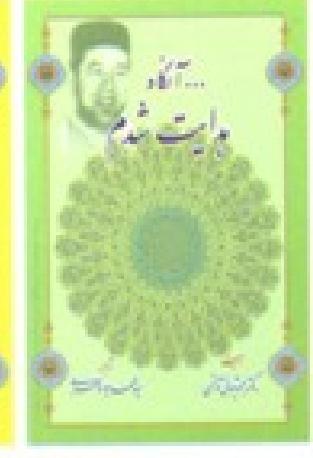
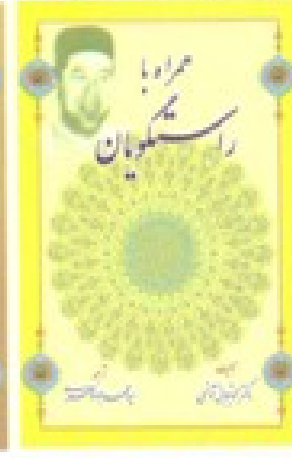
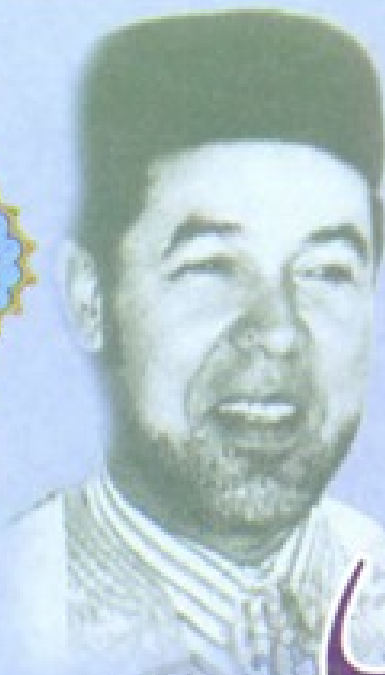


چاپ یازدهم

اہلب سنت و اہلی



باصطلاح:
سید محمد جواد اسکر

تالیف:
دکتر محمد تجانی تونسلی

جلد اول

با وجود چنین روایتهای صریح و روشنی چه جای ابهامی باقی می ماند؟

آیا بازهم باید تأویل کرد و این روایتها را نادیده گرفت؟ و اصلاً جایی برای تأویل باقی مانده است؟

آیا می شود جایگزینی برای اهل بیت پیامبر در «ولایت» قرار داد؟
آیا می شود از حق و حقیقت، چشم پوشی کرد و پیروی از دیگران نمود؟

! و آیا بازهم می شود شیعیان را سرزنش کرد و آنان را رافضی نامید؟
مگر شیعیان علی جز پیروی از پیامبر و جز پیروی از حق کرده اند؟
«والحق أحقُّ أن يتَّبَعَ» و مگر نه این است که سنت رسول خدا را باید از منبع پاک و بی غل و غش اهل بیت فرا گرفت؟ و مگر نه پیامبر صدها بار دستور داده است که فقط و فقط از اهل بیتش پیروی کنیم؟ (۱۳)
پس چه شده است که گروهی از مسلمین به سوی دیگران روی آورده اند و از علی و آل علی روی برگردانده اند؟

«اتَّسَبَدُوا لَوْنِ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ؟» (۱۴)

چگونه چیزی که پس تراست با چیزی که خوب است جایگزین می کنید؟

همیشی در مجمع الزوایدش خطبه ای را از رسول خدا (ص) نقل می کند که حضرت در آن می فرماید:

«ای مردم! هر که با ما اهل بیت دشمنی کند، خدای متعال در روز رستاخیز او را یهودی محشور فرماید.» (۱۵)

جابر بن عبدالله می پرسد: ای رسول خدا! هر چند که نماز خوانده

وروزه گرفته باشد؟

حضرت پاسخ می دهد: آری هرچند نماز بخواند و روزه بگیرد و ادعای اسلام کند! (۱۶)

برادران و خواهران! توجه فرمائید که رسول خدا هرگز یک بار مردم را سفارش به پیروی از فلان و فلان نکرد و شیعیان و پیروان سایر اصحاب را نستود و اصلاً شیعه ای جز شیعه علی نپذیرفت. مگر نه خود به علی می فرماید که شیعیانت و پیروانت، شیعیان و پیروان من اند و به مردم دستور می دهد که اگر ولایت مرا می پذیرید باید ولایت علی را بپذیرید؟

ملاحظه فرمائید آنقدر که بنی امیه و پیشاپیش آنان، معاویه، درهم و دینارها و زر و سیمها را نثار چاپلوسان و متملقان دین فروش کردند که روایتهای دروغینی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ستایش برخی از اصحاب نقل کنند و در این راستا آن کاسه لیسان و زریگیران که رضایت خدا را با مستی درهم و دینار بی ارزش معاوضه کردند، روایتهای بسیاری را ساختند ولی با این حال یک جا نمی توان پیدا کرد که پیامبر مثلاً فرموده باشد: ای فلان و فلان، شیعیان تو رستگارند! به خدا رضایت خدا فقط در رضایت خاندان پیامبر است و بس.

چرا نباید بیدار شویم و خویشتن را از ورطه هلاکت حتمی رها سازیم و به دامان پر مهر و محبت اهل بیت روی آوریم؟
و مگر اهل بیت از پیش خود چیزی دارند؟ آنان هرچه می گویند قال رسول الله است و قول رسول الله قول خدا است که هرگز از روی هوا و هوس نیست و جز وحی نمی گویند.

(ح)

و اگر مؤلف این کتاب ادعا می کند که شیعه علی، اهل سنت واقعی است سخنی گزاف نگفته زیرا شیعه، سنت رسول خدا را از زبان اهل بیتش - که خداوند آنان را از هر رجس و پلیدی دور ساخته و معصوم و پاک و مطهرشان قرار داده فرا می گیرد و بدان عمل می کند و اهل بیت هرگز سخنی بر خلاف کتاب و سنت نمی گویند.

یونس بن عبدالرحمن از هشام بن حکم نقل می کند که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

«لا تقبلوا علينا حديثنا الا ما وافق القرآن والسنة او تجدون معه شاهدا من احاديثنا المتقدمة... ولا تقبلوا علينا ما خالف قول ربنا تعالى وسنة نبينا محمد صلى الله عليه وآله فاتا اذا حدثنا قلنا قال الله عز وجل وقال رسول الله (ص)» (۱۷)

هیچ حدیثی را از ما نپذیرید جز آن حدیثی که با قرآن و سنت موافق باشد یا از احادیث گذشته مان گواهی بر آن باشد... و همانا هیچ حدیثی را از ما قبول نکنید که با سخن پروردگار متعال یا سنت پیامبرمان سازگار نباشد چرا که ما اگر سخنی بگوئیم، می گوئیم: خدای عزوجل چنین فرمود و رسول خدا چنین فرمود.

و در روایت دیگری می فرماید: «انا عن الله وعن رسوله نحدث ولا نقول قال فلان وفلان، فيتناقض كلامنا. ان كلام آخرنا مثل كلام اولنا وكلام اولنا مصداق لكلام آخرنا، واذا اتاكم من يحدثكم بخلاف ذلك فردوه عليه» (۱۸)

ما از خدا و از رسول خدا سخن می گوئیم و هرگز نمی گوئیم فلان یا فلان چه گفت تا در سخنانمان تناقضی پیدا شود و همانا سخن آخرینمان مانند سخن نخستینمان است و سخن نخستینمان مصداقی از سخن آخرینمان است، پس اگر کسی سخنی بر خلاف آن آورد حدیثش را به او

بازگردانید.

آری، خواننده عزیز! اگر می خواهی از حق پیروی کنی و خداوند از تو راضی و خشنود باشد و خواهان زندگی پیامبر گونه هستی، بیا و از اهل بیت پیامبر پیروی کن که پیروی از آنان، تنها راه رهائی و رستگاری است. رسول خدا میفرماید:

«هر که می خواهد مانند من زندگی کند و مانند من از دنیا برود و در همان بهشت جاویدانی که پروردگارم برای من مهیا ساخته، ساکن شود، باید ولایت علی را پس از من برگزیند و دوستانان علی را دوست بدارد و پس از من به اهل بیت بیوندد و از آنها پیروی و تبعیت کند چرا که آنان عترت من اند، از طینت من آفریده شده اند و فهم و دانش من به آنها داده شده است.

پس وای بر کسانی از امتم که فضیلت آنان را نادیده گرفته و زخم مرا به جای وصل، قطع کنند؛ خداوند آنان را هرگز از شفاعتم بهر مند نخواهد ساخت» (۱۹)

ای کسانی که خواهان پیروی از سنت واقعی پیامبر هستید، این رسول خداست که شمارا ندا می دهد: *پیغمبر صریح رسالت*

«هان! بر اهل بیت من سبقت نگیرید که هلاک می شوید و از آنان دوری نکنید که هلاک می شوید و به آنان نیاموزید که آنان از شما داناترند».

پس آیا اجابت کننده ای هست؟ .

کتاب ارزنده و آموزنده «الشیعة هم اهل السنة» که مانند سایر کتابهای دکتر محمد تیجانی تونسسی، پرده را از ابهامات زیادی برداشته و حقایق را روشن و صریح بازگو کرده است و با ترجمه رسای جناب آقای عباسعلی براتی. توسط بنیاد معارف اسلامی - که همواره در این صراط مستقیم الهی، پیشقدم بوده - منتشر و در دسترس عزیزان قرار

می گیرد، خواهان روشن کردن این حقیقت است که شیعیان، اهل سنت واقعی هستند.

پس ای اهل سنت! شما هم بیائید اهل سنت واقعی شوید.

«یا ایها الذین آمنوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ...» (۲۰)

قم - سید محمد جواد مهتری



مرکز تحقیقات تاریخ و فرهنگ اسلامی

- ۱- مسند احمد بن حنبل ج ۱/۱۱۱، تفسیر ثعلبی کنز العمال - ج ۱۳ - ۱۳۱
 ج ۳۶۴۱۹، تاریخ طبری - ج ۲/۳۱۹-۳۲۱، کامل ابن اثیر - ج ۲ - ص ۶۲-۶۳.
 - ۲- سورة المائدة آیه ۵۵.
 - ۳- سورة النجم آیه ۴۳
 - ۴- سورة الحشر آیه ۷
 - ۵- مجمع الزوائد هیشمی - ج ۹ - ص ۱۳۱.
 - ۶- تاریخ بغداد - ج ۱۲ - ص ۳۵۸، مجمع الزوائد هیشمی - ج ۱۰ - ص ۲۱، صواعق
 المحرقة ص ۱۶۱
 - ۷- میزان الاعتدال: ج ۲/۱۸، الكامل لابن عدی: ج ۳ / ۹۵۰ - ۹۵۱
 - ۸- كشف الغمة: ۱ / ۳۲۵
 - ۹- کنز الکرجکی ج ۲ / ۱۷۹، کفایة الطالب ص ۲۶۵
 - ۱۰- صواعق المحرقة ص ۱۶۱، نور الأبصار شبلنجی - ص ۱۵۹، تفسیر ابن
 جریر الطبری ج ۳۰ ص ۱۷۱، النور المشتعل من کتاب ما نزل من القرآن فی
 علی» ص ۲۷۳ - ۲۷۴ تاریخ ابن عساکر ج ۲/۸۵۲، در المنثور سیوطی - ج ۶ -
 ص ۳۷۹، فتح القدير شوکانی - ج ۵ ص ۴۷۷، روح المعانی آلوسی - ج ۳۰
 ص ۲۰۷، ینایع المودة قندوزی - ص ۷۴.
 - ۱۱- تاریخ ابن عساکر ج ۲ ص ۳۲۹ - ۳۳۲، مجمع الزوائد هیشمی ج ۹ ص ۱۳۱،
 صواعق المحرقة ص ۱۶۱.
- البته در مجامع روایی ما جمله مربوط به همسران نیامده است و احتمالاً این
 جمله را اضافه کرده باشند.

- ١٢- مستدرک حاکم - ج ٣ - ص ١٦٠، تاریخ ابن عساکر ج ١ - ص ١٤٨ ح ١٨٣،
فصول المهمه ابن الصباغ - ص ٢٧
- ١٣- «مثل اهل بیتم مثل کشتی نوح است، هر که در آن سوار شد دستگاری و هر که از آن
تخلف ورزید، غرق شد». (مثل اهل بیتی که مثل سفینه نوح، من ركبها نجی ومن
تخلف عنها غرق). المناقب لابن المغازلی: ١٣٤ ح ١٧٦، الصواعق المحرقة:
١٨٦.
- ١٤- سورة البقرة آیه ٦١.
- ١٥- تاریخ جرجان ص ٣٦٩ و تاریخ ابن عساکر ج ٧ / ٧٠ - ١٧١ مخطوط و مجمع
الزوائد ج ٩ / ١٧٢
- ١٦- مجمع الزوائد هیشمی - ج ٩ - ص ١٧٢
- ١٧- رجال کشی ص ٢٢٤ ح ٤٠١
- ١٨- مصدر سابق ٢٢٤ ذ ح ٤٠١
- ١٩- مستدرک حاکم ج ٣ - ص ١٢٨ معجم الکبری الطبرانی ٥ / ٢٢٠ ح ٥٠٦٧، کنز
العمال ج ١٢ / ١٠٣ ح ٣٤١٩٨، تاریخ ابن عساکر - ج ٢ ص ٩٥، حلیة الأولیاء
ج ١ - ص ٨٦، مناقب خوارزمی ص ٣٤
- ٢٠- سورة النساء آیه ١٣٦.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



اهل سنت واقعی

مرکز تحقیقاتی و آموزشی اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدای جهان را سزاست که بخشنده و مهربان و کوبنده سرکشان و گردنفرزان و یاور ستمدیدگان و مستضعفان است. همو که بر همه بندگان - از مؤمن، کافر، مشرک و ملحد - دست نعمت گشاده، و همه را راهنمایی کرده، پرورده و گرمی داشته و چنین فرموده است:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُيُوتِ وَنَزَّلْنَا مِنْ سَّمَاءٍ مَاءً طَهُرًا»^۱

یعنی: «فرزندان آدم را گرمی داشتیم. و آنان را در خشکی و دریا برداشتیم. و از چیزهای پاکیزه روزی دادیم. و آنان را بر بسیاری از آفریده‌های خویش، برتری بخشیدیم».

ستایش خدایی را که فرشتگان بلند پایه خود را در برابر انسان به خاک افکند و هر که پذیرفت رانده شد. ستایش خدایی را که ما را به این راه رهنمون گشت. و اگر ما را راهنمایی نمی‌کرد راه نمی‌یافتیم. و ستایش آن خدایی راست که راه را برای ما هموار ساخت و زمینه را فراهم نمود تا با کمک او و در سایه پرستش او به جایگاه بلند کمال و بالندگی برسیم. و

۱ - اسراء، ۷۰.

تاریکی را با استدلال نیرومند و برهانهای آشکار برای ما روشن ساخت. و برای ما پیامبرانی از خود ما فرستاد تا آیات او را بر ما بخوانند و ما را از تاریکی به روشنایی و از گمراهی به هدایت در آورند. و عقل را برای ما راهبری به پسا داشت تا هر گاه حواس ما از کار باز ماند، از آن راهنمایی بخواهیم.

و درود و رحمت و برکت و شادی بر روح پیامبری که لطف و رحمتی برای همه آدمیان بود، یعنی بر بزرگ و سالار و رهبر ما محمد بن عبدالله؛ پایان بخش پیامبران و سرور آدمیان، دارای برتری و راه پایگاه بلند، و جایگاه ستوده و روزی که نوید آن داده شده و شفاعتی که پذیرفته شده و خلق و خویی بزرگ، و بر خاندان پاک و پاکیزه او باد که خدا جایگاه بلندی به آنان داده و آنان را مایه آسودگی امت از نابودی و رهایی آنان از گمراهی ساخته و مؤمنان را از گردابهای مرگ آور، نجات می دهند. و کسی که به ریسمان دوستی و رهبری آنان چنگ زند، از دامانی پاک زاده شده و کسی که از راه آنان روی بگرداند از منافقانی است که ناپاک به دنیا آمده، و دشمن آنان جز کيفر خدا را پیش روی ندارد. بنده جز از راه آنان به خدا نمی رسد و جز از در آنان به درون نمی آید.

سپس خشنودی خدا بر پیروان و دوستداران آنها در میان صحابه و یاوران نخستین باد که بر یاری دین، هم پیمان شدند و بر پیمان خویش، پایدار ماندند و از سپاسگزاران بودند. و بر هر کس که تا روز جزا پیرو آنان شود.

پروردگارا! ما از تو دولتی را می‌خواهیم که با آن اسلام و اسلامیان را
گرامی داری و نفاق و منافقان را خوار سازی. و در آن، ما از مبلغان
فرمانبرداری تو و رهبران به سوی راه تو باشیم. به وسیله آن، کرامت دنیا و
آخرت را به ما بدهی، به لطف تو ای مهربانترین مهربانان.

پروردگارا! سینه‌ام را گشاده‌دار و کارم را آسان گردان و گره از زیانم
بگشای تا سختم را دریابند. و هر که را که کتاب مرا می‌خواند، گرایش به
حق ببخشای تا به نعمت و کمک تو از تعصب و جانبداری، دست بردارد،
زیرا تنها تو بر این کار توانایی و جز تو کسی قادر بر این کار نخواهد بود.
به عزت و جلال خودت و توانایی و کمال حضرتت، و به محبتی که به
بندگان خود داری، بینشهای مؤمنان یکتا پرست را - که به پیامبری دوست
تو محمد ایمان آورده‌اند - برای حق ثابت و بی تردید، باز کن تا به نعمت
تو به آن راه یابند و ارزش امامان خاندان پیامبرت را دریابند. و همگی
یکپارچه برای سربلند کردن دین، با دانش رسا و اندرز نیکو و دوستی
صادقانه پیا خیزند، زیرا فساد و تباهی، خشکی و دریا را در بر گرفته است.
اگر صبری که تو در ما آفریدی و در دل‌مان انداختی، نبود؛ ناامیدی به
دل‌هایمان راه می‌یافت و زیانکار می‌شدیم، زیرا جز کافران، کسی از رحمت
خدا ناامید نمی‌شود، پروردگارا! ما را از صابران گردان، نه از ناامیدان.

پروردگارا! در این لحظه و همه لحظه‌ها دوست خود، حجة بن الحسن
امام مهدی - درود بر او و پدرانش باد - را پشتیبان، نگهدار، راهبر، یاور،
راهنما و چشم بینا باش، تا این که او را با توانایی کامل در زمین فرمانروا

سازی، و در آن روزگاری دراز بهره‌مند سازی، و ما را از یاوران و
همکاران و شهدای پیش روی او قرار ده که در راه فرمانبرداری تو و در
راه تو شهید می‌شوند و تو شنوا و دانایی.

پروردگارا! از آن پس که ما را راهنمایی نمودی، دل‌هایمان را گمراه
نساز و از پیش خود رحمتی بر ما فرست که تو بخشنده‌ای.

پروردگارا! تو مردم را برای روزی که شک ندارد گرد می‌آوری و خدا
از وعده خویش سر بر نمی‌تابد.

و آخرین سخن ما سپاس خدا بر جهانیان است. پروردگارا! بر محمد و
خاندان پاک و پاکیزه او درود فرست.



مرکز تحقیقات و توسعه علوم اسلامی

پیشگفتار

سپاس خدای جهانیان راست. و درود و رحمت، بر گرامی‌ترین پیامبران و رسولان و سرور و سالار ما محمد و خاندان پاکش باد. چون پیامبر (ص) فرموده است: «خامه دانشمندان از خون شهیدان، نزد خدا بهتر است»^۱

باید هر نویسنده‌ای در پی آن باشد که چیزی برای مردم بنویسد که در آن، سود، هدایت، آشتی و همبستگی، میان آنان پدید آورد. و آنان را از تاریکی به روشنایی بیاورد؛ زیرا اگر انسان در راه خدا و تبلیغ دین او و برپایی عدالت، شهید شود، تنها کسانی که آن صحنه را می‌بینند، در آنها اثر می‌کند. ولی دانشمندی که به مردم درس می‌دهد، و برای آنان چیزی می‌نویسد، گاهی، از نوشته‌های او بسیاری از مردم زمان، و نسلهای آینده استفاده می‌کنند. و تا روز قیامت، این خیر و برکت، باقی می‌ماند. و هر چیزی با خرج کردن کم می‌شود، جز علم که با انفاق، افزایش می‌یابد. پیامبر (ص) فرمود: «اگر خدا یک نفر را به دست تو هدایت کند، برای تو از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد بهتر است، یا از جهان و آنچه در آن است، بهتر است»^۲.

چه بسیار نویسندگانی که قرن‌ها پیش از دنیا رفته‌اند و استخوانهای آنها

۱ - الاسرار المرفوعة / علی قاری، ص ۳۱۲، کشف الخفاء / عجلونی، ج ۲، ص ۲۸۰. الفوائد المجموعه / شوکانی، ص ۲۸۷. الدرر المنتثرة فی الاحادیث المشتهره / سیوطی، ص ۱۴۱.

۲ - الزهد / ابن مبارک، ص ۴۸۴، حدیث ۱۳۷۵.

هم پوسیده است، اما اندیشه‌ها و دانشهای آنان، در کتابهایشان باقی مانده و صدها بار چاپ شده و الهام بخش مردم و راهگشای آنهاست .
اگر شهید زنده است و نزد پروردگار خود روزی می خورد؛ دانشمند نیز به دلیل هدایت مردم، نزد خدا زنده است و مردم نیز درباره او همین گونه می اندیشند و او را به نیکی یاد می کنند و برایش آمرزش می خواهند.

اما من از دانشمندان نیستم و چنین ادعایی هم ندارم و از خود خواهی، به خدا پناه می برم. بلکه من از خدمتگزاران دانشمندان و پژوهشگران هستم و از خرمن آنان خوشه می چینم. و بر سفره آنان ریزه خوارم. و گام بگام از پی آنان چون پیشکار از پی خداوندگار، روانم.

چون خدای بزرگ، به من توفیق نگارش کتاب «ثم اهتدیت»^۱ را داد، و بسیاری از خوانندگان و پژوهشگران، مرا تشویق کردند که کتاب «لأكون مع الصادقین»،^۲ را بنویسم، و آن نیز با پذیرش خوبی روبرو شد. و این مرا به ادامه جستجو و تحقیق واداشت. و من جلد سوم را به نام «فاسألوا أهل الذکر»^۳ نوشتم، که در آن از اسلام و پیامبر اسلام دفاع کردم،

۱ - این کتاب تحت عنوان «آنگاه هدایت شدم»، به فارسی ترجمه و توسط بنیاد معارف اسلامی منتشر شده است. (مترجم)

۲ - این کتاب نیز به فارسی با نام «همراه با راستگویان» ترجمه و توسط بنیاد معارف اسلامی منتشر شده است. (مترجم)

۳ - ترجمه فارسی آن «از آگاهان پرسید» نام دارد و ناشر آن نیز بنیاد معارف اسلامی است (مترجم)

و تهمت‌هایی که به حضرتش زده می‌شد، پاسخ داده و توطئه‌هایی که بر او و خاندان پاکش چیره شده، فاش ساختم.

نامه‌های بسیاری از سراسر جهان عرب و اسلام به دستم رسید که پر از سخنان محبت آمیز، دوستانه و برادرانه بود. همچنین مرا برای شرکت در بسیاری از کنفرانس‌های فکری در سراسر جهان - که از سوی مؤسسات اسلامی برپا می‌شد - دعوت کردند. و من نیز در آمریکا، ایران، انگلستان، پاکستان، کنیا، غرب آفریقا و سوئد، در این کنفرانسها شرکت کردم.

هر گاه دسته‌ای از جوانان تحصیلکرده و شخصیت‌های فکری را می‌دیدم، با شگفتی، شادی و تشنگی بیشتر آنها، برای شناخت افزونتر، روبرو می‌شدم و آنان از من بیش از این می‌خواستند و می‌پرسیدند: آیا کتاب تازه‌ای نداری؟

خدای را سپاس و ستایش گفتم که این توفیق را به من داد و از او خواستم تا بیش از این مرا کمک و راهنمایی کند. و با کمک او این کتاب را به پیشگاه مسلمانان حق‌جو هدیه می‌کنم که در همان محور سه کتاب گذشته است. و امیدوارم که برای برخی از فرزندگان، پژوهشگران و حق طلبان سودمند باشد و بدانند که تنها مذهبی که هدف تیر دشمنان قرار گرفته، همان مذهبی است که «شیعه امامیه» نام دارد. و هم آنان فرقه ناجیه (گروه رستگار) هستند. و شیعیان، همان اهل سنت واقعی هستند. و مقصود من از سنت، سنت پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) است که آن را از وحی الهی گرفته است.

او کسی است که از روی هوس سخن نمی گوید و تنها آنچه می گوید، وحی است. من به زودی به خوانندگان نشان خواهم داد که این اصطلاح که مخالفان شیعه همه بر آن همداستان شده اند و خود را «اهل سنت و جماعت» نامیده اند، جز یک سنت دروغین نیست که آنها و پدرانشان پدید آورده اند. و خدای سبحان آیه ای در این باره نفرستاده و پیامبر اسلام (ص) نیز از آن بیزار است.

زیرا حدیث دروغین از پیامبر، فراوان نقل شده و احادیث راستین و سخنان و گفتار و کردار او را از مسلمانان پنهان کرده اند. و بهانه آنها این بوده است که می ترسیدند با کلام خدا بهم آمیزد و با آن اشتباه شود، اما این دلیل از تار عنکبوت، سست تر است. بسیاری از احادیث صحیح در زیاله دان ریخته شده و به آن ارزش و بهایی داده نمی شود. و چه بسا پندارها و یاوه هایی که پس از او، حکم شرعی شمرده شده و به او نسبت داده اند.

بسیاری از شخصیتها - که تاریخ گواه پستی و خواری آنهاست - پس از او، به فرمانروایی و سروری رسیدند و برای اشتباهات آنها عذرها تراشیدند و تأویلاتی به هم بافتند، تا آنها را تبرئه کنند و بسیاری از شخصیتهای برجسته - که تاریخ، گواه بزرگی و بزرگ زادگی آنهاست - پس از او گمنام ماندند و کسی از آنها یاد نکرد، بلکه بخاطر موضعگیریهای شرافتمندانه خود، تکفیر و لعنت شدند و بسیار نامهای پر زرق و برق و فریبنده پدید آوردند که در پشت آنها کفر و

گمراهی نهفته است. و بسیاری از قبرها را زیارت می‌کنند که صاحب آنها در دوزخ است. پروردگار بزرگ همه اینها را به بهترین شیوه در این آیه بیان کرده و می‌فرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ اللَّهُ الْخَصَامُ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ»^۱

یعنی: «برخی از مردم هستند که سخن آنها درباره این جهان، خوشایند توست و او خدا را بر دل خویش گواه می‌گیرد، با آنکه سر سخت‌ترین مردم در دشمنیهاست. هر گاه در زمین فرمانروایی یابد، می‌کوشد تا در آن تباهی به بار آورد. و کشت و کار و فرزندان را از میان ببرد، با آنکه خدا تباہکاری را دوست ندارد. و هر گاه به او بگویند: از خدا پرهیز، برای گناه، سر سختی نشان می‌دهد، پس دوزخ برای او بس است و بد جایگاهی است».

شاید، اگر من این اندرز را به کار بندم که «وارونه کن تا درست شود» گزاف نگفته باشم. پژوهشگر حقجو باید همه چیز را مسلم نینگارد و آن را بر عکس کند و خلاف آن را هم در نظر آورد تا ببیند کدام طرف درست است. و حقیقت پنهان شده را - که دست سیاست با آن بازی کرده - پیدا کند. و فریب تباهی و انبوهی جمعیت را نخورد که خدای بزرگ در کتابش می‌فرماید:

«وَإِنْ تُطِيعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ»^۱

یعنی: «اگر از بیشتر مردم روی زمین پیروی کنی، تو را از راه خدا بدر می‌برند، آنها جز از گمان پیروی نمی‌کنند و جز دروغگویی و سخنان بی پایه، کاری ندارند». گاه باطل را جامه حق می‌پوشانند تا مردم را بفریبند، و اغلب نیز موفق می‌شوند، زیرا مردم، ساده اندیش یا خوش بین هستند، گاهی نیز باطل، از آن رو پیروز می‌شود که یار و یاور پیدا می‌کند، و حق باید به انتظار بنشیند تا وعده خدا درباره او عملی شود که می‌گوید: باطل، نابود خواهد شد، و باطل، نابود شدنی است.

بزرگترین نمونه برای آن، داستانی است که قرآن کریم، درباره یعقوب و پسرانش آورده و می‌گوید:

«وَجَاءُوا آبَاءَهُمْ عِشَاءَ يَبْكُونَ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ»^۲

یعنی: «شامگاهان با گریه به نزد پدرشان آمدند و گفتند: پدر جان! ما برای مسابقه رفتیم و یوسف را نزد باروبنه خویش رها کردیم، پس گرگ او را خورد و تو سخن ما را هر چند راستگو باشیم؛ باور نداری».

اگر راستگو بودند؛ باید می‌گفتند: تو از ما نمی‌پذیری، زیرا ما دروغگوییم.

۱- انعام، ۱۱۶.

۲- یوسف، ۱۶-۱۷.

حضرت یعقوب که پیامبر خدا بود و به او وحی می‌شد، کاری نتوانست بکند، جز آنکه در برابر باطل آنها تسلیم شد و از خدا کمک خواست تا به او صبر نیکویی بدهد. با آنکه می‌دانست آنها دروغگو هستند، گفت:

﴿بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبِّرْ جَمِیلاً وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَیْ مَا تَصِفُونَ﴾^۱

یعنی: «بلکه دلهای شما چیزی را برایتان آراسته است. پس من صبر نیکو پیشه می‌سازم و خدا بر آنچه شما می‌گویید یاور است».

او چه می‌توانست بکند، زیرا یازده تن از فرزندان او همه با هم همدست شده و با پیراهن خونین، نمایشی به راه انداخته بودند و همه برای برادر از دست رفته خویش می‌گریستند.

آیا یعقوب باید دروغ آنها را فاش می‌ساخت و باطل آنها را محکوم می‌کرد و بر سر چاه می‌رفت و فرزند دلبنده خود را بیرون می‌آورد و سپس آنها را بر این کار زشت کیفر می‌داد؟

هرگز! این کار نادانانی است که از راهنمایی خدا بهره‌مند نیستند ولی یعقوب که خردمندانه عمل می‌کند و خداوند درباره او گفته است:

﴿وَإِنَّهُ لَدُوٌّ عَلِيمٌ لِّهَا عَلْمُنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲

یعنی: «او از آنجا که ما به او دانش آموختیم، از دانش خوبی بهره‌مند است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

۱ - یوسف، ۱۸.

۲ - یوسف، ۶۸.

بخاطر همین دانش و خردمندی بود که از آنان روی گرداند و گفت:

«يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يَوْسُفَ وَابْتِئَصَتْ حَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ»^۱

یعنی: «افسوس بر یوسف! و چشمانش از اندوه سفید شدند و او خشم خود را

فرو خورد».

اگر یعقوب با پسرانش آن گونه رفتار می کرد که گفتیم، و پسرش را از چاه بیرون می آورد و با آنان بخاطر دورگویی ایشان مانند خودشان رفتار می کرد و آنان را به کیفر کردارشان می رسانید؛ دشمنی آنها بر برادرشان بیشتر می شد، و شاید کار به جایی می رسید که پدرشان را می کشتند. چه بسا این سخن آنان اشاره به این نکته باشد که:

«تَاللَّهِ تَفْتَوُوا تَدُّكُمُ يَوْسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ»^۲

یعنی: «به خدا! تو، به اندازه ای از یوسف یاد می کنی که نزدیک به مرگ برسی

یا بمیری».

از اینجا پی می بریم که سکوت، گاهی پسندیده است، و آن هنگامی است که مخالفت با باطل، مایه فساد یا نابودی کسانی باشد و سکوت از گفتن حق، هر چند در دراز مدت، به سود همگان باشد.

ناگزیر باید حدیث نبوی (ص) که می فرماید: «آنکه از گفتن حق خاموش بماند؛ شیطانی گنگ است» به گونه ای دیگر فهمیده شود تا با عقل و قرآن، هماهنگ گردد.

۱- یوسف، ۸۴.

۲- یوسف، ۸۵.

اگر در زندگی پیامبر بزرگ اسلام، جستجو کنیم؛ در می‌یابیم که او در بسیاری از اوقات، برای حفظ منافع اسلام و مسلمانان، سکوت کرده است، چنانکه سیره ثابت شده پیامبر در صلح حدیبیه و جاهای دیگر، گواه آن است.

خدا رحمت کند امیرالمؤمنین علی (ع) را که پس از درگذشت پسر عمویش پیامبر اکرم (ص) سکوت کرد.

جانم فدایش که فرمود: «من میان دوکار سرگردان ماندم که آیا با دست بریده بجنگم یا بر یک فتنه کور، شکیبایی ورزم که بزرگان در آن فرتوت می‌گردند و کودکان، پیر می‌شوند و مؤمن، در آن به رنج و گرفتاری می‌افتد تا با خدای خویش دیدار کند. دیدم که شکیب بر این، خردمندانه‌تر است. پس بردباری پیشه کردم با آنکه خار در چشم بود و استخوان در گلویم...»^۱.

اگر امام علی (ع) درباره حق خویش در خلافت، خاموش نمی‌ماند، و سود اسلام و مسلمانان را در نظر نمی‌گرفت، اسلام پس از حضرت محمد (ص) به هیچ روی نمی‌توانست آن‌گونه که خدا و پیامبر خواسته بودند، پا برجا بماند. این حقیقت را بیشتر مردم نمی‌دانند، و اینگونه استدلال می‌کنند:

خلافت ابوبکر و عمر درست بود، زیرا علی (ع) در برابر آنان خاموش ماند. و چنانکه دوست دارند، این را نیز می‌افزایند که اگر پیامبر (ص) علی (ع) را پس از خود، به خلافت گماشته بود، حضرت علی (ع) حق

۱ - نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۳، ص ۴۸.

نداشت خاموش بنشینند، زیرا خلافت حق او بود، و کسی که از گفتن حق خاموش بنشیند، شیطان گنگ و لال است. و پیوسته این سخن را تکرار می کنند.

این برداشت نادرست از کسی است که حق را تنها چیزی می داند که با تمایلات و خواسته های او همراه باشد. و فایده سکوت و منافع دراز مدت آن را نمی شناسد. و نمی داند که این منافع را هر گاه با منافع زود گذر بسنجیم، بسی فزونتر و گسترده تر خواهد بود. بویژه هر گاه باطل دارای یاوران بسیاری باشد، درگیری فوری با آن سود کمتری به همراه دارد تا سکوت و بهره وری از عامل زمان برای روشن شدن حقیقت.

خاموشی پیامبر (ص) از گفتن حق در جنگ حدیبیه، و پذیرفتن شرایط قریش و باطل مشرکان، عمر بن خطاب را خشمگین ساخت. و به پیامبر گفت: آیا تو پیامبر بر حق نیستی؟! آیا ما بر حق نیستیم و آنها بر باطل؟ پس چرا در دین خود، خواری را پذیریم؟

به نظر من، اگر خاموشی آن حضرت (ص) نزد عمر بن خطاب و بیشتر صحابه منفی بوده است، واقعیت نشان داد که مثبت و دارای فواید بسیاری برای اسلام و مسلمانان بوده، هر چند فواید آنی و فوری نداشته است، ولی نتایج مثبت آن، یک سال بعد روشن شد. در آن زمان، پیامبر (ص) بدون جنگ و روبرو شدن با مقاومتی، شهر مکه را فتح کرد و مردم گروه گروه به دین اسلام گرویدند. در این هنگام پیامبر خدا (ص) عمر بن خطاب را خواست و او را از پیامدهای خاموشی خود از گفتن حق و فایده

کار خویش آگاه ساخت.

ما این استدلالها را برای آن می آوریم تا این واقعیت را آشکار سازیم که باطل اگر یار و یاورى بیابد، بر حق پیروز می شود، و از این حقیقت گریزی نیست. با آنکه علی (ع) بر حق بود و حق همیشه همراه او بود، ولی یار و یاورى نیافت تا در برابر باطل معاویه مقاومت کند؛ زیرا او یاوران بسیاری داشت و می توانست حق را زیر پا بگذارد. مردم بندگان دنیا هستند و دین سخنی بر زبان آنهاست. آنها حق را دوست ندارند و با باطل همراهند، زیرا حق تلخ و سخت، و باطل آسان و راحت است. خدای بزرگ راست فرموده است که:

﴿بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرَهُمْ لَٰعِقُونَ﴾.^۱

یعنی: «بلکه حق را برای آنان آورد و بیشتر مردم حق را خوش ندارند».

باطل یزید بر حق امام حسین (ع) به همین دلیل پیروز شد. و باطل فرمانروایان اموی و عباسی، بر حق امامان اهل بیت - که همه در حال خاموشی شهید شدند تا اسلام و مسلمانان را حفظ کنند - نیز اینگونه بودند. امام دوازدهم، از ترس باطل، در پشت پرده غیبت به سر می برد، تا زمانی که ببیند حق، یاران و یاورانی دارد، آنگاه خدا به او اجازه می دهد که بیرون آید و انقلاب حق بر باطل، جهانگیر گردد، و جهان پس از آنکه از ستم و بیداد پر شده، از داد و درستی، لبریز گردد.

چه بسا بیشتر مردم، حق را دوست ندارند و باطل را یاری می کنند، و

۱ - مؤمنون، ۷۰.

گروه اندکی از مردم، دوست حق هستند. اینان جز با یاری خدا و با معجزه، بر باطل پیروز نمی شوند. و این همان چیزی است که قرآن، آن را نگاشته است که:

«كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۱.

یعنی: «چه بسا گروه کوچکی که به خواست خدا بر گروهی بزرگ پیروز شده و خدا با صابران است».

آنانکه با کمی یاران حق، بر آن صبر می کنند، خداوند آنها را با معجزات یاری می کند و فرشتگان نشان دار را می فرستد تا در کنار آنان بجنگند. و اگر خدا دخالت مستقیم نکند؛ حق بر باطل پیروز نمی شود. ما امروز این حقیقت تلخ را می چشیم، و می بینیم که مؤمنان راستین، شکست می خورند، سرکوب می شوند و همه جا فراری و ناکام هستند. در حالی که یاران باطل که خدا را نمی شناسند؛ همه جا فرمانروا هستند و با سرنوشت ملتها و جان آنها بازی می کنند و مؤمنان ستم دیده در جنگ خود با کافران گردنکش جز با کمک خدا نمی توانند به پیروزی برسند. به همین جهت، در روایات آمده است که همزمان با ظهور حضرت مهدی (عج) معجزات فراوانی پدیدار می شود.

این سخن، به معنای تنبلی و سستی و انتظار منفی نیست. و چگونه چنین باشد، حال آنکه گفتیم حق، جز با یار و یاور پیروزی نمی شود؛ و تنها کافی است که مؤمنان راستین، اندیشه درست اسلامی را که در

دوستی اهل بیت (ع) نمودار است، بپذیرند، و به «ثقلین» یعنی کتاب خدا و خاندان پیامبر چنگ بزنند تا یاران و یاوران مهدی منتظر (علیه و علی آبائه السلام) بشوند.

من با گفتن این سخنان، از خدای بزرگ می‌خواهم که مرا ببخشد، زیرا من با پیروی اکثریت، در اشتباه بودم و اکنون با پیروی اقلیت به راه درست می‌روم. من در این راه از سرزنش اکثریت، باکی ندارم، و از ستایش اقلیت نیز بر خود نمی‌بالم، زیرا در پی خشنودی خدا و پیامبر و امامان اهل بیت (ع) هستم.

خشنودی مردم، دست یافتنی نیست، زیرا مردم، تنها چیزی را می‌پذیرند که از آن خوششان بیاید و تنها به سوی چیزی می‌گرایند که با هوسهایشان همراه باشد و هوسهای آنان نیز گوناگون است:

«وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ...»^۱

یعنی: «اگر حق از هوسهای آنان پیروی می‌کرد، آسمانها و زمین و هر که در آنهاست تباه می‌شدند...».

از آنجا که بیشتر مردم، از حق روی گردان هستند، پیامبران را از روی دشمنی با حق کشتند، زیرا با هوسهای آنان سازگار نبودند. خداوند می‌فرماید:

﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِّقُوا بَيْنَ كَلِمَاتِهِمْ وَفَرِّقُوا تَقْتُلُونَ﴾^۱

یعنی: «آیا هرگاه پیامبری برای شما بیاید که با هوسهای شما سازگار نیست، گروهی از آنها را دروغگو می‌خوانید و گروهی را می‌کشید؟»
تازگی ندارد اگر برخی، به من توهین کنند یا مرا لعنت نمایند، زیرا نمی‌توانند حقیقتی را که من در کتابهایم آشکار کرده‌ام، تحمل کنند. و از روی ناچاری، و چون راه دیگری نیافته‌اند، به دشنام و ناسزا، روی آورده‌اند، و عادت نادانان همین است.

من هرگز بر سر حق، با کسی معامله نمی‌کنم و اسیر ترس و آزمندی نمی‌گردم و با زبان و گام‌هایم و با قلم و خامه‌ام از رسول خدا و خاندانش «صلوات الله علیهم اجمعین» دفاع می‌کنم. باشد که خوشایند آنها باشد و من رستگار شوم. و توفیق من به دست خداست تنها بر او توکل کردم و به سوی او باز می‌گردم.

محمد تیجانی سماوی تونس

معنای شیعه

هر گاه بخواهیم، بدون تعصب و ظاهر سازی، از شیعه^۱ سخن بگوییم؛ باید آنها را چنین تعریف کنیم: یک مذهب اسلامی که دوستدار و پیرو دوازده امام از خانواده پیامبر (ص) علی و فرزندان او هستند. و در مسائل فقهی از عبادات و معاملات، از آنها پیروی می کنند. و کسی جز پیامبر (ص) را بالاتر از آنها نمی شمارند.

این تعریف درست شیعه، و بسیار کوتاه و فشرده است. نباید به سخن دروغگویان گوش داد که شیعه را دشمن اسلام، یا معتقد به پیامبری علی (ع) و یا وابسته به عبدالله بن سبای یهودی می دانند.

من کتابها و مقاله های بسیاری خوانده ام که صاحبان آنها با تمام توان، می کوشند تا شیعیان را کافر و بیرون از آیین اسلام، معرفی کنند.^۲

۱ - مقصود از شیعه در اینجا، شیعه (امامیه اثنا عشریه) است که جعفریه نیز نامیده می شوند. و این، نسبت به امام جعفر صادق (ع) است. ماکاری به فرقه های دیگر مانند اسماعیلیه و زیدیه نداریم، زیرا معتقدیم که آنها نیز، مانند دیگر فرقه ها به حدیث ثقلین عمل نکرده اند، و تنها عقیده به امامت بلافضل علی (ع) کافی نیست.

۲ - ر. ک: منهاج السنة / ابن تیمیه، ج ۱، ص ۲ (ط بیروت، دار الکتب العلمیه). ←

ولی سخنان آنان، تهمت و دروغ آشکار است. و برای آن هیچ دلیلی ندارند. و تنها گفته‌های پیشینیان خود یعنی دشمنان اهل بیت (ع) را درباره شیعه تکرار می‌کنند. و ادعاهای نواصب را - که با زور و فشار بر گردن مردم سوار شدند و خاندان پیامبر و هواداران‌شان را کشتند و یا آواره ساختن و یا متهم ساختند - بازگو می‌کنند.

یکی از این القابی که بسیار در کتابهای دشمنان شیعه، می‌آید با لقب «رافضه یا روافض» است. نخست خواننده گمان می‌کند که نام «روافض» (مخالفان) از این جهت به آنها داده شده که با اصول اسلام مخالفت کرده‌اند، و آن را زیر پا نهاده‌اند، یا رسالت پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) را انکار کرده‌اند^(۱)، ولی واقعیت جز این است. آنها را روافض (مخالفان) نام دادند زیرا فرمانروایان اولیه بنی امیه و بنی عباس و روحانیان درباری، خواستند با این لقب، آنها را بد نام کنند. شیعیان تنها به علی (ع) مهر ورزیدند و نه خلافت ابوبکر و عمر را پذیرفتند، و نه خلافت هیچ یک از فرمانروایان بنی امیه و بنی عباس را.

آنان که می‌کوشیدند با کمک برخی از حدیث سازان و جاعلان سنت در میان صحابه چنین وانمود کنند که خلافت آنها به فرمان خداوند سبحان

→ صواعق المحرقة / ابن حجر، ص ۴ (ط قاهره، مکتبه القاہرہ) و غیر این دو کتاب از کتب اهل سنت.

۱ - همان مدرک.

بوده،^۱ اعلام می‌کردند که این آیه شریفه درباره آنان نازل شده است:
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ
مِنْكُمْ».^۲

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا و پیامبر و فرمانروایان خویش فرمانبرداری کنید».

می‌گفتند این آیه درباره فلانی و فلانی و ... فرود آمده است. آنان «اولوالامر» هستند و باید از آنها اطاعت کنیم.^۳ آنها کسانی را اجیر کردند تا به دروغ این حدیث را به رسول خدا نسبت دهند که: هیچ کس به اندازه یک وجب از فرمان پادشاه بیرون نمی‌رود مگر آن که با مرگ جاهلیت (بی دین) از دنیا می‌رود.^۴ پس هیچ مسلمانی حق ندارد نافرمانی پادشاه را بکند.

از اینجا در می‌یابیم که شیعیان، همواره هدف آزار زورمندان بوده‌اند، زیرا نمی‌خواستند دست در دست آنان بگذارند و با آنها بیعت کنند. و این کار را گرفتن حق خاندان پیامبر می‌شمردند. فرمانروایان در همه تاریخ، به مردم وانمود می‌کردند که شیعیان، با اسلام مخالف هستند و می‌خواهند آن را نابود کنند و از میان ببرند، چند نویسنده هم که ادعای علم و دانش

۱ - سلیم بن قیس، ص ۶۸.

۲ - نساء، ۵۹.

۳ - الجامع لاحکام القرآن / قرطبی، ج ۵، ص ۲۵۹ (ط بیروت، دار احیاء التراث).

۴ - مسند احمد، ج ۱، ص ۳۱ (ط دار الفکر). صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۲.

داشته‌اند، با آنها همراه شده‌اند و این سخن را بازگو کرده‌اند. اگر در این بازی فریبکارانه نیک بیندیشیم، در می‌یابیم که میان آن کسی که می‌خواهد اسلام را از میان بردارد و آنکه می‌خواهد حکومت ستمکار نابکاری را سرنگون کند، چه اندازه جدایی و فاصله است.

شیعیان، هرگز از اسلام بیرون نرفتند، بلکه از فرمان ستمکاران بیرون بودند. و تنها می‌خواستند حق را به صاحبانش بازگردانند و پایه‌های اسلام دادگستر را استوار سازند. در هر حال، از بحثهای ما در کتاب «آنگاه هدایت شدم» و «همراه با راستگویان» و «از آگاهان پیرسید» دانستید که گروه رستگار (فرقه ناجیه) تنها شیعه است، زیرا دو چیز سنگین و گرانها یعنی قرآن و عترت را با خود دارد.

اگر کسی به ما انصاف بدهد می‌بیند که برخی از علمای اهل سنت نیز این حقیقت را پذیرفته‌اند. ابن منظور در «لسان العرب» در معنای «شیعه» می‌گوید:

«شیعه گروهی است که دوستدار خاندان پیامبر (ص) و هوادار آنهاست».^۱

دکتر سعید عبدالفتاح عاشور، به هنگام بررسی این بخش از کتاب لسان العرب می‌نویسد:

«هرگاه شیعه به معنای دوستدار خاندان پیامبر (ص) باشد، کدام مسلمانی است که نخواهد شیعه باشد؟».

۱ - لسان العرب، ج ۸، ص ۱۸۸ (ماده شیعه).

اکنون دیگر دوران تعصب و عقاید موروثی گذشته است. و زمان روشنایی و آزاد اندیشی فرا رسیده، و جوانان با فرهنگ، باید چشمان خود را باز کنند، و خودشان کتابهای شیعه را پیدا کنند و بخوانند. و با دانشمندان آنها گفتگو کنند، تا به حقیقت برسند؛ زیرا چه بسا گفتار خوش و شیرینی که فریبنده باشد، ولی پشتوانه علمی و پایه و دلیل محکمی نداشته باشد.

جهان امروز در دسترس همه کس هست. و شیعیان نیز در سراسر دنیا حضور دارند. و سزاوار نیست که پژوهشگران، درباره شیعه از دشمنانشان تحقیق کنند. از دشمن چه انتظاری می توان داشت؟

شیعه یک گروه زیر زمینی نیست که جز افراد آن، کسی نتواند از عقاید آن آگاه شود، بلکه کتابها و عقاید آنها در جهان پخش شده، و مدارس و حوزه های علمیه آن بر روی دانش پژوهان باز است، و دانشمندان آن همواره سمینارها و سخنرانیها و جلسات بحث و گفتگو و کنفرانسهایی را برگزار می کنند و همه مسلمانان را به وحدت و همبستگی بر پایه عقاید مشترک، دعوت می کنند.

من یقین دارم که مسلمانان با انصاف، هر گاه در این موضوع، به بررسی جدی پردازند حقیقت را می یابند. و هرگز فریب نمی خورند، زیرا فریبکاری و تبلیغات مغرضانه و شایعه پردازی دشمنان شیعه، یا دستکاری برخی ناآگاهان از شیعه، چهره حقیقت را می پوشاند.^۱

۱ - در بخشهای پایانی این کتاب خواهید دید که کردار برخی از شیعیان ←

گاهی کافی است، تنها یکی از شبهات و بدآموزیها را از میان ببرید تا یکی از دشمنان شیعه به دوست تبدیل شود. در اینجا به یاد آن مرد شامی افتادم که تبلیغات بنی امیه او را فریب داده بود و برای زیارت مرقد پیامبر بزرگ اسلام (ص) به مدینه آمد، دید مردی بر اسب سوار است و گروهی از یاران، گرد او را گرفته‌اند و در خدمت او هستند.

مرد شامی شگفت زده شد که چگونه می‌شود در این دنیا کسی باشد که هیبت و بزرگی او از معاویه بیشتر باشد!

پرسید: این مرد کیست؟ گفتند: او حسن به علی بن ابی طالب (ع) است. گفت: این پسر ابوتراب خارجی است؟ سپس به بدگویی و دشنام دادن به امام حسن (ع) و پدر بزرگوار و خانواده‌اش پرداخت.

دوستان امام حسن (ع) شمشیر کشیدند و خواستند او را بکشند اما امام حسن جلوگیری کرد و از اسب پیاده شد، و پس از خوشامد به آن مرد فرمود: ای برادر عرب! گویا در این شهر غریبی؟ شامی گفت: آری من از شیعیان امیرالمؤمنین و رهبر مسلمانان؛ معاویه بن ابی سفیان هستم. امام حسن دوباره به او خوشامد گفت و فرمود:

تو امروز میهمان من هستی. شامی نپذیرفت، ولی امام حسن او را رها نکرد تا پذیرفت که به خانه امام برود. امام خود به پذیرایی از او پرداخت

→ ناآگاه، جوانان با فرهنگ از اهل سنت را از شیعه بیزار می‌کند. و نمی‌گذارد به بررسیهای خود تا رسیدن به حقیقت ادامه بدهند.

و سه روز در خانه امام بود. روز چهارم نشانه‌های پشیمانی و توبه در چهره آن مرد آشکار شد، و به عذر خواهی از حسن بن علی (ع) پرداخت که در برابر آن همه دشنام، اینگونه او را پذیرایی می‌کرد و با او به مهربانی رفتار می‌نمود. از امام درخواست کرد که او را ببخشد و این گفتگو میان آن دو گذشت:

امام حسن (ع): ای برادر عرب آیا قرآن خوانده‌ای؟

مرد شامی: من همه قرآن را از بر دارم.

امام حسن (ع): آیا می‌دانی آن خانواده‌ای که خدا پلیدی را از آنان

دور کرده و آنها را پاک ساخته، کدامند؟

مرد شامی: آری خانواده معاویه و آل ابو سفیان هستند!

حاضران تعجب کردند، ولی امام حسن (ع) با لبخند فرمود: من حسن

بن علی هستم و پدرم، پسر عموی رسول خدا (ص) و مادرم فاطمه زهرا

(س) سرور زنان جهان است. و جد من رسول خدا سرور پیامبران و

رسولان و عمویم حمزه سید الشهداء و عموی دیگرم جعفر طیار است. ما

آن خانواده‌ای هستیم که خدا ما را پاک ساخته و دوستی ما را بر هر

مسلمانی واجب ساخته. و ما کسانی هستیم که خدا و فرشتگانش بر ما

درود می‌فرستند و به مسلمانان فرمان داده شده که بر ما درود بفرستند و

من و برادرم، سرور جوانان بهشتی هستیم.

امام حسن (ع) همچنان فضایل اهل بیت را برای او شمرده و حقیقت

را برای او آشکار ساخت. شامی بیدار شد و گریست، و دستهای امام حسن

را می‌بوسید و بر چهره‌اش بوسه می‌زد و از آنچه کرده بود پوزش می‌خواست. او گفت:

به خدا سوگند، روزی که به مدینه آمدم، با هیچ کس بیش از شما دشمنی نمی‌ورزیدم، ولی امروز هیچ کس را بیش از شما دوست ندارم، و با دوستی شما و هواداری از شما می‌خواهم به خدا تقرب بجویم و از دشمنان شما بیزارم.

امام حسن به یارانش فرمود: شما می‌خواستید این مرد بیگناه را بکشید. او اگر حق را می‌شناخت، با آن دشمنی نمی‌ورزید. بیشتر مردم شام مانند او هستند، اگر حق را بشناسند پیروی می‌کنند.^۱ سپس این آیه را خواند:

«وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»^۱

یعنی: «نیک و بد یکسان نیستند، بدی را با نیکی پاسخ بده تا آنکه میان تو و او دشمنی بوده، به دوستی نزدیک تبدیل شود».

آری، این چیزی است که بیشتر مردم، از آن آگاه نیستند. بسیاری از مردم از آن رو با حقیقت دشمنی می‌ورزند تا آنکه روزی پرده‌ها بالا می‌رود و آنها شتابان به توبه و استغفار روی می‌آورند. و این وظیفه هر انسانی است؛ زیرا گفته‌اند: «بازگشت به حق، فضیلت و بزرگی است».

۱ - ترجمه امام حسن (ع) از تاریخ ابن عساکر، ص ۱۴۵، حدیث ۲۵۰ (ط) مؤسسه محمودی). مقتل الحسین / خوارزمی، ج ۱، ص ۱۳۱ (ط قم).
۲ - فصلت، ۳۴.

گرفتاری آن است که گروهی، حق را به روشنی می بینند و با تمام وجود خود، لمس می کنند ولی باز هم در برابر آن می ایستند و با آن می جنگند تا به خواسته های پست و دنیای بی ارزش دست یابند و کینه های دیرینه را فرو نشانند. این گونه مردم، کسانی هستند که خدا درباره آنها فرموده است:

«وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»^۱

یعنی: «چه آنان را بیمناک سازی یا نسازی ایمان نمی آورند».

وقت گذاشتن برای اینگونه افراد، و رنج بردن برای آنها بی فایده است. ما باید همه امکانات خود را صرف کسانی کنیم که انصاف دارند، و برای رسیدن به حق می کوشند. و خدا درباره آنها می گوید:

«إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ»^۲

یعنی: «تو تنها کسی را بیم می دهی که اندرز پذیر باشد و در نهان از خدا بترسد. او را به آمرزش و پاداشی بزرگ مزده بده».

بر شیعیان آگاه در سراسر جهان لازم است که وقت و مال و ثروت خود را در راه شناساندن حق به همه افراد امت اسلامی، صرف کنند، زیرا امامان اهل بیت تنها از آن شیعه نیستند، بلکه امامان راهنما و روشنی بخش تاریکیها برای همه مسلمانان هستند.

۱- یس، ۱۰.

۲- یس، ۱۱.

* اهل سنت واقعی *

اگر امامان اهل بیت برای توده‌های مسلمان، بویژه افراد با فرهنگ از «اهل سنت و جماعت» ناشناخته بمانند، مسؤولیت آن، بر عهده ماست. همان گونه که اگر مردم به اصل اسلام نیز راه نیابند که دین استوار خداست، و پیامبر بزرگوار، حضرت محمد (ص) آن را آورده است، مسؤولیت آن بر عهده همه مسلمانان جهان است.



مرکز تحقیقات کتب و تاریخ اسلامی

معنای اهل سنت

«اهل سنت» به اکثریت عظیم مسلمانان گفته می‌شود که در حدود سه چهارم امت اسلامی را در بر می‌گیرد. آنان از چهار امام اهل سنت یعنی ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد حنبل پیروی می‌کنند، و به این ترتیب به چهار شاخه تقسیم می‌شوند.

از این گروه بزرگ، یک شاخه کوچکتر جدا شد که چار چوب اندیشه‌های آنان را ابن تیمیه پدید آورد و آن را «سلفیه» و ابن تیمیه را مجدد السنه می‌خوانند. سپس وهابیت به رهبری محمد بن عبدالوهاب آن را دنبال کرد که امروز مذهب رسمی در عربستان است.

همه این گروه‌ها خود را اهل سنت می‌خوانند و گاهی هم یک کلمه بر آن می‌افزایند و بر خود نام اهل سنت و جماعت می‌گذارند.

از لابلائی بحثهای تاریخی، روشن خواهد شد که هر کس پیرو آنچه «خلافت را شده» نام گرفته، باشد و خلفای راشدین یعنی ابوبکر، عمر، عثمان و علی^۱ را بپذیرد، و یکسان به امامت آنها گردن نهد، چه در

۱. از بحثهای آینده روشن می‌گردد که اهل سنت و جماعت تا مدت‌ها علی بن ابی طالب را از خلفای راشدین نمی‌شمردند و مدتی بعد، چنین کردند (تقریباً سال ←

روزگار آنان و چه امروز، سنی و «اهل سنت و جماعت» نام می‌گیرد. و هر کس خلافت را به این صورت نپذیرد و آن را بر خلاف قانون بداند، و عقیده داشته باشد که پیامبر، علی بن ابی طالب را به نام، برای خلافت معرفی کرده، به او «رافضی» می‌گویند.

و نیز روشن می‌شود که همه فرمانروایان از ابوبکر تا آخرین خلفای بنی عباس از اهل سنت، راضی هستند و با آنان موافق، و شیعیان و پیروان علی و آنان که به خلافت با او بیعت کردند؛ و پس از او دست بیعت به فرزندانش دادند، را دشمن دارند و از آنان انتقام می‌گیرند.^۱

بنابراین، علی بن ابی طالب و شیعیان او، نزد اینان، «اهل سنت و جماعت» شمرده نمی‌شوند. گویا این اصطلاح، یعنی «اهل سنت و جماعت» برای رویارویی با علی (ع) و شیعیان او درست شده. و به نظر من، همین امر پس از پیامبر (ص) مهمترین علت تقسیم امت اسلامی به سنی و شیعه است.

اگر به ریشه‌یابی و پرده برداری از حقایق پردازیم، و به منابع تاریخی مورد اعتماد، توجه کنیم، می‌بینیم که این تقسیم بلافاصله پس از درگذشت پیامبر پدیدار شده، زیرا ابوبکر کار را به دست گرفت و بر تخت خلافت نشست و اکثریت عظیمی از صحابه، او را یاری کردند. و

→ ۲۳۰ هجری).

۱ - ناگفته پیداست که خود امیرالمؤمنین علی (ع) از این مجموعه، جداست. (مترجم)

تنها علی بن ابی طالب و بنی هاشم و عده‌ای از صحابه که بیشتر آنها از موالی (بردگان آزاده شده) بودند؛ با او مخالفت کردند.

بدیهی است که قدرت حاکم، اینان را از خود راند، و شورشی و بیرون از صف مسلمانان خوانده و همه توان خود را برای فلج کردن آنان از راههای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، به کار برد.

روشن است که «اهل سنت و جماعت» امروز، ابعاد و دامنه حوادث سیاسی آن روز را درست نمی‌دانند و دشمنی و ستیزه جویی - که نقش ناپسندی در بر کناری و دور کردن بزرگترین شخصیت تاریخ بشریت پس از پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) داشت - را در نمی‌یابند. «اهل سنت و جماعت» در این روزگار، گمان می‌کنند یا عقیده دارند که از زمان خلفای راشدین، همه چیز درست و مطابق کتاب و سنت بوده و آنها مانند ملائکه بودند و یکدیگر را احترام می‌کردند و هیچ گونه کینه یا طمع و آزمندی و یا خواسته‌های نادرستی نداشته‌اند!!!

به همین سبب، هر چه را که شیعه درباره صحابه، بویژه خلفای راشدین بگوید؛ نمی‌پذیرند. گویا «اهل سنت و جماعت» کتابهای تاریخ را نخوانده‌اند، و تنها به سخنان پیشینیان خود، در ستایش صحابه، بویژه خلفای راشدین بسنده کرده‌اند. اگر آنها دلها و دیدگان خود را بر روی حقیقت می‌گشودند و تاریخ و کتابهای حدیث را ورق می‌زدند، و در پی سخن حق و درست می‌گشتند؛ نظر خود را درباره بسیاری از احکام و فتوایی که آنها را درست می‌شمارند؛ تغییر می‌دادند.

من با این کوشش ناچیز، می‌خواهم برادران خود از «اهل سنت و جماعت» را از برخی حقایق موجود در کتب تاریخ آگاه کنم. و به گونه‌ای فشرده و کوتاه، متون و نوشته‌های روشنی را بر شمارم که حق را آشکار می‌کند و باطل را از میان می‌برد. شاید از این راه، پراکندگی مسلمانان و اختلاف آنان، درمان شود. و برای وحدت و همبستگی آنان، سودمند افتد. «اهل سنت و جماعت» آن گونه که من می‌شناسم، متعصب نیستند و دشمن امام علی و اهل بیت او هم به شمار نمی‌آیند، بلکه آنان را دوست می‌دارند و احترام می‌کنند، ولی در همان حال، دشمنان اهل بیت را هم دوست می‌دارند و آنان را نیز احترام می‌کنند. و به آنها اقتدا می‌نمایند و چنین می‌گویند: همه از رسول خدا فرا گرفته‌اند!

«اهل سنت و جماعت» به دو اصل «دوستی با دوستان خدا» و «دشمنی با دشمنان خدا» عمل نمی‌کنند، بلکه همه را دوست می‌دارند. و چنانکه برای علی بن ابی طالب از خدا طلب رحمت و رضوان می‌کنند، برای معاویه بن ابی سفیان هم همین کار را انجام می‌دهند!!! آنها دل‌باخته این نام زیبا و پر زرق و برق «اهل سنت و جماعت» شده‌اند و از درون آن آگاهی ندارند، و نمی‌دانند که سیاستمداران عرب با چه نقشه‌هایی این نام را رواج دادند. و اگر روزی دریابند که علی بن ابی طالب، سنت مجسم پیامبر (ص) و دروازه دانش او است، و آنها در همه چیز با او مخالفت کرده‌اند؛ آنگاه از مواضع کنونی خود دست بر می‌دارند، و به طور جدی مسأله را بررسی می‌کنند. آنگاه می‌بینیم که «اهل سنت»

تنها شیعیان راستین علی (ع) و پیامبر (ص) هستند. بنابراین بر ما لازم است تا این توطئه بزرگ - که مهمترین نقش را در بیرون راندن سنت محمدی از صحنه داشت - را افشا کنیم. این توطئه، سنت پیامبر (ص) را تبدیل به بدعت‌های جاهلیت کرد و مایه سرخوردگی مسلمانان و ارتداد آنها از دین، و پراکندگی و اختلاف آنان گشت. و در پی آن، ایشان به تکفیر به یکدیگر و جنگ داخلی پرداختند. و همین مایه عقب ماندگی علمی و فنی آنها شد. و سرانجام کار به آنجا کشید که سرزمینهای آنان اشغال، و مورد تجاوز قرار گرفت و آنان به خواری کشیده شدند و بی حرمتی و ذوب کردن آنان در جوامع و تمدنهای دیگر نیز، دستاورد همین توطئه است.

پس از این بررسی کوتاه درباره مفهوم شیعه و سنی، باید دانست که نام «شیعه» به هیچ روی، به معنای مخالف با سنت پیامبر نیست، چنانکه توده مردم گمان می‌کنند و بر خود می‌بالند که ما اهل سنت هستیم. و گویا می‌خواهند با اشاره بگویند که دیگران مخالف سنت هستند. این مطلب درباره شیعه درست نیست، زیرا شیعیان معتقدند که تنها آنها به سنت صحیح و واقعی پیامبر پایبندند زیرا آن را از راه خودش و از در اصلی آن، یعنی علی بن ابی طالب به دست آورده‌اند. و به نظر آنان جز او کسی دروازه رسیدن به پیامبر نیست.

ما، چون همیشه که بیطرفانه در پی رسیدن به حقیقت بوده‌ایم، خواننده گرامی را گام بگام در این راه به پیش می‌بریم و به همراه او برخی

* اهل سنت واقعی *

از حوادث تاریخی را بررسی می‌کنیم و با دلیل و برهان ثابت می‌کنیم که شیعیان، پیروان راستین سنت هستند. چنانکه نام کتاب نیز همین است. و در پایان، انتخاب و تصمیم‌گیری و اظهار نظر را به عهده خوانندگان محترم می‌گذاریم.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

نخستین حادثه‌ای که مسلمانان را به

شیعه و سنی تقسیم کرد

این حادثه، عبارت است از موضعگیری وحشتناک عمر بن خطاب و بیشتر صحابه، در برابر فرمان رسول خدا (ص) که فرمود: «برای من کاغذ و مرکب بیاورید تا برای شما نامه‌ای بنویسم که هرگز گمراه نشوید».^۱ آنان به شدت مقاومت کردند و با سنگدلی و بی حرمتی به مقام والای آن حضرت، او را متهم ساختند که هذیان و یاوه می‌گوید و ادعا کردند که کتاب خدا برای آنها پس است و نیازی به نامه پیامبر ندارند!!!

ابن عباس این حادثه را فاجعه‌ای برای مسلمانان خواند. و ما از این موضعگیری نتیجه می‌گیریم که اکثریت مسلمانان، سنت پیامبر را زیر پا نهادند و گفتند: قرآن برای ما پس است.

ولی حضرت علی (ع) و گروهی از صحابه که پیرو او بودند؛ و اقلیتی

۱ - فاجعه روز پنجشنبه که در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است. (صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۳۷ - ۱۳۸، ط دارالفکر. و صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۳، ط دارالمعرفه. تاریخ / طبری، ج ۳، ص ۱۹۳، ط بیروت، دارسویدان).

را تشکیل می دادند که خود پیامبر آنها را «شیعه علی» نامیده بود؛ بی چون و چرا فرمان پیامبر را اجرا کردند و همه گفتار و کردار او را سنت، و عمل به آنها را مانند قرآن، واجب شمردند. آیا قرآن نفرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ...»^۱

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و پیامبر، فرمان برید».

رفتار عمر بن خطاب، نزد همه مسلمانان شناخته شده است. و در سراسر زندگی خود، مخالفتی با پیامبر (ص) داشته که مشهور است.^۲

طبیعی است که عمر بن خطاب، خود را پایبند سنت پیامبر نمی دانست، و این را آشکار می کرد. او هنگامی که امیرالمؤمنین! شد، بر خلاف احادیث نبوی فتوا می داد. بلکه گاهی بر خلاف آیات محکم قرآن، حکم می کرد. و حلال خدا را حرام و حرام او را حلال می نمود.^۳

و همین طور طبیعی است که یاران و هواداران او در میان صحابه نیز همانند او باشند. و دوستان و دلباختگان او در گذشته و حال نیز به

۱ - نساء، ۵۹.

۲ - ما در کتاب «از آگاهان پرسید» مخالفتهای عمر را به گونه ای گسترده بررسی کرده ایم.

۳ - به عنوان نمونه، سهم «مؤلفه قلوبهم» را از زکات برداشت. و متعه حج و متعه نساء را که خداوند حلال کرده بود، حرام ساخت. و سه طلاق در یک مجلس را - که خداوند حرام کرده بود - روا دانست! (صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۵۳ کتاب الحج. فتح الباری بشرح صحیح بخاری، ج ۳، ص ۳۳۹).

*** نخستین حادثه‌ای که مسلمانان را به شیعه و سنی تقسیم کرد ***

اصطلاح، بدعت‌های حسنۀ او را پذیرند. در بحث‌های آینده روشن خواهد شد که آنها سنت پیامبر (ص) را رها می‌کنند و به سنت عمر بن خطاب عمل می‌نمایند.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

دومین حادثه در مخالفت با سنت پیامبر (ص)

خودداری برخی از صحابه، از پیوستن به سپاه اسامه، دومین حادثه از نوع مخالفت با سنت پیامبر است. حضرت رسول (ص) خود، این سپاه را تشکیل داد. و دو روز پیش از درگذشت خود، به آنها دستور داد که به آن پیوندند و با آن حرکت کنند.

کار به جایی رسید که برخی از آنان، در کار پیامبر چون و چرا کردند و از او انتقاد نمودند که چرا جوانی کم سن و سال را که هنوز، مو بر چهره اش نرویده و هفده سال بیش ندارد، به فرماندهی آنها گمارده است.

ابوبکر و عمر و برخی از صحابه، از رفتن به پادگان خودداری کردند، به بهانه اداره امور خلافت، در مدینه ماندند با آنکه پیامبر (ص) کسانی را که از سپاه اسامه عقب بمانند، لعنت کرده بود.^۱

علی و صحابه پیرو او، در این رویداد نیز به سخنان پیامبر (ص) پایبند بودند و تا آنجا که توانستند سر سوزنی از آن دور نشدند. ما علی (ع) را می بینیم که در این مصیبت، به وصیتهای پیامبر پایبند است و به غسل

۱ - ر.ک: الملل و النحل / شهرستانی، ج ۱ ص ۲۹، حدیث نبوی: لعن الله من تخلف عن جيش اسامة.

* دومین حادثه در مخالفت با سنت پیامبر (ص) *

دادن و کفن کردن و نماز بر پیامبر می پردازد و آن حضرت را دفن می کند، و پیش از انجام وصیت او به هیچ کار نمی پردازد. با آنکه او می داند که گروهی به سوی سقیفه بنی ساعده شتافته اند، تا کسی را به خلافت برگزینند. او نیز می تواند شتابان به آنجا برود و نقشه آنها را خنثی کند، ولی به سنت پیامبر، احترام گذاشت و آن را اجرا کرد تا دست کم پسر عموی پیامبر به سنت او عمل کرده باشد؛ هر چند خلافت از دستش برود. در اینجا باید اندکی درنگ کنیم، تا بزرگ منشی علی (ع) را که از مصطفی به ارث برده دریا بیم. در حالی که علی خلافت را برای عمل به سنت رها می کند؛ دیگران سنت را زیر پا می گذارند تا به خلافت برسند.



مرکز تحقیقات علوم دینی

حادثه سوم که شیعه را در برابر «اهل سنت»

آشکار ساخت

این حادثه عبارت است از موضعگیری خطرناک بیشتر صحابه در سقیفه، که آشکارا مخالفت با سنت پیامبر به شمار می‌آمد، زیرا پیامبر (ص) در روز غدیر خم، با حضور همه صحابه، علی را به خلافت تعیین کرد. و این در بازگشت از حجة الوداع بود.

با این که مهاجرین و انصار در میان خود بر سر تعیین خلیفه اختلاف داشتند، ولی سرانجام با هم توافق کردند که گفته‌های پیامبر را زیر پا نهند و ابوبکر را خلیفه سازند. هر چند این کار به بهای جان عده‌ای تمام شود. و آستینها را بالا زدند تا هر کس را که مخالفت کرد، هر چند از نزدیکترین خویشاوندان پیامبر باشد بکشند.^۱

این حادثه نیز نشان داد که اکثریت قاطع صحابه، پشتیبان ابوبکر و

۱ - بالاترین دلیل بر این امر، تهدید عمر بن خطاب به آتش زدن خانه فاطمه زهرا با افراد درون خانه بود. و این داستان در کتابهای تاریخ، مشهور است (تاریخ / طبری، ج ۳، ص ۲۰۲. تاریخ / یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶، ط بیروت، دار صادر).

عمر در اجتهادات آنها و مخالفت با سنت پیامبر بودند. پس آنها یاوران اجتهاد بودند، نه یاوران سنت.

در برابر آنان، گروهی کوچک از مسلمانان به سنت پیامبر چنگ زدند و از بیعت با ابوبکر خودداری نمودند. اینان علی و شیعیان او بودند. آری، در جامعه اسلامی، پس از این سه حادثه، هویت دو گروه یا دو حزب مخالف یکدیگر روشن شد. یکی از آن دو، به سنت پیامبر احترام می گذاشت و آن را عمل می کرد، و دیگری، در پی از میان بردن سنت پیامبر و به فراموشی سپردن آن و تبدیل آن به اجتهادی است که اکثریت رابه طمع می اندازد تا به قدرت برسد و در آن شریک شوند.

در رأس حزب نخست یعنی حزب پیرو سنت، علی بن ابی طالب و شیعیان او بودند، و در رأس حزب اجتهاد، ابوبکر و عمر و بیشتر صحابه قرار داشتند.

حزب دوم، به رهبری ابوبکر و عمر کوشید تا از قدرت حزب اول بکاهد، و نقشه های گوناگونی کشیدند تا حزب مخالف خود را از میان ببرد، از جمله:

نخست: خارج کردن مخالفان از صحنه اقتصادی و فلج کردن آنها

نخستین کوششی که حزب حاکم برای بی بهره ساختن مخالفان از همه درآمدهای اقتصادی انجام دادند؛ این بود که ابوبکر و عمر، کشاورزان فاطمه (س) را از فدک بیرون راندند.^۱ آنها مدعی شدند که فدک به

۱ - داستان فدک در تاریخ معروف است. و محاکمه ابوبکر به وسیله ←

مسلمانان تعلق دارد و ملک فاطمه (س) نیست، با آنکه پدرش (ص) آن را به او بخشیده بود.

او همچنین فاطمه را از ارث پدر محروم ساخت و ادعا کرد که پیامبران، ارث نمی‌گذارند. و سهم خمس را هم از آنان باز گرفتند، با اینکه می‌دانستند آنها از زکات و صدقات نمی‌خورند و بر آنها حرام است. با این کارها علی (ع) از نظر اقتصادی فلج شد، زیرا سرزمین فدک که می‌توانست سودهای فراوانی را برای او به ارمغان بیاورد و همچنین ارث پسر عمویش و حق همسرش را از او گرفتند.

و همچنین نگذاشتند سهم «خمس» به او برسد. در این حال، علی و همسر و فرزندان او نیازمند کسی شدند که شکم آنها را سیر کند و بدن آنها را بپوشاند. ابوبکر همین مطلب را به زهرا (س) گفت که: بلی تو در خمس حق داری ولی من هم مانند رسول خدا رفتار می‌کنم و نمی‌گذارم تو گرسنه یا برهنه بمانی.

چنانکه گفتیم صحابه‌ای که شیعه علی بودند؛ بیشتر از بردگان آزاد شده‌ای بودند که ثروتی نداشتند. و حزب حاکم از آنها و نفوذشان نمی‌ترسید؛ زیرا مردم همیشه به سوی ثروتمندان می‌روند، و فقرا را خوار می‌شمارند.

→ زهرا(س) که در پی آن، فاطمه با خشم و ناراحتی از ابوبکر درگذشت، در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است.

دوم: برکناری و فلج کردن مخالفان از بُعد اجتماعی

حزب حاکم، برای سرنگون کردن جبهه مخالف به رهبری علی بن ابی طالب، آنها را از نظر اجتماعی نیز از صحنه خارج کرد.

ابوبکر و عمر نخستین کاری که کردند، این بود که حریم روانی و عاطفی که مسلمانان را به احترام خاندان پیامبر و امی داشت، شکستند. و به این ترتیب، دیگر، خویشاوندی با رسول خدا احترام خود را از دست داد. و چون علی (ع) پسر عموی پیامبر و سرور خاندان پاک او بود، دشمنانی در میان صحابه داشت که به او حسد می ورزیدند، زیرا خدا او را بر آنان برتری داده بود، تا چه رسد به منافقانی که همیشه در کمین او بودند. فاطمه (س) تنها یادگار پیامبر (ص) بود که پس از او در میان امت بر جای مانده و برای پدرش چون مادری بود مهربان، چنانکه پیامبر نیز او را به همین نام می خواند، و سرور زنان جهان، به شمار می آورد، و همه مسلمانان او را گرامی می داشتند و بخاطر جایگاه او در دل پدرش و روایاتی که درباره فضائل و بزرگی و پاکی او رسیده بود، وی را بزرگ می داشتند.

ولی ابوبکر و عمر، احترام و ارزش او را در دل مردم پایین آوردند. عمر بن خطاب به در خانه زهرا آمده و آتشی با خود آورد و گرداگرد خانه او را هیزم چید و سوگند خورد که اگر ساکنین این خانه برای بیعت نیایند؛ آن را به آتش خواهد کشید.

ابن عبد ربه می نویسد: علی (ع) و عباس و زبیر در خانه فاطمه (س)

نشستند، تا ابوبکر عمر بن خطاب را به سوی آنان فرستاد، تا آنها را برای بیعت بیرون آورد. به او گفت: اگر نپذیرفتند، با آنان بجنگ. او با اخگری از آتش آمد تا خانه را به آتش بکشد. فاطمه (س) او را دید و گفت: ای پسر خطاب! آیا آمده‌ای تا خانه ما را آتش بزنی؟

گفت: آری، مگر آنکه به همین راهی که امت رفته اند بروید!

اگر فاطمه (س) چنانکه در کتابهای صحاح اهل سنت آمده، سرور زنان جهان است، و اگر دو پسر او حسن و حسین، سرور جوانان اهل بهشت، و گل‌های زندگی پیامبر (ص) در این امت هستند، و با این حال، عمر به آنها اهانت می‌کند، و آنها را خوار می‌شمارد تا آنجا که سوگند می‌خورد که اگر با ابوبکر بیعت نکنند خانه آنها را به آتش می‌کشد، پس آیا با این وضع، دیگر در دل دیگران، ارج و احترامی برای علی بن ابی طالب - که بیشتر آنها با او دشمن هستند و بر او رشک می‌برند - باقی می‌ماند؟ با این که می‌دانیم علی (ع) پس از پیامبر، رهبر حزب مخالف شده و چیزی از مال دنیا در دست ندارد که مردم را به او علاقمند سازد؟

بخاری در صحیح خود می‌نویسد: فاطمه (س) از ابوبکر، ارث پدر خود را خواست، و گفت که پیامبر (ص) از آنچه خدا به او ارزانی داشته در مدینه فدک و بازماندهٔ خمس خبیر، چیزهایی به او داده است. ابوبکر حاضر نشد که چیزی را به فاطمه پس بدهد. فاطمه (س) بر ابوبکر خشم گرفت، و با او قهر کرد و سخن نگفت تا از دنیا رفت. وی پس از پیامبر

۱ - العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۴ - ۲۶۰ بحث «جماعة تغلفوا عن بیعة ابي بکر».

(ص) شش ماه زنده ماند. چون درگذشت، شوهرش او را در شب به خاک سپرد و ابوبکر را آگاه نساخت. خود بر او نماز خواند. علی (ع) تا زمان زندگی فاطمه (س) در میان مردم جایگاهی داشت، چون فاطمه (س) درگذشت؛ از مردم دلگیر و ناراضی شد و ناگزیر شد با ابوبکر آشتی و با او بیعت کند؛ و پیش از آن، در این چند ماه بیعت نکرده بود.^۱

حزب حاکم توانست تا اندازه زیادی، علی بن ابی طالب را از نظر اقتصادی و اجتماعی از صحنه بیرون کند و از چشم مردم بیندازد. و مردم بویژه پس از درگذشت زهرا (س) او را احترام نمی کردند. به همین دلیل، از مردم دلگیر شد. و بنا به روایت بخاری و مسلم، ناگزیر با ابوبکر صلح کرد و بیعت نمود.

بخاری عبارت «استکر علی وجوه الناس» را به کار می برد که نشانه روشنی از دشمنی و کینه ای است که ابوالحسن (ع) پس از درگذشت پسر عمو و همسرش، با آن روبرو بود. شاید، کار به جایی رسیده باشد که چون علی در میان صحابه راه می رفت، او را دشنام می دادند و مسخره می کردند. به همین دلیل از دیدن چهره آنان ناخشنود بود، زیرا کار زشت آنان را می دید.

ما در این فصل نمی خواهیم تاریخ زندگانی علی (ع) و مظلومیت او را نشان دهیم. بلکه بیشتر در پی آن هستیم که یک حقیقت تلخ و درد آور را

۱ - صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲ (باب غزوة خيبر) صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۳، کتاب الجهاد.

آشکار سازیم. و آن این که پرچمدار سنت و دروازه علم پیامبر، تنها ماند و در برابر، یاوران اجتهاد خود سرانه - که سنت پیامبر را زیر پا نهادند - به فرمانروایی رسیدند و بیشتر صحابه با آنان یار شدند.

سوم: بیرون راندن مخالفان از صحنه سیاسی

حزب حاکم با وجود محاصره سخت و مصادره حقوق مالی آنان و دور کردن آنها از جامعه اسلامی، تا جایی که چهره‌های سرشناس مردم از علی بن ابی طالب روی گردان شدند، به این کار بسنده نکرد، بلکه او را از نظر سیاسی منزوی ساخت و از همه دستگامهای دولتی، دور کرد و در هیچ پست دولتی شریک نساخت و هیچ مسؤولیتی به حضرتش نداد. آنها حتی گاهی در جنگ از آزاد شدگان پیامبر استفاده می‌کردند و تبهاران بنی امیه را - که در سراسر زندگی پیامبر (ص) با آن حضرت جنگیده بودند - را به کار می‌گماردند، ولی امام علی را از صحنه فعالیت‌های سیاسی در مدت ۲۵ سال خلافت ابوبکر و عمر و عثمان، کنار نهادند. در حالی که برخی از صحابه در مسؤولیت‌های سیاسی، به گردآوری ثروت و از جیب مسلمانها به زراندوزی مشغول بودند؛ علی بن ابی طالب، درختان خرماي یهودیان را آبیاری می‌کرد تا با رنج و زحمت، خوراکی خود و فرزندانش را به دست آورد.

به این ترتیب دروازه علم، و دانشمند امت و پاسدار سنت، در خانه زندانی شد، و جز یک مشت مستضعف که از تعداد انگشتان دست فراتر نمی‌رفتند، کسی قدر او را نشناخت. ایشان از او پیروی می‌کردند و از

راهنمایی او بهره‌مند می‌شدند و دست از او بر نمی‌داشتند.
امام علی (ع) در زمان خلافت خود کوشید مردم را به سوی قرآن و سنت پیامبر باز گرداند، ولی سودی نداشت، زیرا آنان بر اجتهاد عمر بن خطاب تعصب می‌ورزیدند و بیشتر آنان، فریاد برداشتند که: افسوس که عمر از دست ما رفت!

ما از همه این حقایق، نتیجه می‌گیریم که علی (ع) و شیعیان او به سنت پیامبر پایبند بودند و برای زنده کردن آن کوشیدند و هرگز از آن دور نشدند. در حالی که دیگر افراد امت، از بدعت‌های ابوبکر، عمر، عثمان و عایشه پیروی کردند و آنها را بدعت‌های نیکو (البدعة الحسنة) نامیدند.^۱
این یک ادعا نیست، بلکه حقیقتی است که همه مسلمانان بر آن اجماع کرده‌اند و آن را در کتابهای «صحاح» آورده‌اند. و هر پژوهشگر با انصافی نیز آن را می‌پذیرد.
امام علی (ع) قرآن را از بر داشت و همه احکام آن را می‌دانست. و او نخستین کسی است که آن را جمع کرد. و «بخاری» نویسنده «صحیح» نیز خود، به آن گواهی می‌دهد.

در حالی که ابوبکر، عمر و عثمان، قرآن را از حفظ نداشتند و احکام آن را نمی‌دانستند.^۲

۱ - صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۵۲ (باب صلاة التراويح) و نیز ج ۷، ص ۹۸.

۲ - مشهور است که عمر، حکم کلاه را نمی‌دانست، و نیز همه می‌دانند که با احکام تیمم آشنا نبود. ر.ک: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۰.

تاریخ نویسان، نوشته‌اند که عمر، هفتاد بار در زندگی خود گفت: «اگر
علی نبود، من بیچاره شده بودم» و ابوبکر گفت: «خدا کند من هیچگاه بدون
علی زنده نباشم». عثمان که دیگر نگو و نپرس.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

سنت پیامبر (ص) میان حقیقت و پندار

هر گاه «اهل سنت و جماعت» عمر بن خطاب را الهام شده، و یکی از داناترین صحابه می‌دانند و گاهی هم داناتر از همه می‌شمارند، تا آنجا که در روایتی از کتابهای صحیح خود آورده‌اند که پیامبر (ص) بازمانده نوشیدنی خود را به او داد، و آن را به علم، تفسیر کرده‌اند. و او خود گواهی می‌دهد که بسیاری از مسائل سنت پیامبر را نمی‌دانند، و به جای یادگیری آنها، سرگرم داد و ستد در بازار بوده است.

بخاری در صحیح خود در مقام استدلال در برابر کسانی که می‌گویند: سنت پیامبر آشکار بوده، و کسی نبوده که پیامبر را نبیند و چیزی از امور اسلام را نداند، می‌آورد: ابو موسی از عمر اجازه خواست که به خانه‌اش وارد شود و گویا او مشغول کاری بود، وی بازگشت.

عمر گفت: آیا من صدای عبدالله بن قیس (ابو موسی) را نشنیدم، بگذارید وارد شود. او را صدا زدند. عمر پرسید: چرا چنین کردی؟
گفت: ما را اینگونه فرمان می‌دادند.

عمر گفت: یا گواهی بیاور یا کاری بر سرت می‌آورم که نمی‌دانی! او به جلسه انصار رفت و از آنها گواهی خواست.

گفتند: تنها جوانان ما حاضرند برای گواهی دادن بیایند. ابو سعید خدری برخاست و گفت: آری به ما اینگونه فرمان می‌دادند.

عمر گفت: این را از پیامبر نشنیده و ندیده بودم. من در بازارها به معامله می‌پرداختم.^۱

نظریه: چند چیز شگفت آور این داستان.

* نخست: داستان استیذان (اجازه گرفتن برای ورود به خانه دیگران) در سنت پیامبر آشکار است. و بر کسی پوشیده نیست و خاص و عام همه آن را می‌دانند. و مردم برای رفتن به نزد پیامبر (ص) اجازه می‌گرفتند. و این از ادب اسلام و افتخار آن است.

این نشان می‌دهد که عمر بن خطاب، پاسداران و گارد ویژه‌ای داشته که نمی‌گذاشتند کسی به نزد او برود. مگر آنکه اجازه بگیرد. ابو موسی سه بار اجازه خواست و به او اجازه داده نشد و بازگشت. ولی دوستان و پیروان او از بنی امیه خواستند او را از پیامبر هم بالاتر جلوه دهند و گفتند که او کنار کوچه می‌خوابیده و پاسداری نداشته، تا آنجا که گفته است: به دادگری رفتار کردم و خوابیدم!

گویا می‌خواهند بگویند عمر از پیامبر (ص) هم دادگتر بوده است، زیرا پیامبر (ص) پاسدار داشت، وگرنه چرا گفتند: عدالت همراه عمر مرد؟!

* دوم: این روایت خشونت و تند خویی او را نشان می‌دهد که با مسلمانان بیهوده بد رفتاری می‌کرد.

۱ - صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۷ کتاب اعتصام بالکتاب والسنة، صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۷۹ باب استئذان از کتاب آداب.

ابو موسی اشعری که از بزرگان صحابه است، حدیث پیامبر را شاهد می‌آورد، و عمر می‌گوید: به خدا به پشت و شکمت تازیانه می‌زنم، مگر آنکه کسی را بیاوری که گواهی دهد تو راست می‌گویی.^۱

آیا توهین به ابو موسی و دروغگو دانستن او در برابر مردم و تهدید او به تازیانه، تنها بخاطر نقل یک روایت از رسول خدا (ص) کار درستی بود، تا آنجا که ابی بن کعب پس از شهادت به درستی حدیث گفت: ای پسر خطاب! مبادا برای یاران رسول خدا شکنجه گر باشی!^۲

من جز خود کامگی عمر در بیشتر کارها توجیهی برای این حدیث نمی‌بینم. هر گاه او را با کتاب خدا و سنت پیامبر پاسخ می‌دادند، به خشم می‌آمد و تهدید می‌کرد. و همین باعث شد که بسیاری از صحابه، حق را بپوشانند و آنچه می‌دانند بر زبان نیاورند. چنانکه برای عمار بن یاسر اتفاق افتاد. او در زمینه تیمم با عمر مخالفت کرد، و چون عمر او را تهدید کرد، گفت: اگر می‌خواهی این حدیث را نگویم؛ نمی‌گویم.^۳

نشانه‌های بسیاری در دست است که ثابت می‌کند عمر صحابه را از بازگو کردن حدیث نبوی باز می‌داشت. و این از زمان ابوبکر بود. و بویژه در زمان خلافت خود او - که بیش از ده سال به طول انجامید - این کار،

۱ - صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۷۸، کتاب الآداب، باب استیذان.

۲ - همان منبع.

۳ - صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۹۳، باب تیمم. و همچنین صحیح بخاری، ج ۱، ص ۸۸ - ۹۱، ط دار الفکر.

شدت گرفت. و او احادیث پیامبر را که در مجموعه‌هایی تدوین شده بود؛ سوزاند و از بین برد. و از نقل آنها به وسیله صحابه، جلوگیری کرد. و برخی از آنها را بخاطر مخالفت با این کار، زندانی ساخت.^۱

پیش از او، ابوبکر و پس از او عثمان نیز همان کار را کردند. پس چگونه به ما می‌گویند که خلفا همه به سنت پیامبر عمل می‌کردند، در حالی که سنت پیامبر به دست آنها سوزانده می‌شد و ممنوع می‌گردید و پنهان می‌گشت؟!!

* سوم: این حدیث، به ما نشان می‌دهد که عمر، از مجلس پیامبر، بسیار غایب می‌شد. و سرگرم خرید و فروش در بازار بود. به همین دلیل، بیشتر سخنان پیامبر که به گوش خاص و عام رسیده بوده و حتی بچه‌ها می‌دانستند، بر او پوشیده بود. گواه، اینکه وقتی ابوموسی به انصار پناه برد تا برای او شهادت دهند، گفتند: به خدا سوگند کسی برای تو گواهی نمی‌دهد مگر نوجوانان ما. و ابو سعید خدری که جوانترین آنها بود، برخاست و گواهی داد که شنیده است پیامبر (ص) چنین می‌گوید.

این به خودی خود، توهینی برای عمر است که بر تخت خلافت نشسته و ساده‌ترین چیزها را هم از سنت پیامبر نمی‌داند. در حالی که بچه‌ها با آن آشنا هستند. و او با این حدیث پیامبر (ص) چه می‌کند که

۱ - در کتاب «از آگاهان پرسید»، این مسأله را گسترده تر و با ذکر منابع بیان کرده‌ام. از محققان می‌خواهم که به آنجا مراجعه کنند.

فرمود: هر گاه کسی کار رهبری مردم را به دست بگیرد، با آنکه می‌داند، داناتر از او هم در میان آنان وجود دارد، به خدا، پیامبر و مؤمنان، خیانت کرده است.

عمر بن خطاب کجا به این احادیث گوش می‌دهد، در حالی که در زمان خود پیامبر (ص) نیز آنها را زیر پا می‌نهاده است و به خود، حق می‌داده که در برابر آنها اجتهاد کند.

از این گذشته، خود عمر هنگامی که با استدلال برخی از صحابه روبرو می‌شود، به نادانی خویش، اعتراف می‌کند. و گاهی می‌گوید: «ای عمر! همه مردم حتی زنان پرده نشین از تو داناترند» و گاهی می‌گوید: «اگر علی نبود عمر بیچاره می‌شد» و بار دیگر می‌گوید: «خرید و فروش در بازار مرا از شنیدن احادیث پیامبر باز داشت».

اگر عمر از شنیدن و یادگرفتن سنت، باز می‌ماند پس از شنیدن قرآن، بیشتر محروم خواهد بود. او یکبار با ابی بن کعب - که یکی از مشهورترین حافظان قرآن است - اختلاف پیدا کرد و گفت: قرائت تو درست نیست، و من تا کنون آن را نشنیده بودم.

او گفت: ای عمر! من همیشه سرگرم قرآن بودم و تو سرگرم خرید و فروش در بازار.^۱

۱ - تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۵۹۷ و مانند آن را حاکم در مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۳۰۵، ط دارالمعرفه، و ابو داوود در سنن و ابن اثیر در جامع الاصول آورده‌اند.

همه می دانستند که عمر سرگرم معامله و خرید فروش در بازار بوده، و این نکته از صحابه و آشنایان به کتاب و سنت، مخفی نبوده است. به همین دلیل، من عقیده دارم که عمر، دارای عقده روانی بزرگی بود. و آن عقده جهل مرکب است، زیرا کوچکترین فرد مسلمان چیزهایی را می داند که او نمی داند و چیزهایی را حفظ کرده که عمر حفظ نکرده است. و در کنار خود، علی (ع) را می دید که جوانی است که هنوز به سی سال نرسیده است. و نظر او را درست می شمارد و در حضور صحابه از روی ناچاری می گوید: «اگر علی نبود، عمر بیچاره می شد».

زنی را می بیند که از آخر مسجد بلند می شود و بر او که بر فراز منبر نشسته اعتراض می کند، و در حضور همه نمازگزاران در مسأله مهریه زنان او را محکوم می کند و از قرآن شاهد می آورد. در این هنگام می گوید: ای عمر! همه مردم حتی زنان پرده نشین از تو دانا ترند! در واقع، این بیشتر پرده پوشی بر نادانی خود اوست تا پذیرش حق. او می خواست از موقعیت به سود خود، استفاده کند و به مردم نشان دهد که فروتن است! و به همین علت می بینیم که امروز بیشتر مردم، این سخن را باور کرده اند.

عمر بخاطر این عقده، می کوشید تا آنجا که می تواند سنت پیامبر را از میان ببرد، و با نظریات شخصی خود، اجتهاد می کرد و با قرآن و سنت مخالفت می کرد. و شواهد آن بسیار است.^۱

۱ - من برخی از آنها را در کتابهای «همراه با راستگویان» و «از آگاهان پرسید» ←

کسانی که در زندگی عمر جستجو کنند؛ در می‌یابند که او پس از بعثت پیامبر (ص) تقریباً نیمی از اوقات یا کمتر، همراه پیامبر بوده است. او خود دربارهٔ خویشتن می‌گوید:

«من و یکی از همسایگانم از انصار در محلهٔ بنی امیه بن زید در بخش عوالی از شهرستان مدینه به سر می‌بردیم. و من و او یک در میان، نزد پیامبر (ص) می‌آمدیم. هر گاه من بر می‌گشتم اخبار آن روز، و آنچه از وحی نازل شده بود را برای او می‌گفتم و او نیز چنین می‌کرد».^۱

این که می‌گوید: یک در میان نزد رسول خدا می‌آمدیم. یک روز او می‌آمد و یک روز من، به خوبی نشانی می‌دهد که خانهٔ او از مسجد پیامبر (ص) دور بوده است. به همین دلیل، زندگی خود را دو بخش کرده بود، یک بخش را صرف دیدار پیامبر (ص) می‌کرد و روز دیگر استراحت می‌کرد و خود را به زحمت نمی‌انداخت، زیرا راه او دور بود! یا اینکه راه او دور نبوده، ولی او به بازار می‌رفته و به کار خرید و فروش می‌پرداخته است.

ولی اگر این سخن او را هم در نظر آوریم که: «خرید و فروش در بازار مرا از شنیدن حدیث پیامبر باز داشت» و در داستان ابو موسی اشعری گذشت. و نیز سخن ابی بن کعب را که به او گفت: «ای عمر! من سرگرم قرآن بودم و تو سرگرم خرید و فروش در بازار»، چنانکه گذشت، در

→ آورده‌ام.

۱ - صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۱ کتاب العلم، باب التناوب فی العلم.

مجموع، مطمئن می شویم که وقت زیادی را با پیامبر (ص) به سر نبرده است.

شاید حتی در مناسبت‌های مهم که همه مسلمانها گرد هم جمع می شوند، مانند عید فطر و عید قربان هم، از مجلس رسول خدا (ص) غایب بوده است. به همین سبب از برخی از صحابه که هیچ گاه بخاطر معامله یا خرید و فروش از یاد خدا و نماز دور نمی مانده اند، می پرسد که: رسول خدا در نماز عید فطر و قربان چه می خوانده است.

مسلم در صحیح خود در کتاب نماز عیدین، از عبیدالله بن عمر آورده است که عمر بن خطاب از ابو واقد لیشی پرسید: پیامبر (ص) در نماز عید قربان و فطر چه می خواند؟ او پاسخ داد: سوره «ق و القرآن المجید» و سوره «اقتربت الساعة و انشق القمر».^۱

از خود ابو واقد لیشی روایت شده که گفت: عمر بن خطاب از من پرسید که پیامبر خدا (ص) در نماز عید چه سوره ای را می خواند؟ گفتم: «اقتربت الساعة» و «ق و القرآن المجید».^۲

گواهی عبیدالله و ابو واقد لیشی به اینکه عمر نمی دانست پیامبر (ص) در نماز عید، چه می خوانده، وقتی در کنار گواهی ابی بن کعب و شهادت

۱ - سنن / بیهقی، ج ۳، ص ۲۹۴. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۲۱ کتاب الصلاة، باب ما یقرأ به فی صلاة العیدین.

۲ - صحیح مسلم، ج ۳، ص ۲۱ کتاب الصلاة، باب ما یقرأ به فی صلاة العیدین.

خود او قرار گیرد که معامله در بازار، او را از فراگیری قرآن و سنت، باز داشته است، آنگاه راز بسیاری از فتواهای او روشن می‌شود. و علما را از سرگردانی به در می‌آورد. و در می‌یابند که چرا او فتوا داد که اگر جُنُب، آب پیدا نکرد، نماز نخواند! و احکام تیمم را هم نمی‌دانست، با آنکه در قرآن و سنت آمده است. و همچنین درباره کلاله، چند فتوای ناهمگون داد، با آنکه آیه‌ای در قرآن، درباره آن نازل شده است. و شرح و بیان آن هم در سنت پیامبر موجود است. عمر تا زمان درگذشت خود، حکم کلاله را ندانست.^۱

اگر عمر، پا از گلیم خود فراتر نمی‌نهاد، و می‌کوشید برای قضاوت، دانش لازم را فراگیرد، برای مسلمانان بهتر بود، ولی به ناروا، دچار غرور شد و حلال خدا و پیامبر مانند متعه حجب و متعه نساء و سهم مؤلفه قلوبهم را حرام می‌کند. و حرام خدا و پیامبر را مانند سه طلاق در یک مجلس و کاوش در کارهای خصوصی مسلمانان را حلال می‌کند. و مسایل دیگر!!!^۲

۱. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۷. بیهقی در کتاب سنن، با سند آورده است که: عمر از پیامبر پرسید که اگر مرده، پدر بزرگ و چند برادر داشته باشد، ارث او را چگونه تقسیم می‌کند؟ پیامبر فرمود: برای چه این را می‌پرسی؟ من گمان کنم که بمیری و جواب آن را ندانی. سید بن مسیب گفت: عمر از دنیا رفت و هنوز حکم آن را نمی‌دانست.

۲. ر.ک: کتاب اجتهاد در برابر نص، نوشته سید عبدالحسین شرف الدین موسوی عاملی.

به همین دلیل بود که عمر و دوستش ابوبکر از همان روز اول، از بازگو کردن روایات پیامبر، جلوگیری کردند و نگذاشتند که این روایات جمع آوری و تألیف و نوشته شود. تا کار به جایی رسید که هر چه را صحابه از روایات جمع آوری کرده بودند، به آتش کشید تا به اهداف زیر برسد:

۱- آنچه را پیامبر (ص) درباره علی و خاندانش گفته بود، کسی نشنود و نداند.

۲- آنچه از سنت پیامبر که با سیاستهای او و یارانش و قضاوتهای خود سرانۀ آنان مخالف است؛ پنهان کند.

۳- عمر بن خطاب تنها اندکی از سنت پیامبر را می دانست و می خواست این را پنهان کند.

احمد بن حنبل از ابن عباس نقل می کند که عمر بن خطاب، درباره حکم شک در نماز فرو ماند. و به او گفت: پسر! شنیده ای که پیامبر خدا یا یکی از صحابه حکم شک در نماز را گفته باشند که انسان چه کار باید بکند؟^۱

به راستی شگفت آور است که عمر بن خطاب خلیفۀ مسلمانان است و نمی داند چگونه نماز خود را کامل می کند. و آن را از نوجوانان صحابه می پرسد. با آنکه این چیزی است که همه مردم حتی بیسوادان می دانند. و تا به امروز هم همین طور است. شگفت آورتر اینکه «اهل سنت و جماعت» می گویند عمر داناترین صحابه بود! اگر داناتر از همه اینگونه

۱- مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۹۰.

باشد، پس باید به دیگران خوش بین باشیم و چیزی نپرسیم. آری، برخی از صحابه می‌توانستند مخالفت‌های اندکی با او داشته باشند، تا آنجا که به خواسته‌های آنها آسیبی نرسد و منافع خلافت، محفوظ بماند، مثلاً داستان اجازه گرفتن (استیذان) که ابو موسی نقل کرد و استدلال ابی بن کعب به چیزی که عمر نمی‌دانست، و در این هنگام، عمر با افتخار، از سخن خود باز می‌گردد و اعتراف می‌کند که: خرید و فروش در بازار مرا از آموختن آن باز داشت، گویا این فضیلتی است!

این کجا و سخن علی (ع) کجا که می‌فرماید: «من روزی دو بار، دیدار خصوصی با پیامبر داشتم، یکی در بامداد و دیگری در شامگاه».

این دو جلسه خصوصی علی با پیامبر، افزون بر جلسات دیگری بود که همواره علی (ع) همراه با دیگر مردم نزد پیامبر (ص) حضور می‌یافت. علی نزدیکترین مردم به پیامبر بود، و بیش از همه خود را به او پیوند می‌داد. و از روز تولد خود نزد او ارج و جایگاه ویژه‌ای داشت. او در دامان پیامبر بزرگ شد. و چون بزرگتر شد، همانند بچه شتری که از پی مادر می‌رود، از پیامبر جدا نمی‌شد. و همه جا با او بود. حتی در غار حرا که نخستین بار وحی بر او نازل شد، علی نزد او رفت و آمد داشت. و گویا از پستان نبوت شیر نوشید و با معارف سنت نبوی از آغاز پیدایش آنها، پرورش یافت.

چه کسی از او به سنت سزاوارتر است. و آیا اگر ستیزه جویان به حق باز گردند و مردانه، انصاف دهند؛ کسی می‌تواند در برابر او ادعایی

داشته باشد؟

این بزرگترین گواه بر آن است که او - درود خدا بر وی باد - و شیعیان و پیروان او، خود راز سنت و نشانه آن هستند، ولی دیگران، اینگونه از سنت بهره نگرفته‌اند، و راه آن را نپیموده‌اند. و از سنت پیامبر (ص) بسیار دور هستند. هر چند از روی نا آگاهی و دنباله روی، خود را اهل سنت نامیدند. ما در بحثهای آینده این کتاب - به یاری خداوند - مطلب را بیش از این روشن خواهیم ساخت؛ زیرا قرآن کریم می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ
وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ، وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا»^۱

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدای را پاس دارید و سخن استوار بگویند، که او کار شما را برای شما به سامان آورد. و گناه شما را ببخشد. و هر کس از خدا و پیامبر او فرمان برد به بهره بزرگی دست یافته است».

اهل سنت، سنت پیامبر (ص) را نمی‌دانند

خواننده گرامی! از این گفتار بر آشفته نشوید، زیرا خدای را سپاس که شما در راه حق هستید. و می‌روید که در پایان به رضا و خشنودی خدا برسید. پس از فریب شیطان و خود پسندی و تعصبِ ناروا، به دور باشید. و نگذارید اینها شما را از رسیدن به هدف. و حقیقت و بهشت جاویدان، باز دارد.

چنانکه گفتیم: آنان که نام «اهل سنت و جماعت» بر خویش می‌نهند، چهار «خلیفه راشد» را قبول دارند: ابوبکر، عمر، عثمان و علی. و این چیزی است که امروز همه آن را می‌دانند.

ولی حقیقت درد آور این است که علی بن ابی طالب، نزد همین «اهل سنت» تا مدتها، از خلفای راشدین به حساب نمی‌آمد. و حتی خلافت او را مشروع نمی‌دانستند!! و مدتها بعد، او را به خلفای راشدین افزودند. و این دقیقاً در سال ۲۳۰ هجری و در زمان احمد بن حنبل بود.

صحابه غیر شیعه، خلفا، پادشاهان و فرمانروایانی که از زمان ابوبکر تا زمان خلافت معتصم عباسی (محمد بن رشید) روی کار آمدند، به هیچ گونه، خلافت علی بن ابی طالب را نمی‌پذیرفتند بلکه برخی از آنان او را

بر بالای منبرها لعنت می کردند و او را مسلمان هم نمی دانستند، وگرنه چگونه روا بود که مسلمانی را بر بالای منبر دشنام دهند و لعنت کنند؟! دیدیم که شیوه ابوبکر و عمر در بر کناری او از صحنه سیاسی چه بود. و سپس عثمان آمد و بیش از آن دو او را خوار شمرد و به او بی احترامی کرد. تا آنجا که او را تهدید کرد که همانند ابوذر غفاری او را تعبید خواهد کرد. چون معاویه به قدرت رسید، در دشنام و لعن او بسیار کوشید و مردم را بر این کار واداشت، و فرمانروایان اموی نیز در هر شهر و روستا به این کار پرداختند و این شیوه هشتاد سال به درازا کشید.^۱

بلکه این شیوه دشنامگویی و لعن و نفرین به او و شیعیانش بسی بیشتر به درازا کشید، و کار به جایی رسید که متوکل خلیفه عباسی در سال ۲۴۰ هجری فرمان داد: قبر امام علی و امام حسین (ع) را بشکافند.

ولید بن عبدالملک که در روزگار خویش امیرالمؤمنین خوانده می شد، در خطبه نماز جمعه به مردم می گفت: «حدیثی که از پیامبر روایت شده و می گوید: ای علی! تو برای من چون هارون برای موسی هستی، درست است، ولی تحریف شده و پیامبر فرموده است: تو برای من چون قارون برای موسی هستی و شنونده اشتباه کرده است».^۲

در زمان معتصم، مرتدان و منکران خدا، فراوان شدند و متکلمان به

۱ - همه خلفای بنی امیه جز عمر بن عبدالعزیز (رحمت خدا بر او) چنین می کردند.

۲ - تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۶۸.

مقابله با آنها پرداختند. و دوران خلفای راشدین دیگر گذشته بود. مردم به مسائل بی‌اهمیت سرگرم شدند. و احمد حنبل به دلیل عقیده به قدیم بودن قرآن، دچار گرفتاری شد، و مردم پیرو عقاید پادشاهان شدند، و گفتند که قرآن مخلوق است.

هنگامی که احمد بن حنبل از ترس معتصم از عقیده نخستین خود بازگشت و از بند رها شد؛ به شهرتی دست یافت. و در زمان متوکل، در میان محدثان، سرآمد روزگار گشت.^۱ در این هنگام، علی (ع) را به سه خلیفه دیگر افزودند و هر چهار تن را از خلفای راشدین دانستند.

شاید احمد بن حنبل نیز تحت تأثیر روایات صحیح که درباره فضایل و بزرگواری علی (ع) رسیده، قرار گرفته بود. این روایات بر خلاف میل فرمانروایان، باقی ماندند.

احمد می‌گوید: «درباره بزرگواری هیچ یک از یاران پیامبر، به اندازه

علی (ع) حدیث حسن^۲ به دست ما نرسیده است.»

در این هنگام، خلفا را چهار تن شمرد و خلافت آن حضرت را درست و معتبر شمرد، با آنکه تا آن زمان، خلافت علی را درست نمی‌دانستند.

۱- اهل حدیث هم گروهی از اهل سنت و جماعت هستند.

۲- حدیث حسن، روایتی را می‌گویند که از نظر اعتبار و ارزش علمی و دینی، در درجه بالایی باشد، و اگر بسیار معتبر باشد، و بالاتر از آن چیزی نتوان یافت، به آن «صحیح» می‌گویند. (مترجم)

دلایل

در طبقات الحنابله - که کتابی معتبر و مشهور نزد آنان است - آمده: ابن ابی یعلی با سَنَد خود از وریزهٔ حمصی آورده است:

«به نزد احمد بن حنبل رفتیم. و این هنگامی بود که او اعلام کرده بود علی (رضی الله عنه) چهارمین خلیفهٔ راشد است.^۱

به او گفتیم: ای ابا عبدالله! این کار تو، خرده گیری بر طلحه و زبیر است! گفتیم: این چه حرفی است؟ ما را با جنگ آنها چه کار؟ چرا باید از آن نام ببریم؟ گفتیم: خدا هدایت کند! وقتی که خلافت را چهارتایی کردی و علی را خلیفهٔ واجب الاطاعه دانستی و همهٔ حقوق امامان پیش را به او دادی، در واقع، از این داستان، سخن گفته ایم!

او به من گفت: چرا این کار را نکنم؟! گفتیم: برای حدیث ابن عمر.

گفت: عمر از پسرش بهتر بود، و او راضی شد که علی خلیفهٔ مسلمین باشد. و او را در شورا جای داد. و علی خود را امیرالمؤمنین نامید. آن وقت من بگویم که امیرالمؤمنین نیست؟!»

۱ - بنگرید این محدث با آنکه به علی (ع) دشنام نمی دهد، و او را لعنت نمی کند، بلکه می گوید: خدا از او خشنود باشد (رضی الله عنه) ولی حاضر نیست علی را هم از خلفا بشمارد و به احمد بن حنبل اعتراض می کند. و اینکه می گوید، سخن گفته ایم، نشانهٔ آن است که از جانب اهل سنت و جماعت سخن می گوید.

می گوید: من دیگر با او سخن نگفتم، و او را رها کردم.^۱
از این داستان روشن می شود که «اهل سنت»، خلافت علی را
نپذیرفته بودند و آن را درست نمی دانستند، و تنها پس از احمد بن حنبل
این کار انجام شد.

روشن است که این محدث، رهبر «اهل سنت و جماعت» و
سخنگوی آنها بوده است. و آنها خلافت علی را نمی پذیرفتند و به حدیث
عبدالله بن عمر استدلال می کردند که فقیه اهل سنت است. بخاری این
حدیث را در صحیح خود آورده است. و از آنجا که آنها می گویند بخاری
پس از قرآن، معتبرترین کتاب است، پس باید خلافت علی را نپذیرند و
آن را به رسمیت نشناسند!!!

ما این حدیث را در کتاب «از آگاهان پرسید» آورده ایم. و اینجا هم
دوباره می آوریم، تا همه از آن با خبر باشند، زیرا گاهی تکرار سودمند
است. بخاری در صحیح خود با سند از عبدالله بن عمر روایت کرده است
که: «ما در زمان پیامبر (ص)، از برتری مردم بر یکدیگر سخن می گفتیم،
و نخست ابوبکر، و سپس عمر بن خطاب، و پس از آن عثمان بن عفان
(رضی الله عنهم) را قرار می دادیم.^۲

بخاری در صحیح خود، حدیث دیگر می آورد که از این روشتر است؛
زیرا عبدالله بن عمر می گوید:

۱ - طبقات الحنابلة، ج ۱، ص ۳۹۳، ح ۵۱۵.

۲ - صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۹۱ کتاب بدء الخلق، باب فضل ابی بکر بعد النبی.

«در زمان پیامبر (ص) کسی را با ابوبکر برابر نمی‌شمردیم، پس از او عمر و سپس عثمان را قرار می‌دادیم. و از آن پس یاران دیگر پیامبر (ص) را قرار می‌دادیم و کسی را برتر از دیگری نمی‌دانستیم».^۱

تنها بخاطر این حدیث که نه نظر پیامبر در آن است و نه عمل او، و از تصوّرات و برداشتهای نادرست عبدالله بن عمر، و دشمنی و کینه مشهور او با علی، ریشه می‌گیرد، «اهل سنت و جماعت»، مذهب خود را بر این بنا کردند که حقّ علی را در خلافت، به رسمیت نشناسند.

بنی امیه، با احادیثی مانند این، دشنام دادن به علی و لعن و ناسزاگویی و خرده‌گیری به او را روا شمردند، و فرمانروایان از زمان معاویه تا مروان بن محمد بن مروان یعنی سال ۱۳۲ هجری، علی را بر منبرها لعنت می‌کردند. و شیعیان او و همچنین معترضان به این سیاست را می‌کشتند.^۲

سپس دولت عباسیان روی کار آمد که از زمان ابو العباس سقّاح در سال ۱۳۲ هجری تا زمان متوکل یعنی سال ۲۴۷ هجری، بیزاری از علی و شیعیان او به شیوه‌های گوناگون به مناسبت اوضاع و احوال، ادامه یافت، زیرا دولت عباسیان بر اجساد خاندان پیامبر و شیعیان آنان بر پا شد. و اگر

۱ - صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۳، باب مناقب عثمان بن عفان از کتاب بدء الخلق.

۲ - این سیاست تنها دو سال متوقف شد، در این دو سال که عمر بن عبدالعزیز روی کار آمد، لعن علی را لغو کرد. ولی با کشتن او، دوباره لعن با شدت بیشتری آغاز شد. و حتی قبر او را شکافتند، و نامگذاری به اسم او را ممنوع ساختند.

چه آنها برای حفظ منافع دولت خود، بر بالای منابر علی را لعن نمی‌کردند، ولی در مجالس خصوصی بیش از بنی امیه در این راه گام بر می‌داشتند. آنها از تجربه تاریخ درس گرفته بودند که مظلومیت اهل بیت را آشکار ساخت، و دل‌های مردم را متوجه آنها کرد. این فرمانروایان، با زیرکی کوشیدند از موقعیت، به سود خود، استفاده کنند. و خود را به امامان اهل بیت نزدیک ساختند، نه آنکه به راستی به آنها عشق می‌ورزیدند، و حق آنان را پاس می‌داشتند. بلکه برای این هدف که انقلاب‌های مردمی را به زیر نفوذ خود در آورند، و شعله‌های آن را که در مرزهای امپراتوری سر بر کشیده بود و قدرت آنها را تهدید می‌کرد؛ خاموش سازند. مأمون عباسی فرزند هارون، این کار را با امام رضا (ع) انجام داد، و هنگامی که دولت بر اوضاع مسلط شد، و شورش‌های داخلی را فرو نشاند؛ به بی حرمتی امامان و شیعیان آنها پرداخت. همانگونه که متوکل خلیفه عباسی که به دشمنی با علی (ع) و ناسزاگویی به او مشهور بود؛ به نبش قبر او و فرزندش امام حسین (ع) پرداخت.

به همین علتها بود که ما گفتیم: «اهل سنت و جماعت» تا زمان احمد بن حنبل، خلافت علی را چندان نپذیرفته بودند.

درست است که احمد بن حنبل نخستین بار به این کار پرداخت، ولی اهل حدیث - چنانکه دیدیم - نپذیرفتند، زیرا از عبدالله بن عمر پیروی می‌کردند.

به زمان درازی نیاز بود تا مردم قانع شوند و این عقیده را که احمد بن

حنبل عرضه داشته بود؛ بپذیرند. حنبلیها با این کار می توانستند خود را با انصاف و دوستدار اهل بیت نشان دهند. و از مذاهب مالکی، حنفی و شافعی - که با آنها در رقابت بودند - پیش افتند و هواداران بیشتری به دست آوردند. بنابراین باید این اندیشه را می پذیرفتند.

با گذشت زمان، «اهل سنت و جماعت» همه با گفته احمد بن حنبل همراه شدند و خلفای پیامبر را چهار تن دانستند و علی را نیز از آنها شمردند. و همان احترام و طلب رضوان را از سه خلیفه دیگر، برای او نیز اظهار داشتند.

آیا این بهترین دلیل بر آن نیست که «اهل سنت و جماعت» در آن زمان از نواصب و دشمنان علی بودند، و می کوشیدند او را کوچک بشمارند و از نظرها پیندازند؟

ممکن است کسی بپرسد؛ چگونه این درست باشد، در حالی که می بینیم امروز «اهل سنت و جماعت» امام علی را دوست دارند و برای او طلب رضوان می کنند؟

می گوئیم: آری، هنگامی که دیر زمانی گذشت و امامان اهل بیت از دنیا رفتند، و دیگر چیزی نماند که حاکمان را بترساند و قدرت آنان را به خطر افکند، و از سوی دیگر قدرت و عظمت خلافت اسلامی نیز در هم شکست و بردگان و مملوکیان و مغولها و تاتارها بر آن چیره شدند، و دین ضعیف شد و بیشتر مسلمانان به هنرهای سرگرم کننده و عیش و نوش و بی بند و باری و میگساری و زن بارگی، گرفتار شدند، و گروهی جای

مسلمانان نخستین را گرفتند که نماز را تباه کردند و در پی خواهشهای دل خویش، به راه افتادند؛ و بد در نظر مردم نیک گردید و نیک، بدشمرده شد، و فساد و تباهی همه جا را گرفت، آنگاه مسلمانان بر گذشتگان خویش گریستند و بزرگی آنان را به یاد آوردند، و نعمه سر بلندی آنان را سر دادند، و به یاد روزگار آنان افتادند. و آن را روزگار زرین خواندند.

و از آنجا که بهترین زمان، در نزد آنان زمان صحابه بود، که کشورها را گشودند و امپراتوری اسلام در شرق و غرب گسترده شدند، و خسروان و تزارها در برابر آنان به زانو درآمدند، آنگاه بر همه صحابه، از جمله علی بن ابی طالب، طلب رضوان و رحمت کردند. و چون اهل سنت، همه اصحاب را عادل می‌دانند، دیگر نمی‌توانند علی را از آنان جدا کنند.

و اگر می‌گفتند: علی از آنها جداست؛ رسوا می‌شدند و پرده از کار آنها در نزد عاقلان بر می‌افتاد، پس بر توده مردم وانمود ساختند که علی چهارمین خلیفه از خلفای راشدین است. و دروازه علم پیامبر است. پس خدا از او خشنود باد و آبرویش نزد خدا بلند و نیکو باد!!

ما به آنها می‌گوییم: پس چرا در کار دین و دنیای خود از او پیروی نمی‌کنید با آنکه عقیده دارید او دروازه علم است؟

چرا به دست خود، دروازه را رها کردید و از ابو حنیفه، مالک، شافعی، احمد حنبل و ابن تیمیه پیروی می‌کنید که در علم و بزرگی و عمل و فضیلت و اوج و منزلت، به گرد او هم نمی‌رسند، زیرا زمین کجا و آسمان کجا و شمشیر و داس را با هم چکار؟ و معاویه و علی نزد

خردمندان، با هم چه تناسبی دارند؟

این گذشته از همه گفته‌هایی است که از پیامبر (ص) رسیده و بر همه مسلمانان واجب می‌کند که پس از او، از علی (ع) پیروی کنند. ممکن است یکی از «اهل سنت» بگوید: برتری علی و پیشینه او و جهادش در راه اسلام و دانش فراوان و بزرگواری او و پرهیزکاری او را همه مردم می‌دانند، بلکه امروز اهل سنت علی را بیش از شیعه می‌شناسند و دوست دارند (این سخنی است که آنها امروز بسیار تکرار می‌کنند).

ما به اینان می‌گوییم: شما و گذشتگان شما هنگامی که علی (ع) صدها سال بر بالای منبرها لعنت می‌شد، کجا بودید؟^۱

ما نشنیدیم یا در تاریخ نخواندیم که یکی از آنان به این کار اعتراض کرده باشد، یا از این کار جلوگیری کرده باشد. و بخاطر دوستی با علی (ع) به قتل رسیده باشد. آری ندیدیم و هرگز هم نخواهیم شنید که یکی از اهل سنت چنین کرده باشد، بلکه آنها همواره از نزدیکان پادشاهان و امیران و فرمانروایان بودند، و با آنها بیعت می‌کردند، و خشنودی خود را از شیوه آنان اظهار می‌کردند، و به آنان فتوای کشتن رافضه یعنی دوستان

۱ - عمداً گفتم «کجا بودید» و منظورم اهل سنت زمان خودمان بود، زیرا آنها در صحیح مسلم می‌خوانند که معاویه، علی (ع) را دشنام می‌داد، و صحابه را فرمان می‌داد که چنین کنند. و آنها نیز اعتراض نمی‌کردند، بلکه باز هم برای رهبر خود معاویه، طلب خشنودی خدا را می‌کردند، و او را نویسنده وحی می‌دانستند. و این نشان می‌دهد که دوستی علی در نزد آنان دروغین و بی اعتبار بوده است.

علی و فرزندان او را می‌دادند. این گونه علما تا به امروز هم هستند. مسیحیان، قرن‌ها به دشمنی با یهودیان پرداختند، و آنان را تبهکار می‌دانستند و مسؤلیت کشتن حضرت مسیح (ع) را به گردن آنان می‌انداختند، ولی چون ضعیف شدند و مسائل عقیدتی در میان آنها کم رنگ گشت، و بسیاری از آنان، به مذهب مادی روی آوردند و کلیسا را به زیاده‌دانی تاریخ افکندند - زیرا با دانش و دانشمندان سرسبز برداشته بود - در این هنگام، کار یهود بالا گرفت و نیرومند شده و جان گرفتند تا اینکه سرزمینهای عربی و اسلامی را به زور اشغال کردند و نفوذ خود را تا به شرق و غرب گسترش دادند. و دولت اسرائیل را پدید آوردند. در این هنگام «پاپ یوحنا پولس» در یک گردهمایی با خاخامهای یهودی، آنان را از گناه کشتن مسیح تبرئه کرد. مردم این مردمنده و زمانه این زمانه!

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

«اهل سنت» و زیر پانهادن «سنت»

در این فصل می‌خواهیم چیز مهمی را روشن سازیم که پژوهشگران نیازمند ژرف نگری در آن هستند، تا به خوبی دریابند آنان که نام «اهل سنت» بر خود نهاده‌اند، در واقع بهره‌چندانی از سنت پیامبر ندارند؛ زیرا آنها، و البته گذشتگان‌شان از صحابه و خلفای راشدین که دنباله‌رو آنها هستند، و به دوستی آنها نزد خدا تقرب می‌جویند، در برابر سنت پیامبر یک موضع منفی داشته‌اند. و آن را سوزانیده‌اند. و مردم را از بازگو کردن آن، جلوگیری کرده‌اند.^۱

از این گذشته، ما ناگزیریم پرده از آن توطئه بیشرمانه بر ضد سنت پاک پیامبر برداریم که نگذاشت این سنت گسترش یابد، و آن را در نطفه خفه کرد. و به جای آن، اجتهادات و نظریات صحابه و توجیه و تفسیر آنها را نهاد. فرمانروایان نخستین کوشیدند:

«نخست: حدیث‌های دروغینی بسازند که روش آنها در جلوگیری از نوشتن سنت پیامبر و احادیث او را توجیه کند. مسلم در صحیح خود با سند خویش آورده است که هذاب بن خالد ازدی از همام از زید بن اسلم از

۱ - در این باره بنگرید به کتاب «از آگاهان پرسید» ص ۲۰۰ به بعد.

عطاء بن یسار از ابی سعید خدری روایت کرده که پیامبر خدا (ص) فرمود:
«از زبان من چیزی را ننویسید، و هر کس چیزی جز قرآن نوشته است باید آن
را پاک کند و باکی نیست».^۱

هدف از ساختن این دروغ این بود که کار ابوبکر و عمر را درباره
سنت پیامبر که برخی از صحابه نوشته و گرد آوری کرده بودند، درست
جلوه دهد. این حدیث، مدت‌ها پس از دوره خلفای راشدین ساخته شده و
سازندگان آن از چند چیز بی خبر بوده‌اند:

الف: اگر پیامبر خدا این سخن را فرموده بود، باید صحابه سخن او را
گوش می‌کردند. و پیش از فرمانروایی ابوبکر و عمر، آن را از میان
می‌بردند، نه اینکه سالها پس از درگذشت پیامبر، این روایات را بسوزانند.
ب: اگر این حدیث درست بود، باید اول ابوبکر به آن استدلال می‌کرد
و سپس عمر، تا جلوگیری از نوشتن حدیث و پاک کردن آن را توجیه کند.
و صحابه‌ای که نوشته بودند، عذر خواهی می‌کردند و می‌گفتند: ما
نمی‌دانستیم یا فراموش کردیم.

ج: اگر این حدیث درست بود، باید ابوبکر و عمر آنها را پاک کنند، نه
آنکه بسوزانند.

د: اگر این حدیث درست بود، مسلمانان از زمان عمر بن عبدالعزیز تا
به حال، همه گناهکار بودند، زیرا بر خلاف نهی پیامبر (ص) عمل

۱ - صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۲۹ کتاب زهد و رقائق، باب الثبوت فی الحدیث و
حکم کتابة العلم.

کردند، و عمر بن العزیز از همه آنها گنهارتر است، زیرا به دانشمندان فرمان داد که احادیث را گردآورند و بنویسند. و بخاری و مسلم همه این حدیث را صحیح می‌دانند، ولی خود با آن مخالفت می‌کنند و هزاران حدیث پیامبر را می‌نویسند.

هـ و اگر این حدیث درست بود، نباید دروازه علم پیامبر، علی بن ابی طالب، از آن بی‌خبر باشد، زیرا او روایت پیامبر را در صحیفه‌ای - که طول آن هفتاد ذرع بود - گرد آورد. و آن را «جامعه» می‌نامید و ما بعداً - به یاری خدا - درباره آن سخن خواهیم گفت.

• دوم: فرمانروایان بنی امیه، کوشیدند پیامبر را مانند مردم عادی، غیر معصوم جلوه دهند! و وانمود کنند که او هم اشتباه می‌کند. و چند حدیث هم در این باره آورده‌اند، هدف آنها این بوده که پیامبر (ص) به نظریات خود عمل می‌کرده و در اجتهاد خود، اشتباهات بسیاری داشته است! تا آنجا که برخی از صحابه، ناگزیر می‌شدند، نظر آن حضرت را اصلاح کنند، چنانکه در حدیث بارور ساختن درخت خرما و در نزول آیه حجاب و استغفار برای منافقان و قبول فدیة از اسیران جنگ بدر و ... آمده و «اهل سنت و جماعت» در صحاح خود می‌نویسند. و اعتقاد آنها درباره پیامبر خدا (که بهترین درووها بر او باد) چنین است.

ما به اهل سنت و جماعت می‌گوییم: اگر شیوه شما این است، و عقیده شما چنین می‌باشد، پس چگونه ادعا می‌کنید که شما پیروان سنت رسول خدا هستید، با اینکه سنت او در نظر شما و پیشینیان شما، پاک (معصوم)

نیست. و اصلاً دانسته (معلوم) و نوشته (مکتوب) هم نیست.^۱
ولی ما این پندارها و دروغها را نمی‌پذیریم و از همان کتابهای
خودتان، آنها را باطل می‌کنیم.^۲

امام بخاری در صحیح خود در کتاب علم، در باب کتابة العلم از
ابوهریره روایت کرده که گفت: هیچ یک از یاران پیامبر (ص) بیش از
من از او حدیث روایت نکرده است، بجز عبدالله بن عمرو، زیرا او
می‌نوشت، و من نمی‌نوشتم.^۳

از این روایت دانسته می‌شود که برخی از یاران پیامبر (ص) روایات
او را می‌نوشتند و اگر ابوهریره بیش از شش هزار حدیث را از پیامبر به
صورت شفاهی نقل می‌کند، با اینکه سواد نوشتن ندارد، پس عبدالله بن
عمرو بن عاص، که توانایی نوشتن دارد، بیش از این باید نوشته باشد. به
همین دلیل، ابوهریره، اعتراف می‌کند که عبدالله بن عمرو بیش از او
حدیث دارد، زیرا می‌نوشته است. و بی‌گمان بسیاری از صحابه احایث

۱ - زیرا سنت پیامبر تا زمان عمر بن عبدالعزیز یا مدت‌ها پس از آن، گرد آوری
نشد. و خلفای پیش از او، آن را می‌سوزاندند، و از نوشتن و بازگو کردن آن،
جلوگیری می‌کردند.

۲ - شگفت آور اینکه اهل سنت، بسیاری از اوقات یک حدیث را با حدیث ضد
آن نقل می‌کنند. و شگفت آورتر اینکه بیشتر به روایات دروغ عمل می‌کنند و
روایات صحیح را کنار می‌گذارند.

۳ - صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۶، باب کتابة العلم.

پیامبر را می نوشتند. و ابو هریره نامی از آنها نبرده، زیرا به داشتن روایات بسیاری از آن حضرت (ص) مشهور نبوده اند.

اگر امام علی بن ابی طالب (ع) را نیز بر آنها بیفزاییم که روزی کتاب جامعه خود را بر بالای منبر گشود، و نشان داد که در آن، همه آنچه را که مردم از احادیث پیامبر احتیاج دارند، نوشته است، و امامان اهل بیت (علیهم السلام) پس از او، این کتاب را نگهداشتند، و بسیاری از اوقات از آن، نقل حدیث می کردند.

امام جعفر صادق (ع) فرموده است: «ما کتاب جامعه ای داریم که طول آن هفتاد ذرع است. و به املائی پیامبر خدا (ص) و خط علی (ع) است. هیچ حلال و حرامی نیست که مردم به آن نیاز داشته باشند، مگر آنکه در آن هست. و هرگونه داوری حتی درباره یک خراش کوچک هم در آن آمده است.»^۱

بخاری خود، در صحیحش آورده است که این کتاب در نزد علی (ع) بوده است. و این سخن را در چند باب تکرار می کند. ولی چنانکه شیوه اوست، سخنی از ابواب و فصول و مطالب این کتاب، به میان نمی آورد. بخاری در باب کتابة العلم می نویسد: از شعبی از ابی جحیفه آورده اند: به علی (ع) گفتم آیا شما کتابی دارید؟

گفت: نه، جز کتاب خدا، یا فهم و درک انسان مسلمان، یا آنچه در این صحیفه آمده است.

گفتم: این صحیفه چیست؟

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۹. کتاب بصائر الدرجات، ص ۱۴۲ - ۱۴۵.

گفت: عقل (پرداخت دیه از سوی مردان خانواده) و آزادی اسیر و اینکه مسلمان در برابر کافر کشته نمی‌شود.^۱

صحیح بخاری در جای دیگری آورده است: از اعمش از ابراهیم تیمی از پدرش از علی روایت شده که فرمود: ما چیزی نداریم، جز کتاب خدا و این صحیفه که از پیامبر (ص) روایت شده است.^۲

در جای دیگری از صحیح بخاری آمده است: از ابراهیم تیمی از پدرش نقل شده که گفت: علی برای ما سخنرانی کرد و فرمود: ما کتابی برای خواندن نداریم مگر کتاب خدا و آنچه در این صحیفه است.^۳

باز هم در جای دیگری از صحیح خود، می‌آورد. از علی (رضی الله عنه) روایت شده که فرمود: ما از پیامبر (ص) چیزی ننوشتیم مگر قرآن و آنچه در این صحیفه است.^۴

و همچنین بخاری در جای دیگر از صحیح خود با سند چنین آورده است: از ابراهیم تیمی از پدرش شنیده شده که گفت: علی (ع) روزی بر منبری از آجر برای ما سخنرانی کرد. و در حالی که شمشیر بر کمر آویخته بود، و صحیفه‌ای نیز همراه آن بود، فرمود: به خدا سوگند! ما

۱ - صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۶.

۲ - صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۲۱.

۳ - صحیح بخاری، ج ۴، ص ۶۷ و صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۱۵.

۴ - صحیح بخاری، ج ۴، ص ۶۹.

کتابی نداریم که بخوانیم، مگر کتاب خدا و آنچه در این صحیفه است.^۱
بخاری، سخن امام جعفر صادق (ع) را نیاورده که فرمود: این صحیفه
را جامع می‌نامیدند، زیرا همه مسائل حلال و حرام را در برداشته است. و
همه احکام اسلام، حتی حکم خراشیدن بدن انسان نیز با املاي رسول
خدا (ص) و خط علی بن ابی طالب، در آن آمده بوده است. و یکبار آن را
ملاحظه می‌کند که: در آن حکم عقل (یعنی پرداخت دیه از سوی
خویشاوندان قاتل) و آزادی اسیر و نکشتن مسلمان در برابر کافر، آمده و
بار دیگر می‌گوید: علی (ع) آن را باز کرد و در آن این احکام آمده بود:
سن و سال شتر، و اینکه مدینه هم حرمی دارد... و نیز اینکه ذمه مسلمانان
یکی بیش نیست... و حکم کسی که بی اجازه اولیای خود با قبیله دیگری
پیمان «ولاء» ببندد...

این کار فریب و حق پوشی است. وگرنه آیا ممکن است کسی این
چهار جمله را در کتابی بنویسد و همیشه به نیام شمشیرش ببندد و با خود
داشته باشد؟ و هر گاه بر فراز منبر می‌رود، آن را بخواند و بگوید: بعد از
قرآن، این کتاب مرجع ماست. ما پس از قرآن چیز دیگری از پیامبر
ننوشته‌ایم، مگر این کتاب؟!

آیا خرد و هوش ابو هریره، بیش از علی بن ابی طالب بوده، که توانسته
یکصد هزار حدیث را بدون نوشتن، از پیامبر حفظ کند؟
به خدا سوگند! کار اینان عجیب است که صد هزار حدیث را از ابو

۱ - صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۴۴.

هریره که سه سال بیشتر در خدمت پیامبر نبوده، می‌پذیرند، با اینکه او سواد خواندن و نوشتن هم نداشته است. و می‌پندارند که علی (ع) که دروازه دانش است و صحابه از او همه گونه دانش آموخته‌اند؛ تنها یک ورقه با خود داشته باشد که در آن چهار حدیث آمده، و علی آن را از زمان زندگی رسول خدا تا زمان خلافتش نگهداشته و آن را بر فراز منبر می‌برد و بر شمشیر خود می‌آویزد؟ این سخن ناپسندی است. و جز یک دروغ بی‌ارزش، چیزی نمی‌تواند باشد.

با اینکه روایات بخاری برای پژوهشگران و خردمندان کافی است؛ زیرا هنگامی که می‌گویند در آن حکم عقل آمده، این نشانه آن است که در این نامه، چیزهایی بسیاری بوده که خرد انسان، و اندیشه اسلامی از آن می‌توانسته بهره بگیرد.^۱

ما نمی‌خواهیم ثابت کنیم که در این صحیفه چه چیزهایی بوده است، زیرا صاحبان آن، بدان داناترند. و آنها گفته‌اند که هر چه بشر بدان نیاز داشته از حلال و حرام، حتی حکم خراش دادن بدن انسان، در آن وجود داشته است.

ولی ما در پی آنیم که ثابت کنیم، صحابه احادیث پیامبر (ص) را می‌نوشتند. و اینکه ابو هریره می‌گوید: عبدالله بن عمر و احادیث پیامبر

۱ - دیدیم که یکی از معانی عقل، همان است که می‌گویند «دیه بر عاقله است» یعنی دیه را باید مردان خانواده قاتل پردازند، ولی نویسنده محترم معنای دیگر را برگزیده‌اند (مترجم)

(ص) را می‌نوشت و علی بن ابی طالب (ع) می‌گوید: ما از پیامبر چیزی را ننوشتیم، جز قرآن و آنچه در این کتاب است. چنانکه در صحیح بخاری آمده است، دلیل روشنی است بر این که پیامبر (ص) هرگز صحابه را از نوشتن حدیث، باز نداشته بود. بلکه عکس آن درست است. و حدیثی که مسلم روایت کرده به این صورت: «از سخنان من چیزی را ننویسید، و هر کس از من چیزی را جز قرآن نوشته، آن را پاک کند»، یک حدیث دروغ پیش نیست، که هواداران خلفا آن را ساخته‌اند تا آتش زدن احادیث پیامبر به دست ابوبکر، عمر و عثمان و جلوگیری از گسترش سنت به دست آنان را توجیه کنند و درست نشان دهند. و چیزی که باعث می‌شود ما یقین کنیم که پیامبر (ص)، از نوشتن حدیث جلوگیری نکرده، بلکه دستور نوشتن آن را داده است، اینکه امام علی (ع) که نزدیکترین کس به رسول خداست فرمود: «ما از پیامبر چیزی را ننوشتیم، جز قرآن و آنچه در این کتاب است» و بخاری نیز آن را حدیث صحیح شمرده است.

اگر سخن امام جعفر صادق (ع) رانیز به آن بیفزاییم که فرمود: صحیفهٔ جامعه به املائی رسول خدا (ص) و خط علی (ع) بوده است، معنایش این می‌شود که پیامبر، علی (ع) را به نوشتن، فرمان می‌داده است. برای اینکه کمترین تردیدی برای خوانندهٔ گرامی باقی نماند، توضیحات زیر را می‌افزاییم:

حاکم در مستدرک و ابو داوود در سنن، و امام احمد در مسند و دارمی در سنن، همه یک حدیث مهم را دربارهٔ عبدالله بن عمرو آورده‌اند. از

همان کسی است که روایات پیامبر را می نوشته است. روایت این است: عبدالله بن عمرو می گوید: من هر چه را از پیامبر (ص) می شنیدم آن را می نوشتم. قریش مرا از این کار باز داشتند، و گفتند: چرا هر چه را از پیامبر می شنوی می نویسی؟ او انسان است و به هنگام خشم و خشنودی سخن می گوید.

عبدالله می گوید: من از نوشتن دست برداشتم، و داستان را برای پیامبر (ص) گفتم. فرمود: بنویس. به کسی که جان من در دست اوست، از این (دهان) جز سخن حق چیزی بیرون نمی آید.^۱

از این حدیث روشن می شود که عبدالله بن عمرو هر چه از پیامبر می شنید؛ می نوشت. و پیامبر او را از این کار جلوگیری نکرد، بلکه این قریش بودند که او را باز داشتند. و عبدالله نخواست، آشکارا نام آنانکه او را از نوشتن حدیث پیامبر باز داشته بودند، بیاورد، زیرا بازداشتن آنها خرده گیری بر رسول خدا بود، چنانکه آشکار است. و او آنها را در پوشش قریش نام می برد. و مقصود از قریش، رهبران آنها در میان مهاجران است که مهمتر از همه آنان، ابوبکر، عمر، عثمان، عبدالرحمان بن عوف، ابو عبیده، طلحه، زبیر و همفکران آنها بوده اند.

می بینیم که آنها حتی در زمان رسول خدا (ص)، از این کار جلوگیری

۱ - مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۰۵. سنن ابی داوود، ج ۳، ص ۳۱۸، ح ۳۶۴۶.
سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۲۵. مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۱۶۲. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۲۲.

می کردند و این نشان می دهد که این طرز فکر، با همه عمق و خطر آن، در زمان رسول خدا (ص) هم وجود داشته است. وگرنه چرا اینها، نگذارند عبدالله سنت را بنویسد، یا حتی در این باره با پیامبر (ص) مشورت کند. و نیز از سخن آنان که گفتند: پیامبر خدا، انسان است و در خشم و خشنودی سخن می گوید، می توان دریافت که عقیده آنها به پیامبر (ص) جداً سست بوده است، تا آنجا که گمان داشتند: او به نادرست سخن می گوید و به ناروا حکم می کند و بویژه در حال خشم چنین است.

و اینکه پیامبر (ص) در پاسخ عبدالله بن عمرو، درباره قریش و آنچه درباره او گفته بودند، فرمود: «بنویس! به خدا سوگند از این دهان، جز سخن حق بیرون نمی آید»، دلیل دیگری است بر اینکه آنها در عدالت پیامبر تردید داشتند و او را جایز الخطا می شمردند و می پنداشتند که سخن ناروا هم می گوید. و او سوگند خورد که از دهانش سخنی جز حق بیرون نمی آید، و این تفسیر درست سخن خداوند است که فرمود:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۱

یعنی: «از روی هوس سخن نمی گوید. و جز وحی که از خدا می رسد، چیز دیگری نیست».

او معصوم است و اشتباه نمی کند. و سخن یاوه نمی گوید. و به این ترتیب، ما یقین می کنیم که همه روایاتی که در زمان امویان ساخته شده، و می خواهد پیامبر را غیر معصوم نشان دهد؛ نادرست است. این حدیث،

۱ - النجم، ۳ - ۴.

همچنین به ما نشان داد که آنها نفوذ فراوانی بر عبدالله بن عمرو داشتند. تا آنجا که باعث شدند او دست از نوشتن بر دارد، چنانکه خود می گوید: «از نوشتن دست برداشتم». و بر همین حال ماند تا اینکه فرصتی پیش آمد و به نزد پیامبر رفت، تا شک و تردید را بر طرف کند و ببیند آیا پیامبر، معصوم و عادل است یا نه؟

اینگونه شک و تردیدها حتی در حضور پیامبر هم نشان داده می شد. و آنها از او می پرسیدند: آیا به راستی تو پیامبر هستی؟^۱ یا اینکه: تو همانی که می پنداری پیامبر هستی.^۲ یا: به خدا سوگند با این تقسیم، خدا را در نظر نداشتی!^۳

یا اینکه عایشه به پیامبر می گفت: خدا زود خواهش دل تو را برآورده می سازد،^۴ یا اینکه به او می گفت: «تند نرو»، و دیگر سخنانی که نشان می داد آنها درباره عصمت او شک دارند. و معتقدند او تند روی و ستم و اشتباه می کند و دروغ می گوید. (پناه بر خدا).

او (ص) خوی بسیار بزرگوارانه ای داشت و مهربان و دلسوز بود. و بسی اوقات، شبهه های آنان را بر طرف می کرد. و گاهی می گفت: من بنده ای مأمورم. و گاه می فرمود: به خدا سوگند! من بهتر و پرهیزگارتر از

۱ - سخن عمر بن خطاب در صلح حدیبیه (بخاری، ج ۳، ص ۱۸۲)

۲ - سخن عایشه با پیامبر (کتاب احیاء علوم الدین از غزالی، ج ۲، ص ۲۹)

۳ - یکی از صحابه از انصار به پیامبر چنین گفت (بخاری، ج ۴، ص ۶۱)

۴ - صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۴، ۱۲۸.

آنم که چنان کنم. و بسیار می‌شد که می‌فرمود: خدا برادرم موسی را رحمت کند، بیش از این او را آزر دهند و صبر کرد.

این سخنان که نشانه خرده‌گیری بر عصمت پیامبر و شک در نبوت اوست، از مردمانی رانده شده، یا منافقین نیست، بلکه با کمال تأسف از بزرگان صحابه و از امّ المؤمنین!! عایشه روایت شده، که نزد «اهل سنت و جماعت» الگو و پیشوای آنها هستند. خدا به داد همه ما برسد!!

یقین ما زمانی افزوده می‌شود که دریا بیم حدیث «از زبان من چیزی ننویسید» یک حدیث بی پایه است که اصلاً رسول خدا آن را نفرموده است. ابوبکر خود، روایات رسول خدا را می‌نوشت و برخی از آنها را در زمان آن حضرت جمع آوری کرده بود، ولی هنگامی که به خلافت رسید، به دلایل نامعلومی به سوزاندن آنها پرداخت.

دخترش عایشه می‌گوید: پدرم روایات رسول خدا (ص) را جمع کرد، تا به پانصد حدیث رسید، یک شب دیدم که در رختخواب می‌غلند و خوابش نمی‌برد. با خود گفتم شاید بیمار است، یا خبر ناگوار به او رسیده است. چون صبح شد، گفتم: دخترم، روایاتی را که نزد توست بیاور. من آنها را آوردم و او همه را سوزاند.^۱

عمر بن خطاب نیز در زمان خلافت خود، روزی برای مردم سخنرانی کرد و گفت: کسی پیش خود، نوشته‌ای را نگه ندارد، هر چه دارید بیاورید

۱- کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۸۵. مسند الصدیق / ابن کثیر و تذکرة الحفاظ / ذهبی، ج ۱، ص ۵.

تا من ببینم. آنها پنداشتند که می‌خواهد آنها را ببیند و اصلاح کند تا اختلافی پیش نیاید، آنها کتابهای خود را آوردند، و او همه را آتش زد.^۱ او کسانی را به شهرها فرستاد و به مردم فرمان داد: هر کس چیزی دارد، آن را پاک کند.^۲ این بالاترین دلیل است بر اینکه صحابه، خواه آنها که در مدینه بودند، و خواه در شهرستانهای دیگر کشور پهناور اسلامی، همه برای خود کتابهایی داشتند که در آنها احادیث نبوی را جمع کرده بودند. اما با اقدام ابوبکر و عمر همه آنها سوزانده شد. و آنچه هم باقی مانده بود، در زمان عمر از میان رفت.^۳

بنابراین ما نمی‌توانیم بپذیریم که پیامبر آنها را از نوشتن حدیث باز داشته باشد. و هیچ عاقلی هم نمی‌پذیرد، زیرا ما می‌دانیم که بیشتر صحابه، احادیث را می‌نوشتند و در کتابهایی گرد آورده بودند. و بویژه

مراعات کتب معتبره در حدیث

- ۱- الطبقات الکبری / ابن سعد، ج ۵، ص ۱۸۸ و خطیب بغدادی، در تقیید العلم.
- ۲- جامع بیان العلم / ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۶۵ (ط بیروت، دار الکتب العلمیه).
- ۳- شما را به خدا، ببینید ابوبکر و عمر با سنت پیامبر چه کردند، و چه زیان بزرگی به امت اسلامی رسید که نیاز فراوانی به روایات پیامبر داشت تا با کمک آنها قرآن را بفهمند و احکام خدا را به دست آورند. به خدا سوگند! این احادیث، همه صحیح و درست بود، زیرا آنها آن را مستقیماً از خود پیامبر شنیده و نوشته بودند. و واسطه‌ای در کار نبود. ولی احادیثی که در دوره‌های بعد جمع شد، دروغی و ساختگی بود، زیرا فتنه و آشوب، پیش آمده بود و مسلمانان به برادرکشی پرداخته بودند. و این روایات به فرمان زمامداران ستمگر نوشته می‌شد.

صحیفه‌ای که همیشه همراه امام بود، و طول آن هفتاد ذراع بود و «جامعه» نامیده می‌شد، زیرا همه چیز در آن بود.

از آنها که دستگاه حاکم و سیاست وقت، سود خود را در نابودی سنت پیامبر و جلوگیری از بازگو کردن آن می‌دید، صحابه که پشتیبانان این خلافت بودند، فرمانها را اجرا کردند. و برای آنها و پیروان، راه دیگری جز اجتهاد و اعمال نظر نماند. و یا اینکه بایستی از سنت ابوبکر و عمر پیروی می‌کردند و سنت عثمان، معاویه، یزید، مروان حکم، عبدالملک مروان، ولید بن عبدالله و سلیمان عبدالملک را هم بر آن بیفزایند، تا اینکه عمر بن عبدالعزیز آمد و از ابوبکر حزمی خواست که هر چه از حدیث پیامبر و سنت او و سخن عمر بن خطاب دارد، بنویسد.^۱

بدینگونه روشن می‌شود که آنگاه که نوشتن سنت پس از صد سال، آزاد شد، این فرمانروای میانه رو اموی که «اهل سنت» او را بر خلفای راشدین افزوده‌اند، دستور می‌دهد که سنت رسول خدا و سنت عمر بن خطاب جمع آوری شود، گویا عمر بن خطاب با پیامبر، در نبوت شریک بوده است!!

چرا عمر بن عبدالعزیز از امامان اهل بیت که در زمان او می‌زیستند، نخواست که نسخه‌ای از صحیفه جامعه را به او بدهند. و آنان را مأمور ساخت که احادیث پیامبر را جمع آوری کنند، با آنکه آنها حدیث جدشان را بهتر از مردم دیگر می‌شناختند؟! پژوهشگران و حقجویان، راز

۱- موطأ / مالک، ج ۱، ص ۵.

آن را می دانند.

آیا ما می توانیم به آن احادیثی که «اهل سنت و جماعت» از بنی امیه و یاران آنها گرد آوری کرده اند، اعتماد کنیم؟ باینکه می دانیم آنها نماینده خلافت قریش بودند، و قریش و عقیده آنها را هم درباره پیامبر خدا و سنت مطهر او شناختیم.

روشن شد که فرمانروایان در سراسر عصر خلافت، به اجتهاد و قیاس عمل می کردند و به مشورت با یکدیگر می پرداختند. و از آنجا که دستگاه قدرت، علی را از صحنه زندگی دور کرده و کنار نهاده بود، دیگر بر آن حضرت نفوذی نداشت تا بتواند آنچه را او به املائی پیامبر و خط خود جمع آوری کرده، بسوزاند.

علی باید آن صحیفه را که همه چیز حتی حکم خراشیدن تن انسان در آن بود، نگهداری کند؛ چون به خلافت رسید، آن را بر شمشیر خود می آویخت و بر فراز منبر می رفت و مردم را به اهمیت آن آشنا می ساخت. روایات متواتر از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) رسیده که آنها این صحیفه را نسل اندر نسل به ارث برده اند، و در هر زمان، از روی آن برای مردم فتوا می داده اند.

به همین دلیل، امام جعفر صادق و امام رضا و امامان دیگر (علیهم السلام) همیشه این سخن را تکرار می کنند که ما تنها با نظریات خودمان به مردم فتوا نمی دهیم. و اگر می خواستیم با نظریات خودمان فتوا بدهیم، بیچاره می شدیم و مردم را هم بیچاره می کردیم. ولی ما از روی

آثار به جای مانده از پیامبر خدا (ص) فتوا می‌دهیم. و دانشی داریم که از نیاکان خود به ارث برده‌ایم. و مانند زر و سیم آن را در گنج خانه، نهان می‌داریم.^۱

و امام جعفر صادق (ع) در جای دیگری می‌گوید: حدیث من از پدرم و حدیث او از جد من، و او از حسین و حسین از حسن و حسن از امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین از رسول الله و رسول الله از خداوند عزوجل گرفته است.^۲

و به این ترتیب، حدیث متواتر ثقلین درست در می‌آید که پیامبر فرمود: «من در میان شما دو چیز گرانمایه می‌گذارم: کتاب خدا و خاندانم. اگر به آن دو چنگ بزنید، هرگز پس از من گمراه نخواهید شد».^۳

این سخن درست است، و هیچگونه اشتباهی در آن نیست. و سنت نبوی هم صحیح است. و جز امامان معصوم از خاندان پاک پیامبر، کسی پاسدار آن نیست.

نتیجه اینکه: شیعیان اهل بیت که به خاندان پیامبر چنگ زده‌اند، اهل سنت پیامبر هستند. و «اهل سنت و جماعت» ادعای چیزی می‌کنند که آن را ندارند. و ادعای آنها، هیچ دلیل و برهانی ندارد. ما خدا را سپاس می‌گوییم که این راه را به ما نشان داد.

۱ - معالم المدرستین / علامه عسکری، ج ۲، ص ۳۰۲.

۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳، ح ۱۴.

۳ - صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲ - ۱۲۳. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۱ - ۶۲۲ (ط دارالکتب العلمیه - بیروت).

شیعه در نگاه اهل سنت

اگر برخی از علمای معاصر اهل سنت را که در نوشته‌های خود، درباره شیعه انصاف داده‌اند، و بر پایه اخلاق اسلامی عمل کرده‌اند، از دیگران جدا سازیم؛ اکثریت قاطع آنها در گذشته و حال، همواره بر پایه تفکر کینه توزانه بنی امیه درباره شیعه می‌نویسند، و از هر دری سخنی می‌گویند. و چیزهای را می‌آورند که خودشان هم معنای آن را نمی‌دانند. و به دشنام و ناسزا و بازگو کردن دروغهای دیگران درباره شیعیان اهل بیت می‌پردازند. و آنها را بی گناه، متهم می‌سازند و تکفیر می‌کنند و لقبهای زشت به آنها می‌دهند. و در این کار از گذشتگان خود، چون معاویه و کسانی چون او، پیروی می‌کنند، که با زور بر دستگاه خلافت اسلامی چیره شدند، و با نیرنگ، زرنگی، خیانت و نفاق، بر مردم فرمانروایی کردند.

گاه می‌نویسند که شیعه گروهی است که عبدالله بن سبا یهودی آن را پدید آورده. و گاهی می‌گویند ریشه آنها به زرتشتیان باز می‌گردد، و آنها رافضی هستند و خدایشان سیه روی گرداند. و از یهود و نصاری برای اسلام خطرناک‌ترند. و گاه می‌نویسند که آنها منافق هستند و به تقیه عمل می‌کنند، و بی بند و بارند و ازدواج با خویشاوندان نزدیک و ازدواج موقت یعنی زنا را حلال می‌شمرند!! برخی می‌نویسند که آنها قرآنی جز

قرآن مسلمانان دارند. و علی و امامان دیگر از فرزندان او را می‌پرستند و محمد (ص) و جبرئیل را دشمن دارند و ...

سالی نمی‌گذرد، مگر آنکه کتاب یا کتابهایی از آثار این عالمان که به گمان خود پیشوایان «اهل سنت و جماعت» هستند، به دست ما می‌رسد، و سراسر تکفیر و اهانت به شیعه است.

و در این کار، توجیه و انگیزه‌ای جز خشنود کردن فرمانروایان ندارند. این فرمانروایان هم جز با تفرقه و پراکندگی امت، خشنود نمی‌شوند و جز با نابودی آنها، از پای نمی‌نشینند. از این گذشته در نوشته‌های خود، هیچ دلیلی را ارائه نمی‌دهند، و تنها دلیل آنها تعصب کور و کینهٔ نهفته و نادانی نفرت انگیز و پیروی از پیشینیان، بدون تحقیق و جستجو و دلیل است. آنها طوطی وار، نوشته‌های ناصبیان و دنباله‌روهای بنی امیه را رونویسی می‌کنند. و هنوز هم به ستایش یزید بن معاویه می‌پردازند!!!^۱

شگفت آور نیست اگر این ستایشگران به ثناخوانی یزید بن معاویه پردازند و دشمنان یزید را دشنام دهند و تکفیر کنند.

اگر قرار شود پیشینیان نیکوکار آنان، یزید و پدرش معاویه باشند، و آنها هم برای پیروان خود، سیل طلا و نقره را سرازیر کرده باشند، و در گذشته وجدانهای آنها را خریده باشند؛ اکنون نیز میلیونها دلار پول و

۱ - وزارت معارف کشور عربستان سعودی کتابی به چاپ رسانده، به نام «حقائق عن امیر المؤمنین یزید بن معاویه» و این کتاب را وزارت معارف برای تدریس در مدارس برگزیده است!!!

کاخهای مجلل در لندن و پاریس، که چشمها را خیره می‌کند؛ و در آنها پری پیکران موبور و جامهای می ناب نهاده شده، می‌تواند وجدانها و دین و وطن آنها را در این عصر نیز، از آنها برآید!!

اگر اینان چنانکه می‌گویند، پیروان سنت پیامبر بودند، می‌دانستند که یکی از اخلاق والای پیامبر، احترام به دیگران بوده، هر چند در عقیده با او مخالف باشند.

آیا سنت پیامبر نمی‌گوید: مسلمان، برای مسلمان مانند ساختمان محکمی است که برخی از بخشهای آن، بخش دیگر را نگه می‌دارد. و یا اینکه می‌فرماید: مسلمان برای مسلمان، مانند پاره‌های یک بدن است، اگر عضوی به درد آید، دیگر اعضا، با بیداری و تب، او را یاری می‌دهند؟ آیا پیامبر (ص) آشکارا نفرمود: دشنام دادن مسلمان، فسق و جنگ با او کفر است؟ اگر این نویسندگان که می‌گویند اهل سنت و جماعت هستند، سنت پیامبر را می‌شناختند، به خویش اجازه نمی‌دادند، کسی را که شهادت به توحید و رسالت حضرت محمد (ص) می‌دهد، و نماز، زکات، روزه، حج و امر به معروف و نهی از منکر را به جا می‌آورد، تکفیر کنند.

از آنجا که آنان پیرو سنت اموی و قریشی هستند، با اندیشه جاهلی، سخن می‌گویند و با افکار قبیله‌ای و گرایشهای نژادی، کتاب می‌نویسند. و از ضرب المثل‌های معروف است که:

نیش عقرب نه از ره کین است اقتضای طبیعتش این است

و نیز گفته‌اند: از کوزه همان برون تراود که در اوست. آیا پیامبر (ص) نیز مانند قرآن نمی‌فرمود:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ...»^۱

یعنی: «ای اهل کتاب! بیاید سخنی را پیروی کنیم که میان ما و شما یکسان است».

اگر به راستی از اهل سنت هستند، باید برادران شیعه خود را به پیروی از عقاید مشترک، دعوت کنند. و اگر اسلام، دشمنان یهودی و مسیحی خود را به سوی اصول مشترک فرا می‌خواند تا تفاهم و برادری ایجاد کند، پس چگونه می‌شود کسانی که یک خدا، و یک پیامبر و یک کتاب، یک قبله و یک سرنوشت دارند، با هم دوست و برادر نباشند؟!!

پس چرا علمای «اهل سنت» برادران شیعه خود را دعوت نمی‌کنند و بر گرد میز مباحثه و گفتگو نمی‌نشینند و با بهترین شیوه با آنان بحث و جدل نمی‌کنند. و عقاید نادرست آنان را به گمان خویش اصلاح نمی‌کنند؟ چرا یک کنفرانس اسلامی تشکیل نمی‌شود که در آن، علمای هر دو گروه بنشینند و مسائل اختلافی را در برابر چشم و گوش همه مسلمانان بحث کنند، تا راست را از دروغ باز شناسند؟

بویژه که اهل سنت و جماعت اکنون $\frac{3}{4}$ مسلمانان جهان را تشکیل می‌دهند و امکانات مادی و نفوذ فراوانی در دولت‌ها دارند. و این کار برای آنها آسان است، زیرا امروز ما هواره‌ها کار مخابره این مجالس را آسان کرده‌اند.

۱- آل عمران، ۶۴.

«اهل سنت و جماعت» هرگز این کار را نمی‌کنند، و حاضر به رویارویی علمی نیستند، با اینکه قرآن کریم این روش را توصیه می‌کند. و می‌فرماید:

«قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۱

یعنی: «بگو دلیل خود را بیاورید، اگر راست می‌گویید».

و یا می‌فرماید:

«قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تُخْرِصُونَ»^۲

یعنی: «بگو آیا دانشی دارید که به ما نشان بدهید؟ شما تنها از گمانهای باطل خود پیروی می‌کنید».

به همین روی می‌بینیم که آنها همواره به دشنام و ناسزا روی می‌آورند و تکفیر می‌کنند و تهمت می‌زنند. و می‌دانند که دلیل و برهان، تنها در دست طرف شیعه است.

من بر این عقیده‌ام که آنها می‌ترسند، اگر پرده از حقایق برداشته شود؛ بیشتر مسلمانان شیعه می‌شوند چنانکه در عمل نیز اتفاق افتاد و برخی از علمای الازهر چون در جستجوی حقیقت برآمدند، آن را یافتند و آگاه شدند و آنچه را که عقیده «سلف صالح» نامیده می‌شد، رها کردند.

علمای «اهل سنت و جماعت» دریافته‌اند که این خطر، آنان را

۱- بقره، ۱۱۱.

۲- انعام، ۱۴۸.

تهدید می‌کند، و ممکن است آنها در جامعه شیعه ذوب شوند. به همین دلیل، برخی از آنان، حتی نشستن با شیعه را هم بر پیروان خود حرام کرده‌اند، تا چه رسد به گفتگو و بحث و جدال، و ازدواج و خوردن از گوشت ذبح شده به وسیله آنها!!

از اینجا می‌توان دریافت که آنها بیش از هر کس دیگر از سنت پیامبر به دورند، و بیش از همه به سنت بنی امیه نزدیکند که با همه توان خود می‌کوشیدند امت را گمراه کنند، زیرا خودشان، با بی میلی و از روی ناچاری مسلمان شده بودند.

این همان چیزی است که امام آنها معاویه پسر ابو سفیان، یعنی کشنده بهترین یاران پیامبر، برای رسیدن به قدرت، گفته است:
 «من با شما جنگیدم که نماز بخوانید و روزه بگیرید و به حج بروید، بلکه با شما جنگیدم تا بر شما فرمان برانم. و خدا بر خلاف میل شما مرا به آرزویم رساند».

خداوند متعال، چه راست فرمود:

«إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَهْلِهَا آذِلَّةً وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»^۱.

یعنی: «پادشاهان چون به شهری درآیند، آن را تباه می‌کنند و مهتران آن را خوار می‌سازند. و این شیوه آنهاست».

اهل سنت و جماعت از نگاه شیعه

اگر برخی از مردم عادی و متعصب شیعه را نادیده بگیریم - که همه اهل سنت و جماعت را ناصبی می‌دانند - اکثریت قاطع علمای شیعه در گذشته و حال، همواره بر این عقیده بوده‌اند که برادران آنها از «اهل سنت و جماعت» قربانی نیرنگ و فریب امویان شده‌اند، زیرا به «سلف صالح» خوش بین بوده‌اند و از آنها پیروی کرده‌اند. بی‌آنکه جستجو کنند و بد و خوب را باز شناسند. و همین باعث شده که از راه درست به دور افتاده‌اند و از تقلین یعنی قرآن و عترت، جدا شده‌اند، با اینکه این دو می‌توانستند امت را از کژ راه دور نگهدارند و راه درست را برای آنان تضمین کنند.

آنان بسیار، در دفاع از خود و معرفی عقاید خویش، دست به تألیف می‌برند و به انصاف و اتحاد با برادران اهل سنت و جماعت، دعوت می‌کنند.

برخی از علمای شیعه در کشورهای مختلف درباره روشهای تأسیس بنیادها و انجمنهای اسلامی برای نزدیک ساختن مذاهب با یکدیگر، تحقیق کرده‌اند، و در پی آنند تا پراکندگیها را به همبستگی تبدیل کنند.

برخی دیگر از آنان رو به دانشگاه الازهر آورده‌اند که در نزد «اهل سنت»، مشعل دانش و بینش است و در آنجا با علمای آنان روبرو شده‌اند و با بهترین شیوه به گفتگوی با آنان پرداخته‌اند. و برای زدودن کینه‌ها کوشیده‌اند. چنانکه امام شرف‌الدین موسوی به هنگام رویا رویی با شیخ سلیم البشیری انجام داد. و نتیجه این دیدارها و نامه نگاریها، کتاب ارزشمند «المراجعات» شد که نقش مهمی در نزدیک ساختن دیدگاههای مسلمانان داشته است. کوششهای علمای شیعه در مصر سودمند افتاد و امام محمود شلتوت؛ مفتی کشور مصر، در آن هنگام فتوای شجاعانه خود را درباره جواز پیروی از مذهب شیعه جعفری را صادر کرد، و فقه شیعه جعفری در شمار مواد درسی الازهر درآمد.

شیوه شیعیان بویژه علمای آنها همیشه این بوده که امامان پاک اهل بیت را معرفی کنند و مذهب جعفری را که نماینده اسلام به تمام معنای آن است، به دنیا بشناسانند. آنها در این باره کتابها و مقاله‌های فراوانی نوشته‌اند، و سمینارهایی در این باره بر پا کرده‌اند. بویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران چندین کنفرانس به نام «وحدت اسلامی» و «تقریب مذاهب» برگزار شده و در همه آنها صادقانه دعوت به دور افکندن دشمنی و کینه، و پراکندن روح برادری و احترام مسلمانان به یکدیگر، نمایان است.

هر سال کنفرانس وحدت اسلامی، دانشمندان و اندیشمندان شیعه و سنی را فرا می‌خواند، تا یک هفته تمام، در سایه برادری راستین، گرد هم

آیند و با هم بنشینند و برخیزند و بخورند و بیاشامند و نماز و دعا به جای آورند و به تبادل نظر و گفتگوی علمی پردازند.

اگر این کنفرانسها، هیچ اثر دیگری جز نزدیک شدن دلها، و پیوند دادن مسلمانان با یکدیگر نداشته باشد، و تنها مایهٔ آشنایی و زدودن کینه‌ها گردد، باز هم می‌توان گفت که بسیار سودمند بوده، و برکات بسیار داشته است. و به خواست خدا، به زودی به بار خواهد نشست.

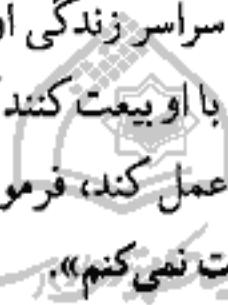
شما اگر به هر خانه‌ای از خانه‌های شیعه پای بگذارید، خواه خانه‌های افراد معمولی و خواه خانه‌های دانشمندان و تحصیلکرده‌های شیعه، می‌بینید که در کنار کتابهای شیعه، بسیاری از نوشته‌های «اهل سنت و جماعت» نیز قرار دارد. و بر عکس، شما نزد علمای سنی، جز در موارد استثنایی، هیچ کتابی از شیعه را نمی‌یابید.

به همین سبب آنها بسیاری از حقایق را دربارهٔ شیعه نمی‌دانند، و تنها دروغهای دشمنان شیعه به آنها رسیده است.

در مقابل، می‌بینید که افراد عادی شیعه، در اغلب موارد، تاریخ اسلام را در تمام مراحل آن، به خوبی می‌دانند، و مناسبتهای مختلف آن را گرامی می‌دارد.

ولی دانشمندان سنی، به تاریخ کمتر بها می‌دهد، و آن را از مصیبت‌هایی می‌دانند که نباید در آن کند و کاو کرد. و از آنها خبردار شد. بلکه باید آن را نادیده گرفت، و از مطالعهٔ آن خودداری کرد، تا به «سلف صالح» گمان بد برده نشود!!!

از آنجا که او خود را با عدالت همه صحابه راضی کرده، یا چنین می‌پندارد، دیگر حاضر نیست که آنچه را تاریخ درباره آنها نوشته، بپذیرد. به همین دلیل، می‌بینیم که او حاضر به گفتگوی سازنده، بر پایه دلیل و برهان نیست. و از بحث علمی می‌گریزد، زیرا از پیش می‌داند که شکست خواهد خورد، یا احساسات بر او غلبه می‌کند، و خود را در بحث و جدل می‌اندازد و بر همه اعتقادات موروثی خویش می‌شورد، و شیعه اهل بیت پیامبر (ص) می‌گردد.

شیعیان، اهل سنت پیامبرند، زیرا امام نخستین آنها، پس از پیامبر، علی بن ابی طالب است که سراسر زندگی او آمیخته با سنت پیامبر است. بنگرید هنگامی که آمدند تا با او بیعت کنند که بر تخت خلافت بنشیند به شرط آنکه با شیوه شیخین عمل کند، فرمود: «من جز با قرآن و سنت پیامبر به شیوه دیگری حکومت نمی‌کنم».  علی (ع) به خلافت اگر بر خلاف سنت پیامبر باشد؛ نیازی ندارد. او خود می‌گوید:

«خلافت بر شما پیش من، چون آب بینی بز است که از اثر عطسه بیرون می‌جهد، مگر آنکه بتوانم یکی از حدود خدا را اجرا کنم».

و فرزندش امام حسین (ع) می‌گوید:

«ان كان دين محمد لم يستقم الا بقتلى يا سيوف خديني».

یعنی: «اگر دین محمد جز با کشتن من راست نمی‌شود ای شمشیرها مرا در میان گیرید».

و این سخن چون ترانه‌ای ابدی همواره در گوش جهان می‌نوازد. به همین دلیل شیعیان، برادران خود از اهل سنت و جماعت را به دیده دوستی و مهربانی می‌نگرند و امید هدایت و ره یافتنی و رهایی آنان را دارند، زیرا به عقیده آنان هدایت کردن یک تن، از همه دنیا ارزشمندتر است، چنانکه در روایات صحیح آمده است که پیامبر (ص) در روز فتح خیبر، هنگامی که علی (ع) را برای جنگ با یهود می‌فرستاد، فرمود: «با آنان بجنگ تا به یگانگی خدا و رسالت من گواهی دهند، و اگر این را گفتند خون و مال خود را نگهداشته‌اند، و حساب آنان با خداست. اگر خداوند یک تن را به دست تو هدایت کند، برای تو بهتر است از همه آنچه خورشید بر آنها می‌تابد یا بهتر از نعمتهای رنگارنگ است»^۱.

تنها هدف علی بن ابی طالب نیز هدایت مردم و بازگشت آنان به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) بود. و شیعیان او نیز می‌کوشند همه تهمتها و دروغهایی را که درباره آنان گفته شده، از خود دور کنند. و برادران «اهل سنت» خویش را با حقایق اهل بیت (ع) آشنا سازند و آنان را به راه راست آورند.

وَلَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن

۱ - صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۱، کتاب فضائل، باب فضائل علی بن ابی طالب.

تَصَدِّقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ.^۱

یعنی: «در داستانهای آنان برای خردمندان پند و عبرت است. این سخنی
نیست که به دروغ گفته شده باشد. بلکه تأیید است آنچه را که در برابر اوست. و
بازگو کردن هر چیز و هدایت و رحمت برای مردمی است که ایمان آورند».



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

۱ - یوسف، ۱۱۱.

معرفی امامان شیعه

شیعیان به دوازده امام از اهل بیت (علیهم السلام) روی آوردند که نخستین آنها علی بن ابی طالب و پس از او فرزندش حسن و پس از او فرزند دیگرش حسین و سپس نه تن از فرزندان معصوم حسین و از نسل اویند.

پیامبر (ص) در بسیاری از مناسبتها نام این دوازده تن را آورده و به آنها اشاره کرده است. و نام آنها در روایاتی که علمای شیعه و برخی از عالمان سنی آورده‌اند، وجود دارد. *کتاب تفسیر علوم اسلامی*
برخی از «اهل سنت» بر این روایات خرده می‌گیرند که چگونه پیامبر (ص) دربارهٔ امور غیبی که هنوز روی نداده سخن می‌گوید؟ خدا در قرآن از زبان او می‌فرماید:

﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَا مَسْئُورٌ لَكَ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسْنَى السُّوءِ﴾^۱

یعنی: «اگر علم غیب داشتم بر داراییهای خود می‌افزودم، و زبانی به من نمی‌رسید».

در پاسخ این سؤال باید بگوییم که این آیه کریمه به طور کلی پیامبر را

۱- اعراف، ۱۸۸.

از علم غیب بر کنار نمی‌داند، بلکه در پاسخ مشرکانی آمده که از او می‌خواستند به آنها بگویند قیامت چه هنگام به پا می‌شود. و زمان آن را که تنها خدا می‌داند، برای آنها اعلام کند. در قرآن کریم آمده است:

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ»^۱

یعنی: «او دانای به غیب است و کسی را از غیب خود، آگاه نمی‌کند، مگر هر یک از پیامبران را که بپسندد».

این آیه، نشان می‌دهد که خداوند پیامبران برگزیده را از غیب خود، آگاه می‌سازد. و داستان یوسف، از این نمونه‌هاست که در زندان به هم بندگان خود گفت:

«لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي...»^۲

یعنی: «پیش از آنکه برای شما خوراکی بیاورند، من تعبیر این خواب را به شما می‌گویم، و این از دانشهایی است که خدای من به من آموخته است».

و نیز خداوند متعال می‌فرماید:

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»^۳

یعنی: «آن دو، بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از پیش خود به او دانشی

۱- جن، ۲۶- ۲۷.

۲- یوسف، ۳۷.

۳- کهف، ۶۵.

آموخته بودیم».

و این دربارهٔ خضر است که با موسی روبرو شد، و دانشی غیبی به او آموخت که نتوانست بر آن شکیبایی کند.

مسلمانان شیعه و سنی در این باره اختلاف ندارند که پیامبر (ص) دانشی غیبی داشت. و سیرهٔ آن حضرت بسیاری از اخبار غیبی را به ثبت رسانیده، مانند اینکه فرموده است: شگفتا! چگونه گروه سرکشان، عمار را می‌کشند.

و نیز به علی (ع) فرمود: بدبخت ترین مردم آخر زمان، ضربتی بر سر تو می‌زند که با آن محاسن تو رنگین می‌شود.

و نیز فرمود: «فرزندم حسن میان دو دسته از مسلمانان صلح و سازش می‌دهد» و به ابوذر فرمود که تنها و در تبعید می‌میرد. و دیگر اخبار غیبی که از آن حضرت روایت شده است. از جمله حدیث مشهور که در بخاری و مسلم و همهٔ محدثان آورده‌اند که حضرت فرمود: امامان پس از من دوازده تن هستند و همه از قریشند. و در روایت دیگر فرمود: همه از بنی‌هاشمند.

ما در بحثهای گذشته، در کتاب «همراه با راستگویان» و «از آگاهان پیرسید» آورده‌ایم که خود علمای سنی، در صحاح و مسندهای خود، این روایات را که نشانهٔ دوازده تن امام است آورده‌اند، و صحیح شمرده‌اند. اگر کسی پرسد، چرا شما این دوازده تن را رها کرده‌اید، و به مذاهب اربعه چسبیده‌اید، با اینکه احادیث را پذیرفته‌اید و صحیح می‌دانید، چه

پاسخی دارند؟

پاسخ این است که: «سلف صالح» همه از یاران سه خلیفه‌ای بودند که سقیفه آنان را روی کار آورد، یعنی ابوبکر و عمر و عثمان. و گریز آنها از اهل بیت، و دشمنی با علی و فرزندان، برای آنان، اجتناب ناپذیر شده بود. پس - چنانکه گفتیم - در نابودی سنت پیامبر و جانشین ساختن اجتهاد، کوشیدند.

و این سبب شد که امت، پس از درگذشت پیامبر، بی‌درنگ به دو گروه تقسیم شوند. «سلف صالح» و پیروان آنها، که «اهل سنت و جماعت» نمایندگان آنها هستند و اکثریت قاطع امت را تشکیل می‌دهند، و اقلیتی که علی و شیعیان او هستند و از بیعت با ابوبکر خودداری نمودند، و آن را نپذیرفتند و کنار نهاده شدند. و دست‌گناه قدرت، بر آنان خشم گرفت و آنها را «رافضی» نامید.

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

از آنجا که «اهل سنت و جماعت» قرن‌ها بر سرنوشت امت، حکومت کرده‌اند، بنابراین، فرمانروایان اموی و عباسی همه یاران مکتب خلافت هستند که بنیانگذاران آن ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه^۱ و یزید هستند. چون خلافت ضعیف شد، و شکوه و جلال آن رفت، و بازیچه دست بردگان، و عجمها گردید، و شنیده شد که می‌خواهند سنت پیامبر را گرد

۱ - ما به عمد، نامی از خلافت علی بن ابی طالب نبردیم، زیرا «اهل سنت و جماعت» تا مدتها آن را نمی‌پذیرفتند. و تنها در زمان احمد بن حنبل آن را به رسمیت شناختند. ر. ک: «اهل سنت، سنت پیامبر را نمی‌دانند» از همین کتاب.

آوری کنند، در آن هنگام، این روایات که پیشینیان در پوشیدن آنها می‌کوشیدند؛ آشکار شد؛ زیرا آنها نتوانسته بودند این روایات را به طور کامل از میان ببرند. و این روایات اکنون نزد آنها از معماهای حیرت‌انگیز است، زیرا با واقعیت تاریخ که آنها به آن عقیده دارند، ناسازگار است. برخی از آنها کوشیده‌اند، این روایات را با عقیده اهل سنت سازگار کنند، یا تظاهر به دوستی اهل بیت و محبت آنها می‌کنند و هرگاه نام امام علی (ع) می‌آید می‌گویند: «رضی الله عنه» یا می‌گویند: «کرم الله وجهه» تا مردم بدانند که آنها دشمن خاندان پیامبر نیستند.

هیچ یک از مسلمانان، حتی منافقان هم نمی‌توانند دشمنی با خاندان پیامبر را آشکار سازد، زیرا دشمنان اهل بیت، دشمن پیامبرند. و این آنها را از اسلام بیرون می‌برد، چنانکه روشن است.

از همه اینها دانسته می‌شود که آنها در واقع دشمن اهل بیت پیامبر هستند. مقصود ما همان سلف صالح است که پیروانشان آنها را «اهل سنت و جماعت» نامیده‌اند، زیرا - چنانکه خواهیم دید - همه پیرو مذاهب چهارگانه هستند که دولتها آن را پدید آورده‌اند. و در احکام دین، به هیچ گونه، بر اهل بیت پیامبر (ص) یا امامان دوازده گانه مراجعه نمی‌کنند.

حقیقت این است که شیعه امامیه، پیرو سنت محمدی هستند، زیرا در همه احکام فقهی خود از امامان اهل بیت پیروی می‌کنند که سنت صحیح را از نیای خود، رسول خدا (ص) به ارث برده‌اند، و در آن هیچگونه اظهار

نظر و اجتهاد و نظریات خلفا را وارد نکرده‌اند.

شیعه در سراسر تاریخ، همواره پایبند نصوص و گفتار پیامبر بوده، و هر گونه اجتهاد در برابر نص را رد می‌کرده است، و به خلافت بلافصل علی و فرزندانش (ع) عقیده داشته‌اند، زیرا پیامبر (ص) صریحاً آن را اعلام داشته، و اینان را خلفای پیامبر می‌شناسند. هر چند کسی از آنان، جز علی (ع) به خلافت عملی نرسیده است. و در مقابل به آنها که قدرت را به دست گرفتند، ایمان ندارد، و خلافت آنها را نمی‌پذیرد، زیرا به گفته خودشان، اولین خلیفه آنها به طور ناگهانی و پیش بینی نشده روی کار آمده و خدا همه را از شر آن ننگه دارد! و پایه این خلافت بر نپذیرفتن سخن خدا و پیامبر و مقاومت در برابر آن بوده، و هر کس پس از آن آمده، و امدار آن است. و هیچ خلیفه‌ای جز با تعیین و انتصاب خلیفه پیشین روی کار نیامده، و اگر چنین نبوده با زور و جنگ و خشونت به این سمت دست یافته است.^۱

به همین سبب «اهل سنت و جماعت» ناگزیر شدند که بگویند امامت هر نیک و بدی پذیرفته است، زیرا آنان حکومت همه فرمانروایان، حتی زمامداران بی بندوبار و تبه‌کار را پذیرفته بودند.

۱ - تنها، خلافت علی بن ابی طالب. از این حکم بیرون است. و تنها اوست که از سوی خلفای پیشین معین نشده، و با زور و خشونت به خلافت نرسیده، بلکه همه مسلمانان با آزادی و دلخواهانه با او بیعت کردند، بلکه با پافشاری و اصرار از او خواستند که این کار را بپذیرد.

تنها شیعه امامیه، معتقد به لزوم عصمت امام است. و می گوید: امامت کبری و رهبری امت، شایسته کسی، جز امام معصوم نیست. و هم اوست که خدا پلیدی و آلودگی را از او دور کرده و او را پاک و پاکیزه نگهداشته است.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

امامان «اهل سنت و جماعت»

«اهل سنت و جماعت» از چهار تن پیشوای مذاهب معروف یعنی: ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد بن حنبل پیروی کرده‌اند. این چهار پیشوا، نه از صحابه پیامبر (ص) بوده‌اند، و نه از تابعین، و نه پیامبر، آنها را می‌شناسد، و نه آنها پیامبر و نه او آنها را دیده، نه آنها او را دیده‌اند. پیشگام‌ترین آنها ابوحنیفه است که میان او و پیامبر صد سال فاصله بوده است، زیرا او در سال ۸۰ هجری به دنیا آمده و به سال ۱۵۰ هجری درگذشته است. و متأخرترین آنها احمد بن حنبل است که در سال ۱۶۵ هجری به دنیا آمده و در سال ۲۴۱ هجری درگذشته است. این بود مسأله پیروی آنها در فروع دین.

در اصول دین نیز «اهل سنت و جماعت» از امام ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری، پیروی می‌کنند که در سال ۲۷۰ هجری به دنیا آمده و در سال ۳۲۵ درگذشته است.

اینان پیشوایان «اهل سنت و جماعت» هستند که در اصول و فروع دین، یکسره از آنها پیروی می‌کنند.

آیا در میان آنها، یک تن از پیشوایان اهل بیت یا اصحاب پیامبر را

می بینید یا پیامبر دربارهٔ هیچیک از آنها سخن گفته و مردم را به سوی آنها راهنمایی کرده است؟ هرگز چنین چیزهایی وجود ندارد. و اثبات آنها بسیار دشوار است.

اگر «اهل سنت و جماعت» ادعا دارند که به سنت پیامبر (ص) پایبندند؛ پس چرا مذاهب آنها اینهمه دیر پدید آمده است؟ و «اهل سنت و جماعت» پیش از پیدایش این مذاهب کجا بودند؟ و چه دینی داشتند و به چه کسانی مراجعه می کردند؟

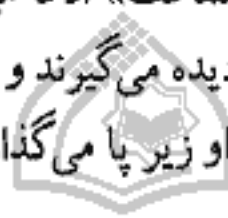
و از آن گذشته، چرا از کسانی پیروی می کنند که در زمان پیامبر (ص) نبوده اند و او را ندیده و نشناخته اند. و پس از پیدایش فتنه ها و جنگهای میان صحابه به دنیا آمده اند. و زمانی چشم گشوده اند که برخی از صحابه، برخی دیگر را کشته و برخی از آنها برخی دیگر را تکفیر کرده اند. و با قرآن و سنت، آنگونه که خواسته اند، رفتار نموده اند. و در آن دو با نظریات شخصی خود، اجتهاد کرده اند؟!!

آری، بعد از آنکه یزید بن معاویه، بر خلافت دست یافت و مدینهٔ پیامبر را برای ارتش خود، مباح ساخت که هر کاری می خواهند در آنجا انجام دهند، و سپاه او در آنجا به فساد و تبهکاری پرداختند و بهترین مردان صحابه را که با او بیعت نکرده بودند؛ کشتند و دامن زنان را آلودند تا آنجا که زنان بسیاری از آمیزش نامشروع باردار شدند.

پس چگونه خردمندی به این امامان روی می آورد که از طبقه ای هستند که به فتنه، آلوده شده اند. و افکار آنها از آن تغذیه شده، و با

شیوه‌های تربیتی آن، پرورش یافته است. و به نیرنگهای آن فریفته شده، و نشان دروغین علم را بر آن آویخته، و تنها کسانی رشد کرده‌اند و مشهور شده‌اند که دولت از آنها راضی بوده است.^۱

چگونه می‌شود کسی که مدعی پیروی از سنت است، امام علی، دروازه شهر دانش و امام حسن و امام حسین، پیشوایان جوانان بهشتی و امامان پاک از خاندان پیامبر را که وارثان راستین دانش از نیای خویش هستند؛ رها کند و دنباله رو امامانی شود که با سنت پیامبر آشنایی ندارند، و پرورش یافته سیاست اموی هستند؟

چگونه «اهل سنت و جماعت» ادعا می‌کنند که پیرو سنت پیامبر هستند، و پاسداران آن را نادیده می‌گیرند و سفارشهای پیامبر را در زمینه چنگ زدن به عترت پاک او زیر پا می‌گذارند و باز هم ادعا می‌کنند که اهل سنت هستند؟! 

آیا مسلمانی که تاریخ اسلام را خوانده باشد و قرآن و سنت را بداند، در اینکه اهل سنت، دنباله روی از امویان و عباسیان می‌کنند، تردیدی دارد؟

و آیا مسلمانی که با قرآن و سنت و تاریخ آشنا باشد، در این شک می‌کند که شیعیان، پیرو عترت پیامبرند و آنها را دوست دارند، و به این ترتیب، پیرو سنت پیامبر هستند، و کسی جز آنها را نمی‌رسد که چنین

۱ - در بحثهای آینده خواهید دید که فرمانروایان اموی و عباسی، این مذاهب را پدید آوردند. و بر مردم تحمیل کردند.

ادعایی بکند؟

اکنون ای خواننده گرامی! دیدی که چگونه سیاست، همه چیز را وارونه می‌سازد و حق را باطل و باطل را حق جلوه می‌دهد؟ و دوستان پیامبر و خاندانش را «رافضی» و اهل بدعت معرفی می‌کند، و بدعتگزارانی را که سنت پیامبر و خاندانش را رها کردند، و از نظریات فرمانروایان ستمگر، پیروی نمودند؛ «اهل سنت و جماعت» می‌نامند. راستی که شگفت آور است!!

من سخت بر این باورم که قریش پشت سر این نامگذاری هستند و راز معمای آن هم در همین نهفته است.

پیش از این دانستیم که قریش نگذاشتند عبدالله بن عمرو، سنت پیامبر را بنویسد، و ادعا کردند که پیامبر (ص) معصوم نیست.

قریش، در حقیقت چند نفر بودند که نفوذ و تعصب و نیروی معنوی را در محافل عربی به دست آورده بودند، و برخی از مورخان، آنها را «سیاستمداران» عرب نامیده‌اند؛ زیرا به نیرنگ، فریب، زیرکی و سلطه جویی مشهور شده‌اند. و برخی نیز آنان را «اهل حل و عقد» می‌خوانند.

از جمله این افراد، ابوبکر، عمر، عثمان، ابوسفیان، پسرش معاویه، عمر و عاص، مغیره بن شعبه، مروان بن حکم، طلحة بن عبیدالله، عبدالرحمان بن عوف، ابو عبیده عامر بن جراح و چند تن دیگر هستند.^۱

۱ - امام علی (علیه السلام) راز اینان جدا کریم، زیرا میان زیرکی در دانش و کاردانی و زیرکی در نیرنگ و فریب و نفاق، فرق بسیار است، چنانکه علی (ع) ←

اینان، گاهی برای مشورت، گرد هم می آمدند، و درباره کاری تصمیم گیری و سپس آن را اعلام می کردند، تا بعد از آن به واقعیت بینجامد و مردم نیز آن را بپذیرند، بدون آنکه به رموز و رمزها آن پی ببرند. یکی از نیرنگهای آنان این بود که گفتند: محمد (ص) معصوم نیست و مانند انسانهای دیگر است. و گاهی اشتباه می کند، تا از این راه، او را در نظر مردم کوچک سازند و بتوانند به ناحق با او به مجادله پردازند. یکی دیگر از کارهای آنان، دشنام دادن به علی بن ابی طالب و لعنت کردن و نامگذاری او به ابوتراب بود که به این ترتیب او را دشمن خدا و پیامبر معرفی می کردند.

و نیز آنها صحابی بزرگ پیامبر عمار بن یاسر را دشنام می دادند. و او را عبدالله بن سبا و ابن السوداء می نامیدند، زیرا عمار، با خلفا مخالفت می کرد و مردم را به امامت علی بن ابی طالب (ع) دعوت می نمود.^۱

→ بارها فرمود: اگر فریب و دورویی در کار نبود، من زیرکترین عرب بودم و قرآن هم می گوید: «و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین».

یعنی: «آنان نیرنگ می بازند و خدا نیز نیرنگ می بازند و خدا بهترین نیرنگبازان است» نیرنگ خدا، دانش و کاردانی است، ولی نیرنگ مشرکان، فریب، دورویی، دروغ و تهمت است.

۱ - در این باره بنگرید به کتاب دکتر مصطفی کامل الشیبی مصری به نام «الصلة بین التصوف والتشیع» که در آنجا باده دلیل نیرومند ثابت کرده است که: عبدالله بن سبا یهودی یا ابن السوداء کسی جز حضرت عمار بن یاسر (درود خدا بر او) نیست.

یکی دیگر از آنها، نامگذاری شیعیان و دوستان علی به روافض (رافضیان) بود، تا به مردم وانمود کنند که اینان محمد (ص) را رها کرده‌اند، و از علی پیروی می‌کنند.

یکی دیگر، نامیدن خویش به «اهل سنت و جماعت» بود تا به مؤمنان راستین وانمود کنند که در برابر رافضیان، تنها آنها هستند که بر سنت پیامبر، پایبندند.

در حقیقت، مقصود آنها از سنت، همان بدعت زشتی است که در زمینه دشنام دادن به علی بن ابی طالب (ع) و خاندان پیامبر، بر بالای منبرها و در همه مسجدها پدید آوردند. و این عادت زشت، در همه کشورها و شهرها و روستاها، هشتاد سال پایدار ماند، تا آنجا که سخنران آنان، اگر پیش از لعنت بر آن حضرت، برای نماز از منبر به زیر می‌آمد، فریاد بر می‌داشتند که: سنت را به جا نیاوردی! سنت را به جا نیاوردی!!!

هنگامی که عمر بن عبدالعزیز خواست، این سنت را با آیه ذیل عوض کند که: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَابْتِئَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ...»^۱ با توطئه‌ای او را به قتل رسانیدند، زیرا او سنت آنان را از میان برده بود، و پیشینیان خود که او را به خلافت رسانده بودند، را نادان شمرده بود. آنها او را در ۳۸ سالگی کشتند و خلافت او دو سال بیش به درازا نکشید. و خود قربانی اصلاحاتی شد که در پیش گرفته بود، زیرا پسر عموهای او در خاندان بنی امیه، نگذاشتند او سنت آنان را از میان ببرد. و پایگاه

اجتماعی ابو تراب و امامان دیگر از فرزندان او را بالا ببرد. پس از سرنگونی دولت امویان، عباسیان روی کار آمدند. و آنها نیز به نوبه خود تا آنجا که می توانستند امامان اهل بیت و شیعیان آنان را آزار دادند و شکنجه کردند، تا آنکه جعفر بن معتصم معروف به «متوکل» روی کار آمد، و یکی از سر سخت ترین دشمنان علی بن ابی طالب (ع) و فرزندان او بود. و کار دشمنی با آنان را به جایی رساند که دستور داد ضریح امام حسین (ع) را بشکافند و مردم را از زیارت آن حضرت باز داشت^۱ و به کسی جایزه ای نمی داد و بخششی نمی کرد، مگر به شرط آنکه دشمن علی (ع) و فرزندان او باشد.

داستان متوکل با ابن سگیت دانشمند ادیب و نحوی، مشهور است و او را به بدترین شکل کشت، زیرا او با داشتن عشق علی و فرزندان او، به استادی فرزندان خلیفه می پرداخت.

کینه توزی متوکل و دشمنی او به جایی رسید که دستور داد: هر کودکی که پدر و مادرش او را علی نامیده اند، بکشند، زیرا نام علی را از همه نامها بیشتر دشمن می داشت تا آنجا که علی بن جهم شاعر، هنگامی که با او

۱ - هرگاه خلیفه تا این اندازه پست و فرومایه باشد که قبر امامان اهل بیت - علیهم السلام - را نبش کند، بویژه قبر سید جوانان بهشتی را بشکافد، دیگر جای گفتن ندارد که درباره شیعیان آنها - که برای تبرک به زیارت قبر آنها می رفتند - چه کرده اند. شیعیان اهل بیت - علیهم السلام - به اندازه ای در سختی افتادند که اگر کسی را یهودی می نامیدند بهتر بود تا این که او را شیعه بخوانند! (پناه بر خدا)

روبرو شد، به او گفت: ای امیر مؤمنان! خانواده‌ام بر من ستم کرده‌اند و مرا علی نامیده‌اند. و من از این نام و هر که این نام را دارد متنفرم. متوکل خندید و دستور داد تا جایزه‌ای به او بدهند!!

در مجلس خویش مردی را داشت که خود را به شکل امیرالمؤمنین علی (ع) در می‌آورد، و مردم بر او می‌خندیدند و می‌گفتند: مرد طاس شکم‌گنده آمد، او را مسخره می‌کردند، و خلیفه با این کار خشنود می‌شد. نباید فراموش کنیم که این متوکل که دشمنی او با علی (ع) بهترین دلیل بر نفاق اوست، «معی السنه» نام گرفته است!!

از آنجا که «اهل حدیث» خود از «اهل سنت و جماعت» هستند، با دلیل قاطع ثابت می‌شود که «سنت» در اصطلاح آنان، به معنای دشمنی با علی بن ابی طالب، و لعن او، و بیزاری از اوست. این همان معنای «ناصبی» است.

برای توضیح بیشتر باید بگوییم که خوارزمی در کتاب خود می‌آورد: «هارون فرزند خیزران و جعفر متوکل بر شیطان، نه بر خدای رحمان، هیچ پولی را به کسی نمی‌دادند، مگر کسانی که خاندان ابو طالب را دشنام دهند، و مذهب ناصبها را یاری کنند».^۱

همچنین، ابن حجر به نقل از عبدالله بن احمد بن حنبل می‌نویسد: هنگامی که نصر بن علی بن صهبان، این حدیث را خواند که: پیامبر خدا (ص) دست حسن و حسین را گرفت و فرمود: هر کس مرا و این دورا و

۱ - مقتل خوارزمی، ص ۱۳۵.

* اهل سنت واقعی *

پدر و مادر این دو را دوست بدارد، در روز رستاخیز هم پایه من در بهشت خواهد بود. متوکل دستور داد او را هزار تازیانه بزنند، و نزدیک به مرگ رسید، پس جعفر بن عبدالواحد درباره او با خلیفه به گفتگو پرداخت و پیوسته می گفت: ای امیرالمؤمنین! این مرد، از اهل سنت است، تا اینکه دستور داد او را رها کنند.^۱

انسان می تواند از سخن جعفر بن عبدالواحد که گفت: نصر از اهل سنت است، دریابد که می خواسته او را نجات دهد. و این دلیل دیگری است بر اینکه «اهل سنت» دشمنان اهل بیت هستند که متوکل آنها را دشمن می دارد. و هر کس را که فضیلتی درباره آنها نقل کند، حتی اگر شیعه آنها نباشد، به قتل می رسانند.

همچنین ابن حجر، در کتاب خود می نویسد؛ عبدالله بن ادریس از دی دارای «سنت و جماعت» بود، و در سنت، پایدار و عثمانی بود.^۲ همچنین درباره عبدالله بن عون بصری می گوید: او مورد اعتماد است. وی اهل عبادت و در سنت پابرجا، و در برابر اهل بدعت، سرسخت بود. ابن سعد گفته است: او عثمانی بوده.^۳

۱ - تهذیب التهذیب / ابن حجر، (ترجمه نصر بن علی بن صهبان)، ج ۱۰، ص ۴۲۹ (ط دار صادر)

۲ - تهذیب التهذیب / ابن حجر، ج ۵، ص ۱۴۵: مشهور است که عثمانیها، علی (ع) را لعنت می کردند، و او را متهم به قتل عثمان می دانستند.

۳ - تهذیب التهذیب / ابن حجر، ج ۵، ص ۳۴۸.

همچنین می‌نویسد: ابراهیم بن یعقوب جوزجانی، حریزی مذهب بوده، (یعنی از مذهب حریز بن عثمان دمشقی پیروی می‌کرده) که به دشمنی با علی (ع) شهرت دارد. ابن حبان نوشته است: در پیروی از سنت، استوار بوده است.^۱

از اینجا در می‌یابیم که ناصبی‌گری و دشمنی با علی و فرزندان او دشنام دادن خاندان ابی طالب، و لعن اهل بیت، در نظر آنان، پایداری در «سنت» شمرده می‌شود. و دانستیم که عثمانیان همه اهل دشمنی و ستیز با اهل بیت بودند و با دوستان علی و اولادش، بدرفتاری می‌کردند.

مقصود آنها از اهل بدعتها «شیعیان هستند که امامت علی (ع) را پذیرفته‌اند»؛ زیرا این کار در نظر آنان بدعت است، زیرا مخالفت با رفتار صحابه و خلفای راشدین و «سلف صالح» به شمار می‌آید که او را از صحنه کنار نهادند. و امامت و جانشینی او را برای پیامبر (ص) نپذیرفتند. شواهد تاریخی بر این مطلب، بسیار است. ولی ما به اندازه‌ای آوردیم که برای اهل تحقیق و نظر، بسنده باشد. و مانند همیشه اختصار را رعایت کردیم. و محققان اگر بخواهند می‌توانند، چندین برابر آن را پیدا کنند:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»^۲

یعنی: «کسانی که در راه ما پیکار و تلاش کنند، آنها را به راههای خوش رهنمون می‌شویم. و خدا با نیکوکاران است».

۱ - تهذیب التهذیب / ابن حجر، ج ۱، ص ۱۸۲.

۲ - عنکبوت، ۶۹.

معین نمودن امامان شیعه، توسط شخص

پیامبر (ص)

کسی که در سیره پیامبر تحقیق کرده؛ و تاریخ اسلام را خوانده باشد، می‌داند که پیامبر (ص) دوازده امام را تعیین کرده و آنان را به نام، برای جانشینی خود تعیین کرده است. شماره آنان در صحاح اهل سنت هم آمده و گفته شده که آنان دوازده نفر می‌باشند. و همه آنها از قریش هستند. این روایات را بخاری و مسلم و دیگران با سند آورده‌اند.

در برخی از منابع سنتی، نام آنها هم برده شده و حضرت (ص) توضیح می‌دهد که نخستین آنها علی بن ابی طالب است. و پس از او پسرش حسن (ع) و سپس برادر وی حسین (ع) و سپس نه تن از نسل حسین (ع) هستند که آخرین آنها مهدی (عج) است.

صاحب ینابیع الموده، در کتاب خود می‌آورد: یک یهودی به نام «اعتل» نزد پیامبر (ص) آمد و گفت: ای محمد! چند پرشش از تو دارم که از چندی پیش در دلم هست. و اگر پاسخ دهی به دست تو مسلمان می‌شوم.

حضرت فرمود: ای ابو عماره! پرس. او چند چیز پرسید تا اینکه گفت: راست می‌گویی. سپس گفت: به من بگو جانشین تو کیست؟ زیرا هیچ پیامبری نبوده مگر آنکه جانشینی دارد. و پیامبر ما موسی بن عمران، سفارش کرد که جانشین او «یوشع بن نون» است.

پس گفت: جانشین من علی بن ابی طالب، و سپس از او دوازدهمین حسن و حسین هستند. و آنگاه نه تن از نسل حسین؛ یکی پس از دیگری می‌آیند. گفت: ای محمد! آنان را برای من نام ببر.

فرمود: چون حسین از دنیا برود، پسرش علی، و چون او درگذرد، پسرش محمد، و چون او برود، پسرش جعفر و پس از جعفر، پسرش موسی و پس از موسی پسرش علی و پس از علی، پسرش محمد و پس از محمد، پسرش علی و پس از علی، پسرش حسن و پس از حسن، پسرش محمد مهدی، حجت خداست. اینان دوازده تن هستند.

می‌نویسد: یهودی مسلمان شد و خدا را بر این هدایت، ستود. اگر بخواهیم کتابهای شیعه و حقایق موجود در آن را بیابیم که به چندین برابر این می‌رسد.

و همین دلیل بس که علمای اهل سنت و جماعت، می‌پذیرند که شمار امامان، دوازده نفر است. و چنین عددی جز در امامان آل علی نیست. آنچه یقین ما را می‌افزاید این است که دوازده امام از اهل بیت، نزد

۱ - ینایع المودة / قندوزی حنفی، ص ۴۴۱ و فراند السمطین / حمونی (با سند ویژه‌ای از مجاهد از ابن عباس)، ج ۲، ص ۱۳۳، ح ۴۳۰ - ۴۳۱ (ط محمودی)

هیچ یک از علمای امت، درس نخوانده‌اند. و تاریخ نویسان و محدثان و سیره نویسان به ما نگفته‌اند که یکی از امامان اهل بیت، علم خود را از برخی از صحابه یا تابعین گرفته باشد، چنانکه شیوه دیگر علمای امت است. و پیشوایان مذاهب نیز همین گونه بوده‌اند.

ابو حنیفه شاگرد امام صادق، و مالک شاگرد ابو حنیفه بوده است. شافعی از مالک استفاده کرده، و احمد نیز از شافعی علم آموخته است. ولی امامان اهل بیت، دانش خود را از خدا گرفته‌اند. و نسل اندر نسل به ارث برده‌اند. و خداوند تنها درباره آنان فرموده است:

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»^۱

یعنی: «سپس کتاب و دانش را به بندگان خود که برگزیده بودیم، به ارث دادیم». در جایی امام جعفر صادق (ع) درباره این حقیقت، چنین فرموده است: شگفت است که مردم می‌گویند همه دانش خود را از رسول خدا (ص) آموخته‌اند، و به آن عمل می‌کنند و ره یافته‌اند. و معتقدند که ما خانواده از علم او چیزی نداریم و به آن راه نیافتیم. با اینکه خانواده و فرزندان او هستیم. و در خانه‌های ما وحی نازل شده. و این علم از ما به مردم رسیده است، آیا به نظر شما آنان دانستند و یافتند و ما ندانستیم و گمراه شدیم؟!

آری، چگونه امام صادق از اینان تعجب نکند، با آنکه آنها ادعا می‌کنند، دانش را از رسول خدا آموخته‌اند، با آنکه آنها با اهل بیت - که

دروازه این دانشند - دشمنی می‌کنند. و چگونه از نامیده شدن آنها به اهل سنت تعجب نکند، در حالی که آنها با سنت مخالفت می‌کنند؟! و اگر شیعه - چنانکه تاریخ شهادت می‌دهد - به علی نزدیک بوده‌اند و او را یاری کرده‌اند. و در برابر دشمنانش ایستاده‌اند. و در جنگ با او بوده‌اند. و همه علوم خود را از او گرفته‌اند، پس اهل سنت و جماعت، شیعه او نیستند و او را یاری نکرده‌اند، بلکه با او جنگیده‌اند، و کوشیده‌اند تا او را نابود کنند. و پس از او فرزندان او را تعقیب کرده‌اند، و کشتار و زندان و آزار کرده‌اند. و در بیشتر احکام دین خود، با او مخالفت کرده‌اند. و از مدعیان علم و دانش پیروی کرده‌اند که تنها بر اجتهادات و نظریات خود در احکام خدا تکیه می‌کنند و آن را آن طور که خواهش دلشان است و منافع آنان حکم می‌کند، زیر و رو می‌کنند. و چگونه امروز از آنانکه مدعیان پیروی از سنت نبوی هستند، تعجب نکنیم، با اینکه آنها بر ضد خود گواهی می‌دهند که سنت پیامبر را رها کردند، زیرا شعار شیعه شده بود. ^۱ آیا این عجیب نیست؟! چگونه از این مدعیان «سنت و جماعت» تعجب نکنیم، در حالی که آنها خود چند گروه هستند: مالکی، حنفی، شافعی و حنبلی و همه با

۱ - برای روشن شدن این مطلب، به کتاب «همراه با راستگویان» ص ۱۵۹ - ۱۶۰ مراجعه کنید تا ببینید که این تیمیه، می‌گوید باید سنت پیامبر را کنار گذاشت، زیرا شعار شیعه شده است. و باز هم او را مجدد سنت می‌دانند (متهاج السنة / ابن تیمیه، ج ۲، ص ۱۴۱. و شرح المواهب / زرقانی، ج ۵، ص ۱۳. و مصنف الهدایة)

یکدیگر در احکام فقهی مخالفت می‌کنند. و مدعی هستند که اختلاف برای آنان رحمت است. و به این ترتیب، دین خدا به هوی و هوسها و گرایشها و نظریات و خواهشهای نفسانی افراد، تبدیل می‌شود.

آری، آنها گروههای بسیاری هستند که از احکام خدا و پیامبر، جدا شده‌اند. ولی بر یک نکته همداستانند و آن درستی خلافت در اجتماع غیر قانونی سقیفه و رها کردن و کنار گذاشتن اهل بیت پاک پیامبر است.

چگونه از اینان که به «اهل سنت» بودن خود می‌نازند! تعجب نکنیم، در حالی که فرمان رسول خدا را در زمینه پایبند بودن به تقلین یعنی کتاب خدا و عترت او به کنار نهاده‌اند؟ با اینکه خودشان این حدیث را صحیح شمرده‌اند. و در کتابهای خود آن را با سند آورده‌اند؟ آنها نه به قرآن پایبندند و نه به عترت، زیرا با کنار گذاشتن عترت، قرآن را نیز به کناری نهاده‌اند، زیرا این حدیث شریف می‌رساند که قرآن و عترت، هرگز از هم جدا نمی‌شوند چنانکه پیامبر فرمود: خدای دانا و آگاه به من خبر داد که این دو «قرآن و عترت» هرگز از هم جدا نمی‌شوند، تا به حوض کوثر برسند.^۱

و چگونه از این گروه - که خود را اهل سنت می‌دانند - تعجب نکنیم،

۱ - امام احمد در مسند، ج ۵، ص ۱۸۹ - ۱۹۰ و حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۱۴۸ این حدیث را آورده‌اند و می‌گویند: این حدیث بنا به شرط شیخین (بخاری و مسلم) صحیح است. ولی سند آن را نیاورده‌اند. و ذهبی در تلخیص خود آن را صحیح دانسته و می‌پذیرد که بنا به شرط شیخین، صحیح است.

در حالی که با آنچه در صحاح آنها آمده و نشان دهنده رفتار پیامبر و امر و نهی اوست، مخالفت می‌کنند؟^۱

ولی اگر این حدیث را صحیح بدانیم که فرموده: «من در میان شما کتاب خدا و سنت خویش را می‌گذارم اگر به آن دو چنگ بزنید، هرگز پس از من گمراه نمی‌شوید» چنانکه برخی از «اهل سنت» دوست دارند، این را بیشتر تأیید کنند، در این حالت، تعجب ما بیشتر و رسوایی آنها افزونتر خواهد شد، زیرا بزرگان آنها و پیشوایانشان؛ همان کسانی هستند که سنت پیامبر را که در میان آنها نهاده شده بود، آن را سوزاندند، رها کردند و نگذاشتند نقل شود و تدوین گردد، چنانکه در بحثهای پیش از این آن را دانستیم.

عمر بن خطاب، با لحنی صریح می‌گوید: کتاب خدا برای ما بس، و کافی است. و این رد آشکاری است بر رسول خدا (ص) و کسی که رسول خدا را رد کند، خدا را رد کرده است. چنانکه پوشیده نیست.

این سخن عمر بن خطاب را همه صحاح «اهل سنت» آورده‌اند. و از

۱ - بخاری در صحیح خود (ج ۱، ص ۱۷۸ باب صلاة اللیل و ج ۸، ص ۱۴۲ و همچنین مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۲) از پیامبر (ص) روایت کرده است که پیامبر (ص) از خواندن نماز تراویح در ماه رمضان به جماعت، جلوگیری کرد، و فرمود: ای مردم! در خانه‌هایتان فراوان نماز بخوانید، نماز انسان در خانه بهتر است، جز نمازهای واجب. ولی اهل سنت نهی پیامبر را رها کرده و از بدعت عمر بن خطاب پیروی می‌کنند.

جمله آنها بخاری و مسلم هستند. اگر پیامبر فرموده است: من در میان شما کتاب و سنت را می‌گذارم، عمر هم به او گفته است: کتاب خدا برای ما بس است، و نیازی به سنت تو نداریم. اگر عمر در حضور پیامبر گفت: کتاب خدا برای ما بس است، ابوبکر هم اکیداً نظر رفیقش عمر را تأکید کرد، و چون خلیفه شد گفت: از رسول خدا چیزی روایت نکنید. و اگر کسی از شما چیزی پرسید بگویید: کتاب خدا در میان ماست، حلال آن را حلال بشمارید و حرام آن را حرام کنید.^۱

باز هم چگونه از اینان تعجب نکنیم که سنت پیامبر خود را رها کرده‌اند و پشت سر انداخته‌اند. و به جای آن بدعت‌هایی را نهاده‌اند که خدا بر آن علم و دانشی نفرستاده است و باز هم خود را «اهل سنت و جماعت» می‌نامند؟

ولی شگفتی از میان می‌رود زمانی که به سخن ابوبکر توجه کنیم که می‌گوید: «اگر بخواهید مرا با سنت پیامبر محکوم کنید، من طاقت آن را ندارم».^۲

ابوبکر چگونه طاقت سنت پیامبر (ص) را ندارد؟ آیا سنت او یک چیز محال و غیر قابل تحمل بوده که ابوبکر تاب آن را نداشته است؟ «اهل سنت» چگونه مدعی هستند که پیرو سنت هستند، با آنکه امام اول آنان و مؤسس مذاهبشان، تاب و توان آن را ندارد؟! آیا خداوند

۱ - تذکرة الحقاظ / ذهبی، ج ۱، ص ۳.

۲ - مستند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۴. کنز العمال، ج ۵، ص ۵۸۸، ح ۱۴۰۴۶.

سبحان فرموده است:

«لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۱

یعنی: «برای شما در شخص رسول خدا الگوی نیکویی وجود دارد».

و باز هم درباره سنت می فرماید:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»^۲

یعنی: «خدا بر هیچ جانی، جز آنچه برای او آسان است، تکلیف نمی کند».

و نیز فرموده است:

«مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»^۳

یعنی: «خدا برای شما در دین، سختگیری نگذاشته است».

آیا ابوبکر و دوستش بر این عقیده اند که رسول خدا دینی جز آنچه خدا فرستاده پدید آورده است. و مسلمانان را به رنج و سختی و کارهای ناشدنی و ادار می سازد؟! هرگز چنین نیست، او خود بسیاری از اوقات می فرمود: به مردم مژده دهید و آنها را بیزار نسازید و آسان بگیرید و سختگیری نکنید. خدا به شما در برخی کارها اجازه هایی داده است، بر خویش سخت نگیرید.

ولی اعتراف ابی بکر به این که تاب و توان سنت را ندارد، تأکیدی است بر آنچه ما گفتیم که او خود، بدعتی پدید آورده که با خواسته های

۱- احزاب، ۲۱.

۲- بقره، ۲۸۶.

۳- حج، ۷۸.

خودش برابر بوده، و با سیاست دولتی که خود در رأس آن بوده هماهنگی داشته است.

شاید عمر بن خطاب نیز بر این عقیده بوده که احکام قرآن و سنت، قابل تحمل نیستند! و به هنگام جنابت اگر آب نیابد، نماز را رها می‌کند. و در زمان خلافتش نیز همین فتوا را می‌دهد. با اینکه همه مردم از خاص و عام، حکم آن را می‌دانند و همه محدثان، حکم آن را آورده‌اند. و از آنجا که عمر به آمیزش جنسی بسیار علاقه داشته، این آیه درباره او نازل شد که:

«عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ»^۱.

یعنی: «خدا دانست که شما به خدا خیانت می‌کنید، و بر شما بخشود».

زیرا او در هنگام روزه، نتوانست از آمیزش خودداری کند، و چون آب هم کم بود، عمر دید که رها کردن نماز آسانتر است، و راحت‌تر اینکه صبر کند تا آب فراوان شود و برای غسل کافی باشد و آنگاه دوباره نماز بخواند.

عثمان هم با سنت پیامبر مخالفت کرد، چنانکه معروف است، تا آنجا که عایشه پیراهن پیامبر را بیرون آورد و گفت: عثمان پیش از آنکه پیراهن پیامبر کهنه شود، سنت او را کهنه کرده است، تا آنجا که صحابه بر او خرده گرفتند که او سنت پیامبر و سنت شیخین را زیر پا نهاده و او را کشتند.

کار معاویه نیز نیاز به گفتن ندارد، زیرا هم با قرآن و هم با سنت، دشمنی کرده، زیرا که پیامبر (ص) فرموده است:

«علی از من است و من از اویم. هر کس علی را دشنام دهد، مرا دشنام داده، و هر کس مرا دشنام دهد، خدا را دشنام داده است.»^۱ می بینیم که معاویه در کار دشنام و لعن علی (ع) بسیار تند روی کرد، تا آنجا که به همه فرماندارانش دستور داد که او را دشنام بدهند و لعنت کنند! و هر کس نپذیرفت او را برکنار کرد و کشت.

اگر بدانیم که معاویه همان کسی است که خود و پیروانش را «اهل سنت و جماعت» نامید و این کار را در برابر نامگذاری شیعه و پیروان حق انجام داد.

برخی از مورخان نوشته اند که در سالی که معاویه بر خلافت اسلامی دست یافت، پس از صلح با امام حسن (ع)، آن سال را سال جماعت نامید. و باز هم شگفتی بر طرف می شود اگر دریابیم که واژه «سنت» در نظر معاویه و پیروانش، چیزی جز لعن علی بن ابی طالب بر بالای منابر اسلامی جمعه و اعیاد، چیز دیگری نیست.

اگر «سنت و جماعت» از ابتکارات معاویه فرزند ابو سفیان باشد، باید از خدای متعال بخواهیم که ما را بر بدعت «رافضی» بودن که علی (ع) آن را تأسیس کرده، بمیراند!!

۱ - مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۱، مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳، خصائص نسائی، ص ۱۶۹ (ط محمودی)

ای خواننده گرامی! تعجب نکنید که اهل بدعت و گمراهی «اهل سنت و جماعت» نامیده شوند، و امامان پاک اهل بیت، «اهل بدعت» دانسته شوند.

علامه ابن خلدون از نام آوران «اهل سنت و جماعت» با کمال بی پروایی و بی شرمی پس از بر شمردن مذاهب اهل سنت، می گوید: اهل بیت، برای خود مذاهب جداگانه ای برگزیدند که بر خلاف توده امت بود. و فقهی پدید آوردند که تنها ویژه خود آنهاست. و آن را از پایه ای که خود پدید آورده اند، بر پا کردند. و از برخی از صحابه انتقاد کردند.^۱

ای خواننده عزیز! آیا من از آغاز به شما نگفتم اگر ادعاهای آنان را بر عکس کنید، درست در می آید.

اگر فاسقان تبهکار بنی امیه «اهل سنت» باشند و اهل بیت، اهل بدعت - چنانکه ابن خلدون می گوید - پس باید فاتحه اسلام را بخوانیم و دنیا هم دیگر ارزشی ندارد.

۱ - مقدمه ابن خلدون، ص ۳۵۴ (ط دارالفکر)، در فصل علم فقه و علوم وابسته به آن.

نصب پیشوایان اهل سنت، توسط

فرمانروایان ستمگر

همچنین از جمله چیزهایی که به ما نشان می‌دهد، پیشوایان مذاهب چهارگانه «اهل سنت» با کتاب خدا و سنت پیامبر - که آنان را به پیروی از عترت پاک پیامبر وا می‌دارد - مخالفت کرده‌اند، اینکه هیچ یک از آنان، روبه سوی آنان نکرد و بر کشتی نجات آنان سوار نشد. و امام زمان خویش را نشناخت.

ابو حنیفه که خود از امام صادق (ع) درس آموخته و این سخن او مشهور است که: «اگر آن دو سال نبود، نعمان (ابو حنیفه) هلاک شده بود»، مقصود، آن دو سالی است که نزد امام صادق (ع) درس خوانده است. می‌بینیم که مذهبی بدعت آمیز پدید آورد که بر پایه قیاس و عمل به نظریات شخصی در برابر روایات صریح قرار دارد. و مالک که او هم از امام صادق (ع) استفاده کرده است، از او روایت شده که می‌گوید:

هیچ چشمی داناتر و آگاهتر از امام جعفر صادق (ع) ندیده و گوشی نشنیده و بر دل انسانی راه نیافته است، او هم مذهبی دیگر پدید می‌آورد و

امام زمان خود را که شهادت به داناتر و فقیه‌تر بودن او در میان همه انسانها داده است، عباسیان در پوستین او دمیدند و او را امام دارالهجره خواندند و از آن پس، مالک به آبرو، قدرت، پول و نفوذ فراوانی دست یافت.

شافعی که متهم به تشیع خاندان پیامبر (ص) بود، و درباره آنان این اشعار مشهور را گفته:

یا أهل بیت رسول الله حبّکم فرض من الله فی القرآن أنزله
ای خاندان پیامبر! دوستی شما واجب است و خداوند در قرآن آن را فرستاده است.

کفاکم من عظیم الفضل أنکم من لم یصل علیکم لا صلاة له
در بزرگی فراوان شما همین بس که هر کس بر شما درود نفرستد، نمازش درست نیست.

و نیز به او نسبت داده‌اند که در ستایش اهل بیت (ع) این ابیات را سروده است:

ولما رأیت الناس قد ذهب بهم مذاهبهم فی ابحر الغی والجهل
چون دیدم که مردم بر مرکبهای نشسته‌اند که آنها را به دریاهاى گمراهی و نادانی می‌برند.

رکبت علی اسم الله فی سفن النجا و هم أهل بیت المصطفی خاتم الرسل
به نام خدا بر کشتیهای نجات سوار شدم که آنها خاندان آخرین پیامبر هستند.

و امسکت حبل الله و هو و لاؤمهم كما قد أمرنا بالتمسك بالحبل
به ريسمان خدا چنگ زدم که دوستی آنهاست چنانکه ما را فرموده‌اند
به ريسمان، چنگ بزنید، و این سخن او مشهور است که:

إِنْ كَانَ رَفُضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ فَلْيَشْهَدْ الثَّقَلَانِ أُنَى رَافِضِي
یعنی: «اگر دوستی خاندان پیامبر رفض و تشیع است، پس همه جهانیان گواه
باشند که من رافضی و شیعه هستم».

اگر جهانیان باید شهادت بدهند که او رافضی است پس چرا مذهبی
را که بر ضدّ اهل بیت درست شده بود، رها نکرد، بلکه خودش هم
مذهبی به نام خود، درست کرد و از امامان اهل بیت (ع) که در روزگار او
می‌زیستند؛ کناره گرفت؟

احمد بن حنبل - که علی را چهارمین خلیفه دانست، و او را از خلفای
راشدین شمرد، و پیش از او مردم این را نمی‌پذیرفتند، و کتاب فضائل را
نوشته - مشهور است که گفته:

«هیچیک از صحابه، این همه فضیلت، با سند صحیح ندارند که علی (ع)
دارد».

ولی او هم مذهبی پدید آورده و آن را مذهب حنبلی نامیده، با اینکه
علمای معاصر او گواهی داده‌اند که او فقیه نبوده است.

شیخ ابوزهره می‌نویسد: «بسیاری از پیشینیان، احمد بن حنبل را از
فقها ندانسته‌اند، مانند ابن قتیبه که زمان او به احمد بن حنبل نزدیک بوده

است. و همچنین ابن جریر طبری و دیگران»^۱.

ابن تیمیه، از مذهب حنبلی ترویج کرد و نظریاتی چند بر آن افزود، از جمله زیارت قبرها و ساختمانسازی بر آنها را حرام کرد. و توسل به خاندان پیامبر و اهل بیت را نیز ممنوع کرد. و همه را شرک دانست. این چهار مذهب و این هم رهبرانشان. و این نیز نظریات آنان دربارهٔ عترت پاک پیامبر.

و اینکه اینها برخی سخنان را می‌گویند ولی خود عمل نمی‌کنند - و این نزد خداوند بسیار زشت و منفور است - برای این است که آنها این مذاهب را نساخته‌اند و این بدعتها را نیاورده‌اند، بلکه دنباله رو امویان و عباسیان هستند که این مذاهب را پدید آورده‌اند، و با کمک فرمانروایان ستمگر، آنها را ساخته‌اند، و پس از مرگشان به آنها نسبت داده‌اند. این را نیز به زودی در بحثهای آینده خواهیم یافت.

آیا از این پیشوایان تعجب نمی‌کنید که معاصر پیشوایان هدایت از اهل بیت بودند، ولی از راه راست آنان روی گردانند، و از رهنمود آنان بهره نگرفتند. و از نور آنان روشنی نجستند. و روایات آنان از جدشان پیامبر (ص) را بر دیگر روایات، ترجیح ندادند، بلکه کعب الاحبار یهودی و ابوهریره دوسی را که امیرمؤمنان علی (ع) دربارهٔ او فرمود: دروغگوترین مردم دربارهٔ پیامبر، ابوهریره دوسی است، بر آنان برتری دادند. عایشه نیز همین سخن را دربارهٔ ابوهریره دارد.

۱ - کتاب احمد بن حنبل / ابو زهره، ص ۱۷۰.

عبدالله بن عمر را نیز که ناصبی است و به دشمنی خود با علی (ع) شهرت دارد؛ از آنها برتر شمردند.

او کسی است که از بیعت با امیرالمؤمنین علی (ع) خودداری کرد و با پیشوای گمراهان چون حجاج بن یوسف، بیعت کرد.

عمرو عاص را نیز از آنان برتر می‌دانند، با آنکه مشاور معاویه درکار نیرنگ و نفاق بود.

تعجب نمی‌کنید که چگونه این پیشوایان، برای خود حق قانونگذاری در دین خدا را با نظریات شخصی قرار دادند و سنت پیامبر را زیر پا نهادند. و با قیاس، استصحاب، سدّ ذرائع، مصالح مرسله و بدعت‌های دیگر - که خدا به آنها نیاموخته بود - به جنگ آن رفتند؟

آیا خدا و پیامبر به کامل کردن دین بی‌توجه بودند، و به اینان اجازه دادند که با اجتهادات خود، آن را کامل کنند و هر چه را خواستند، حلال یا حرام سازند؟!

آیا تعجب نمی‌کنید: مسلمانانی که مدّعی چنگ زدن به «سنت» هستند، چگونه از مردانی پیروی می‌کنند که پیامبر (ص) را نشناخته‌اند و او هم آنها را نمی‌شناسد؟!

آیا از کتاب خدا و یا سنت پیامبر دلیلی برای پیروی این چهار امام صاحب مذهب، دارند؟!

من حاضریم با همه دنیا در این مسأله بحث کنم. اگر توانستند یک دلیل از کتاب خدا یا سنت پیامبر بیاورند. به خدا سوگند نمی‌توانند، حتی اگر

همه پشت به پشت هم بدهند.

نه به خدا سوگند، هیچ دلیلی در کتاب خدا و سنت پیامبر، جز برای تقلید و پیروی از امامان پاک اهل بیت (ع) وجود ندارد. ولی در این باره، دلایل بسیار کوبنده و حقایق درخشان و خیره کننده‌ای در دست است.

«فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ»^۱

یعنی: «پس ای بینایان! پند بگیرید».

«فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»^۲

یعنی: «چشمها کور نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌گردد».



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

۱ - حشر، ۲.

۲ - حج، ۴۶.

راز گسترش مذاهب سنی

کسی که در کتابهای تاریخ جستجو کند، و نوشته‌های گذشتگان را ببیند، در می‌یابد که گسترش مذاهب «سنی» در آن زمان، با خواست قدرت حاکم بوده، و به دست آنها صورت گرفته است. به همین دلیل پیروان آنها بسیار شده‌اند. و مردم پیرو پادشاهان خود هستند.

محقق، می‌تواند دریابد که دهها مذهب، پدید آمده‌اند، و از میان رفته‌اند، زیرا دولت از آنها راضی نبوده است، مانند مذهب اوزاعی، حسن بصری، ابو عیینه، ابن ابی ذؤیب، سفیان ثوری، ابن ابی داوود، لیث بن سعد و دیگران...

به عنوان نمونه لیث بن سعد، دوست مالک بن انس، از او داناتر و فقیه‌تر بود، چنانکه شافعی، خود اعتراف کرده است.^۱ ولی مذهب او از میان رفت، و فقه او در دیگر مذاهب، حل شد و گم گشت، زیرا احمد بن حنبل می‌گوید: ابن ابی ذؤیب، داناتر از مالک بن انس بود، ولی مالک بهتر می‌توانست شخصیتها را غربال کند.^۲

۱ - مناقب / شافعی، ج ۱، ص ۵۲۴.

۲ - تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۲۲۴.

چون به تاریخ مراجعه کنیم، در می‌یابیم که مالک، رئیس مذهب، به دستگاه دولتی نزدیک شد و با آنان سازش کرد و در رکاب آنان راه می‌رفت. و به این ترتیب، دارای نفوذ شد و شهرتی یافت. و مذهب او با زور و زر، رواج یافت، بویژه در اندلس که شاگردش یحیی بن یحیی برای دوستی با فرمانروای اندلس، کوشش بسیار کرد، و از نزدیکان او شد. و حاکم، مسؤلیت انتخاب قاضیان را به او داد. و او تنها دوستان مالکی خود را به کار قضاوت می‌گمارد.

همچنین می‌بینیم که راز گسترش مذهب ابو حنیفه این بود که پس از مرگ او، دو شاگرد صمیمی او، ابو یوسف و محمد بن حسن شیبانی، در همان زمان، از نزدیکان هارون الرشید بودند. و نقش مهمی در پا برجا ساختن قدرت او و یاری و همکاری با او داشتند. و هارون که قهرمان حرمسرا دارای و خوشگذرانی بود، اجازه نمی‌داد هیچ کس، به کار قضاوت یا فتوا پردازد، مگر آنکه نخست، موافقت آن دو را به دست آورد. آنان هیچ قاضی را نصب نکردند مگر آنکه بر مذهب حنفی باشد. و به این ترتیب ابو حنیفه بزرگترین علما و مذهب او بزرگترین مذاهب فقهی گشت. با آنکه علمای عصرش، او را تکفیر کردند، و بی دین شمردند. و از جمله احمد بن حنبل و ابوالحسن اشعری نیز چنین کردند.

مذهب شافعی نیز پس از آنکه رو به نابودی می‌رفت، ناگهان زنده شد و قدرت یافت، زیرا قدرت دولت، به پشتیبانی آن آمد. بعد از آنکه مصر، یکسره شیعه فاطمی بود، در زمان صلاح الدین ایوبی، شافعی شد، زیرا او

به تعقیب و براندازی شیعه پرداخت و آنها را مانند گوسفند سر می برید. مذهب حنبلی هم اگر تأیید دولت عباسی در روزگار معتصم نبود، ناشناخته می ماند در این زمان احمد بن حنبل از نظریه خود - که مخلوق بودن قرآن بود - برگشت و نزد متوکل «ناصری» ارج و اعتبار والایی یافت. این مذهب یکبار دیگر در زمان شیخ محمد بن عبدالوهاب در قرن گذشته، قدرت یافت. و این زمانی بود که قدرتهای استعماری از او پشتیبانی کردند و او با خاندان سعودی به معامله پرداخت. و آنها نیز فوراً او را یاری کردند و به حمایت از او برخاستند و مذهب او را در حجاز و عربستان رواج دادند.

مذهب حنبلی به سه امام نسبت داده می شد: نخست: احمد بن حنبل که خود نیز مدعی نبود که فقیه است بلکه تنها اهل حدیث و روایت بود. دوم: ابن تیمیه که اینان او را «شیخ الاسلام» و «مجدد السئه» می خوانند. و او همان کسی است که علمای روزگارش او را تکفیر کردند، زیرا می گفت همه مسلمانان مشرک هستند؛ چون به پیامبر (ص) تبرک و توسل می جویند. سپس در قرن گذشته محمد بن عبدالوهاب؛ دست پرورده استعمار انگلیس در خاورمیانه، به زنده کردن مذهب حنبلی پرداخت و محمد بن عبدالوهاب، فتاوی ابن تیمیه را پایه و اساس کار خود ساخت. و احمد بن حنبل رابه فراموشی سپرد. و دیگر مذهب آنها هم به نام وهابی خوانده می شود، نه حنبلی.

هیچ تردیدی نیست که گسترش و رواج و نفوذ این مذاهب، شهرت، و

بالا گرفتن آنها به دست دولتها بوده است.

و در این نیز تردیدی وجود ندارد که این فرمانروایان، همگی دشمنان اهل بیت (ع) بوده‌اند، زیرا همواره احساس می‌کردند که اینان، موجودیت آنها را به خطر می‌اندازند و پادشاهی و فرمانروایی آنان را از میان بر می‌دارند. بنابراین این پیوسته می‌کوشیدند آنها را از مردم دور نگهدارند، و کوچک نشان دهند. و هر کس از آنها پیروی کرد، او را بکشند.

بدیهی است که این فرمانروایان، برخی از عالمان چاپلوس را بر سر کار آورند تا فتوایی بدهند که با سیاست آنان هماهنگ باشد، زیرا مردم همواره به احکام شرعی و راه‌های دینی، نیاز داشتند.

و از آنجا که فرمانروایان، در همه دوره‌ها از دین، چیزی نمی‌دانستند و از شریعت، چیزی نمی‌فهمیدند، پس ناگزیر بودند که عالمانی را بگمارند تا از جانب آنان فتوا دهند، و به مردم وانمود کنند که دین چیزی است، و سیاست چیز دیگر است.

خلیفه، فرمانروا و مرد سیاست بود و فقیه، مرد دین. چنانکه امروز رئیس جمهور در همه کشورهای اسلامی چنین می‌کند. و یکی از علمای نزدیک به خود را به عنوان مفتی جمهوری یا چیزی شبیه به آن تعیین می‌کند، و او را مأمور می‌سازد که در مسائل فتوایی و عبادی و شعائر دینی، نظر بدهد.

ولی در واقع این شخص، حق ندارد فتوا یا حکمی را صادر کند، مگر

همان چیزی که دولت به او دیکته می‌کند و قدرت حاکم از آن راضی است. یا دست کم چیزی که با سیاست دولت و اجرای طرحهای آن، مخالفت نداشته باشد.

این پدیده در واقع در زمان خلفای سه گانه، ابوبکر، عمر و عثمان پدید آمد. آنها هر چند میان دین و سیاست (دولت) جدایی نینداختند، ولی به خود اجازه دادند که قوانینی در دین پدید آوردند که به سود دستگاه خلافت و ضامن قدرت و پابرجایی آن باشد.

از آنجا که این سه خلیفه تا اندازه‌ای به حضور پیامبر (ص) رسیده و با او همنشین شده بودند، برخی از مسائل سنت را نیز که با سیاستشان مخالفت نداشت، فرا گرفتند.

معاویه تنها در سال نهم هجرت مسلمان شد. و روایات صحیح چنین می‌گویند، پس مدت بسیاری با پیامبر نبوده، و از سنت او چندان آگاهی نداشت، پس ناگزیر شد ابوهریره و عمر و بن عاص و برخی از صحابه را مأمور کند تا به آنچه دلخواه اوست فتوا دهند. پس از او بنی امیه و بنی عباس، این سنت پسندیده یا «بدعت نیکو» را ادامه دادند. و هر حاکی که بر تخت می‌نشست، در کنارش قاضی القضاات نشسته بود که کارش، تعیین قاضیانی بود که به نظر او برای دولت مناسب بودند. و به تقویت و تحکیم پایه‌های آن کمک می‌کردند.

دیگر شما می‌توانید به ماهیت این قاضیان پی ببرید که چگونه خدا را به خشم می‌آورند تا سرورشان را راضی کنند و سرپرست خود را - که آنان

را به کار گمارده - از خود خشنود سازند.

از اینجا به راز بر کناری امامان معصوم عترت، از صحنه سیاست، پی می‌بریم. در سراسر تاریخ نمی‌بینید که یکی از آنان را به کار قضاوت یا افتا گمارده باشند.

اگر بخواهیم دربارهٔ چگونگی گسترش این مذاهب («سنی») چهارگانه به دست فرمانروایان، تحقیق کنیم، می‌توانیم با پرده برداشتن از روی مذهب امام مالک - که یکی از بزرگترین و رایج‌ترین و گسترده‌ترین این مذاهب است - به مسأله راه یابیم. مالک تنها با نوشتن موطأ مشهور شد. و گفتند که آن را به دست خود به نگارش درآورده است. و نزد اهل سنت گفته می‌شود که صحیح‌ترین کتاب، پس از کتاب خداست! و حتی برخی از علمای اهل سنت، آن را از صحیح بخاری بهتر می‌دانند و بر آن برتری می‌دهند.

شهرت مالک از همهٔ مرزها گذشت، تا آنجا که گفتند: آیا با وجود مالک در مدینه کسی را می‌رسد که فتوایی بدهد؟ و او را امام دارالهیجره نامیدند.

ناگفته نماند که مالک فتوا داد که بیعت مردم با جبر و فشار حرام است. و فرماندار مدینه، جعفر بن منصور، بخاطر این فتوا او را هفتاد تازیانه زد.

این همان چیزی است که مالکیها همیشه به آن استدلال می‌کنند تا ثابت کنند که مالک با دستگاه مخالف بوده است. و این درست نیست،

زیرا همان کسانی که این داستان را آورده‌اند، دنباله آن را هم بیان کرده‌اند. و اینک به طور تفصیل شما را در جریان این رویداد می‌گذاریم: ابن قتیبه می‌نویسد: «گفته‌اند که چون به گوش منصور رسید که مالک کتک خورده است و جعفر بن سلیمان با او چه کرده است، این کار را بسیار بد و زشت شمرد و نارضایتی خود را از آن اعلام کرد. و نامه‌ای نوشت که جعفر بن سلیمان برکنار شده است. و دستور داد او را بر پشت شتر برهنه به بغداد بیاورند.

سپس نامه‌ای به مالک بن انس نوشت و او را به نزد خود در بغداد خواند اما مالک نپذیرفت و به منصور نامه‌ای نوشت و از او پوزش خواست. و برخی از عذرهای خود را بیان کرد. منصور به او نوشت که: در مراسم حج سال آینده به نزد من بیا، زیرا می‌خواهم امسال برای حج عازم شوم^۱

اگر امیرالمؤمنین! ابو جعفر منصور؛ خلیفه عباسی پسر عمویش جعفر بن سلیمان بن عباس را از فرمانداری مدینه برکنار می‌کند، و گناه او را کتک زدن مالک می‌شمارد، این داستان، خود شک و تردید برانگیز است؛ زیرا جعفر بن سلیمان تنها از آن رو، مالک را تازیانه زد که می‌خواست خلافت پسر عمویش را تقویت کند، و پایه‌های قدرت او را استوار سازد. و منصور باید این فرماندار را گرامی بدارد و ترفیع بدهد، نه آنکه به این صورت، به او اهانت کند. ولی می‌بینیم که او را برکنار کرد و

۱ - تاریخ الخلفاء / ابن قتیبه، ج ۲، ص ۱۴۹.

دستور داد که او را به بدترین صورت یعنی در غل و زنجیر و بر پشت شتر برهنه به بغداد بیاورند. سپس خلیفه شخصاً نامهٔ معذرت خواهی به نزد مالک می فرستد و او را راضی می کند! این عجیب است!

از اینجا دانسته می شود که فرماندار مدینه کار احمقانه‌ای کرده و از سیاست و نیرنگهای آن، چیزی نمی دانسته است، و نفهمیده که مالک مورد اعتماد خلیفه و محور سیاستهای او در حرمین شریفین است. و گرنه نمی بایست پسر عموی خود را از فرمانروایی برکنار کند. تنها از آن رو که مالک را تازیانه زده، با اینکه مالک مستحق آن بوده، زیرا فتوا داده که بیعت مردم با منصور از روی اکراه بوده و درست نیست.

این همان چیزی است که امروز نیز در برابر چشمان ما روی می دهد. و برخی از فرمانداران دولتی، به یکی از افراد ملت توهین می کنند و او را زندانی می سازد تا قدرت دولت را تحکیم بخشند، و امنیت آن را تأمین کنند، و ناگهان روشن می شود که این فرد، از نزدیکان فلان و زیر یا از خویشان نزدیک همسر رئیس جمهور است. و آن فرماندار از سمت خود برکنار می شود، و او را فرا می خوانند. و گاهی حتی خود آن فرماندار هم علت را در نمی یابد.

در اینجا به یاد حادثه‌ای می افتم که در زمان اشغال تونس به دست فرانسه روی داد. شیخ طریقهٔ عیساویه و گروه او در شب، طبل می نواختند و صدای خود را به مداحی بلند می کردند. و پیاده از برخی خیابانها می گذشتند تا به پیشگاه یکی از اولیا می رسیدند. و این عادت همیشگی

آنها بود، هنگامی که از برابر خانه افسر پلیس فرانسه می گذشتند، او بیرون آمد و خشمگینانه تپلهای آنان را پاره کرد، و آنان را متفرق ساخت، زیرا به قانون احترام به همسایه، و رعایت آرامش بعد از ساعت ده شب، عمل نکرده بودند.

هنگامی که نماینده سیاسی فرانسه - که به منزله پادشاه است - از حادثه با خبر شد، بشدت از این افسر پلیس خشمگین شد، و او را برکنار کرد و به او سه روز فرصت داد تا از شهر قفصه بیرون برود. و پس از آن، شیخ طریقه عیساویه را خواست، و به نام دولت فرانسه از او عذر خواهی کرد، و پول فراوانی به او داد و او را راضی کرد تا تپلهها و وسایل جدیدی بخرد و غرامت همه اموال آنها را داد.

هنگامی که یکی از نزدیکان او، علت این رفتار را پرسید، گفت: به نظر ما بهتر است این وحشیان به زدن تپل و گفتن این جملات بیهوده پردازند و عقربها را بخورند، و گرنه بیکار می شوند و به سراغ ما می آیند و ما را می خورند، زیرا ما حقوق آنها را از آنها گرفته ایم.

دوباره به داستان امام مالک بر می گردیم، تا گوش فرا دهیم که او خود چگونه داستان دیدارش با خلیفه ابو جعفر منصور را برای ما شرح می دهد.

دیدار مالک با ابو جعفر منصور

این روایت را مورخ بزرگ، ابن قتیبه در کتاب تاریخ الخلفاء آورده است. و از خود مالک نقل می‌کند. بنابراین باید در آن دقت کنیم:

مالک می‌نویسد: هنگامی که به منی می‌رفتم به سرا پرده‌هایی رسیدم. خودم رفتم و اجازه خواستم که به من اجازه داده شد، و اندکی بعد خود اجازه دهنده بیرون آمد و مرا به درون برد. من به اجازه دهنده (مسئول ملاقاتها) گفتم هر گاه به خیمه امیرالمؤمنین رسیدیم مرا آگاه کن. مرا از این خیمه به آن خیمه و از این سرا پرده به آن سرا پرده برد که در هر کدام مردانی بودند که شمشیرهای کشیده و نیزه‌های برافراشته در دست داشتند، تا اینکه به من گفتم: آن خیمه! و مرا رها کرد و خود، عقب ایستاد.

من رفتم تا به آن خیمه رسیدم که او در آن بود. او از تخت خویش فرود آمده بود، و بر فرشی که زیر آن قرار داشت، نشسته بود، و لباسی معمولی پوشیده بود که همانند لباس افرادی چون او بود. و این کارها را برای تواضع در برابر من انجام داده بود. و در آن خیمه جز من و او و یک تن که شمشیر به دست بر بالای سر او ایستاده بود، کسی نبود.

چون نزدیک رفتم، به استقبال من آمد و مرا نزدیک خود نشانید و مرتب می‌گفت اینجا، من با اشاره می‌گفتم همین جا می‌نشینم، تا اینکه مرا در کنار خود نشانید و زانوی خود را به زانوی من چسباند.

سپس نخستین جمله‌ای که گفت این بود: سوگند به خدایی که جز او کسی سزاوار خدایی نیست! ای ابا عبدالله! من به این کار دستور نداده بودم، و از آن هم خبر نداشتم، تا اینکه اتفاق افتاد! و هنگامی که دانستم، به هیچ وجه از آن راضی نشدم (مقصود زدن مالک است).

مالک می‌گوید: من خدا را بر هر حالی سپاس گفتم و بر پیامبر درود فرستادم و او را از این کار و خشنودی به آن، پاک و بی‌گناه دانستم.

او سپس گفت: ای ابو عبدالله! تا زمانی که تو در میان مردم حرمین باشی، کار آنان به سامان است. و من می‌پندارم که تو مایهٔ امنیت آنان از عذاب خدا و قهر او هستی، و خداوند به وسیلهٔ تو بلای بزرگی را از آنان برگرداند، زیرا تا آنجا که من می‌دانم، آنها بیش از همهٔ مردم به آشوب و فتنه تمایل دارند. و در برابر آن ناتوانند. خدا آنها را بکشد، هر جا که بروند.

من دستور دادم تا این دشمن خدا را از مدینه بر پشت شتر برهنه سوار کنند و بیاورند. و دستور دادم در جای تنگی زندانش کنند. و او را بسیار خوار دارند. و من باید چند برابر آزاری که به تو داده بر سرش بیاورم.

من گفتم: خدا امیرالمؤمنین را به سلامت و او را گرامی دارد، من بخاطر خویشاوندی او با رسول خدا (ص) و سپس با تو از سرگناه او در

گذشتم.

ابو جعفر گفت: خدا از سرگناه تو بگذرد و تو را رحمت کند.
مالک می گوید: سپس درباره علمای گذشته با من سخن گفت. و دیدم
از همه بهتر مردم را می شناسد. و سپس درباره علم و فقه با من سخن آغاز
کرد. دیدم از همه مردم به موارد اتفاق و اختلاف، داناتر است. و همه
روایات را می داند، و آنچه را شنیده خوب می فهمد.

سپس به من گفت: ای ابا عبدالله! این علم را سر و سامانی بده و تدوین
کن، و کتابهای جداگانه ای در آن بنویس. و از سختگیرهای عبدالله بن
عمر و آسانگیرهای عبدالله بن عباس و فتوهای غیر عادی عبدالله
مسعود، پرهیز و میانه رو باش. و آنچه را که امامان و صحابه (رضی الله
عنهم) بر آن اتفاق دارند، بیاور، تا به یاری خدا، مردم دانش و کتابهای تو
را فراگیرند و در شهرها ترویج کنند. و ما با آنها پیمان می بندیم که با آن
مخالفت نکنند و بر خلاف آن قضاوت نشود.

گفتم: خدا شما را حفظ کند، مردم عراق علم ما را نمی پسندند و در کار
خود، به نظر ما توجه ندارند.

ابو جعفر گفت: ما آنها را بر این کار وادار می کنیم و با شمشیر بر سر
آنها می کوبیم و پشت آنها را با تازیانه می شکنیم. تو زود آن را بنویس.
پسرم محمد مهدی سال آینده به مدینه می آید. و خبر آن را از تو بشنود و
ببیند که تو از این کار ان شاء الله فارغ شده ای.

مالک می گوید: در حالی که ما نشسته بودیم، پسر کوچکی به خیمه ما

آمد بچه چون نگاهش به من افتاد، ترسید و عقب رفت و نزدیک نیامد. ابو جعفر به او گفت: عزیزم بیا جلو! این ابو عبدالله فقیه از مردم حجاز است. سپس رو به من کرد و گفت: ای ابو عبدالله! آیا می‌دانی چرا بچه ترسید و جلو نیامد؟

گفتم: نه!

گفت: به خدا تعجب کرد که چرا من اینقدر نزدیک تو نشسته‌ام. و این حالت راجز برای تو در هیچکس ندیده است. به همین دلیل، عقب رفت. مالک گفت: سپس دستور داد که هزار دینار زر خالص و لباس گرانبها به من بدهند. و به پسر نیز هزار دینار داد. سپس از او اجازه رفتن خواستم، به من اجازه داد. برخاستم و او با من خدا حافظی کرد و برای من دعا نمود و من رفتم. چون به راه افتادم، یک غلام خواجه پشت سرم آمد و آن لباس را بر دوشم نهاد. و این شیوه آنهاست که به هر کس خلعت دهند چنین می‌کنند، هر چند او مردی بزرگ باشد. او با همان لباس به نزد مردم می‌آید، در حالی که آن را به دوش دارد، سپس آن را به غلام خود می‌دهد.

چون آن غلام خواجه، لباس را بر دوشم گذاشت، شانهم را پایین آوردم، زیرا نمی‌خواستم آن را بپوشم و در برابر مردم ظاهر شوم، و از این کار خوشم نمی‌آمد.

ابو جعفر فریاد برداشت که: این لباس را به چادر ابو عبدالله ببر...^۱

۱ - تاریخ الخلفاء / ابن قتیبه، ج ۲، ص ۱۵۰.

نکته‌ای گفتنی برای بحث و تحقیق

اگر کسی این دیدار دوستانه میان امام مالک و خلیفه ستمگر؛ ابو جعفر منصور را به دقت بررسی کند و در گفتگویی که میان آن دو، گذشته نیک بنگرد، در می‌یابد که:

* نخست: خلیفه عباسی، فرماندار خود در مدینه یعنی پسر عمویش و نزدیکترین مردم به خود را بر کنار می‌کند، و بدترین اهانتها را بر او روا می‌دارد، سپس از امام مالک درباره کار او عذر خواهی می‌کند. و به خدا سوگند می‌خورد که آنچه رخ داده، به فرمان او نبوده، و او از آن آگاه نبوده و وقتی شنیده، نتوانسته آن را بپذیرد.

همه اینها نشان می‌دهد که میان این دو تن، اتفاق نظر کاملی بوده. و امام مالک در نزد منصور، جایگاهی والا داشته، تا جایی که تنهایی و با لباس خانگی، او را می‌پذیرد و او را در جایی می‌نشانند که هیچکس را جز او در آنجا نشاننده، تا جایی که پسر کوچک خلیفه می‌ترسد و عقب می‌رود، زیرا می‌بیند زانوی مالک به زانوان پدرش چسبیده است.

* دوم: از سخن منصور به مالک که می‌گوید: تا زمانی که تو در میان مردم حرمین باشی، کار آنان بسامان است، و تو امان از عذاب خدا برای آنان هستی و خدا به وسیله تو، حادثه‌ای بزرگ را از آنان برگرداند، می‌فهمیم که مردم حرمین شریفین می‌خواستند بر ضد خلیفه و حکومت

ستمکار او شورش کنند، و امام مالک آنها را آرام کرده و با چند فتوا دربارهٔ وجوب اطاعت از خدا و پیامبر و اولوالامر (یعنی فرمانروا) آن انقلاب را خاموش ساخته است. و مردم هم در برابر او تسلیم شده‌اند، و آرام گرفته‌اند. و خلیفه نیز دست از جنگ با آنان برداشته است. و خدا به وسیلهٔ این فتوا از کشتار و قصابی خلیفه جلوگیری کرده است.^۱

و به همین دلیل منصور گفت: مردم حرمین بیش از همهٔ مردم به فتنه و شورش، تمایل دارند، و در برابر آن ناتوانند، خدای آنها را بکشد هر کجا که بروند.

*** سوم:** خلیفه، مالک را نامزد این سمت می‌سازد که فقیه سراسر کشورهای اسلامی گردد، و مذهب او را بر همهٔ مردم تحمیل کند و با ترس و تطمیع، آنها را به پیروی از آن وادارد.

یکی از وسایل تطمیع این است که می‌گوید: ما با مردم شهرها پیمان می‌بندیم که با آن مخالفت نکنند، و جز بر طبق آن قضاوت نشود.

و از روشهای ترساندن اینکه می‌گوید: مردم عراق را بر این کار مجبور می‌کنیم. و با شمشیر بر سر آنان می‌کوبیم و پشت آنها را با ضربات

۱ - تناقضی میان فتوای نخستین او دربارهٔ باطل بودن بیعت با اکراه و فتوای او به وجوب اطاعت سلطان نیست، زیرا آنها در این باره هم روایاتی بسیار دارند، که دو تایی آنها را از باب نمونه می‌آورم: هر کس بر پادشاه بشورد و بر این حال بمیرد، بر دین جاهلیت مرده است! و نیز گفته‌اند: باید فرمانبردار باشی حتی اگر فرمانروا، دارایی تو را بگیرد و تازیانه بر پشتت بکوبد!!

تازیانه می شکنیم!

از این فقره می فهمیم که شیعیان بدبخت از دست فرمانروایان ستمگر چه ستم و کشتاری را به خود می دیدند تا دست از پیروی امامان اهل بیت بردارند و پیر و مالک و مانند او بشوند.

* چهارم: می بینیم که امام مالک و ابو جعفر منصور، در زمینه صحابه و خلفایی که با زور و خشونت به قدرت رسیده اند، عقاید مشترکی دارند. و آنها را به طور یکسان، بر دیگران برتری می دهند.

مالک در این داستان می گوید: سپس در علم و فقه با من به گفتگو پرداخت و دیدم از همه مردم داناتر است. سپس درباره گذشتگان و علما به سخن پرداخت، و دیدم بهتر از همه، مردم را می شناسد.

بی گمان، ابو جعفر منصور هم، همین احساس را درباره امام مالک داشته و با همین سخنان، او را ستوده است، و در دیداری پیش از این به او می گوید: به خدا سوگند! پس از امیرمؤمنان کسی را داناتر و فقیه تر از تو ندیدم. و طبیعی است که از امیرالمؤمنین، خود را اراده کرده است.

از آنچه گذشت، می توان دریافت که مالک هم از ناصبیان بوده، زیرا هرگز، خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را به رسمیت نشناخت، چون آوردیم که مردم بر احمد بن حنبل انتقاد کردند که چرا علی (ع) را چهارمین خلیفه دانسته و اطاعت او را واجب شمرده و همه حقوق خلفای پیشین را برای او نیز ثابت شمرده است. و نیاز به گفتن ندارد که مالک مدتها قبل از احمد بن حنبل می زیست.

از این گذشته، مالک در نقل حدیث بر عبدالله بن عمر ناصبی اعتماد می‌کند که روایت کرده است: آنها در زمان پیامبر کسی را برابر با ابوبکر نمی‌دانستند، و سپس عمر و پس از او عثمان را قرار می‌دادند. و از آن پس، بقیه مردم را برابر می‌شمردند.

عبدالله بن عمر، مشهورترین رجال حدیث در اسناد مالک است. و بیشتر روایات موطأ و نیز فقه مالک به او باز می‌گردد.

*** پنجم:** می‌بینیم که سیاستی که بر پایه ستم و ناروا نهاده شده می‌خواهد خود را به مردم نزدیک کند و فتاوی او را که مورد پسند آنهاست به آنها عرضه کند. و زحمت پایندی به قرآن و سنت را به خود نمی‌دهد.

در سخنان منصور به مالک آمده بود که: این علم را سر و سامانی بده و تدوین کن و به صورت کتابهایی درآور. و از سختگیری عبدالله بن عمر، و آسانگریهای ابن عباس و سخنان غیر عادی ابن مسعود، پرهیز و راه میانه روی در پیش گیرد. و آنچه را که اجماع پیشوایان و صحابه است، اساس کار خود ساز تا مردم را به پیروی از فقه و کتابهای تو وادار کنیم.

از اینجا روشن می‌شود که مذهب «اهل سنت و جماعت» آمیزه‌ای از سختگیریهای ابن عمر و آسانگریهای ابن عباس و سخنان غیر عادی ابن مسعود است. و آنچه را که مالک پسندیده و میانه روی می‌داند، روش پیشوایان است که مقصود «ابوبکر، عمر و عثمان» و اجماع صحابه است که ابو جعفر منصور آن را می‌پسندد.

ولی چیزی از سنت پیامبر (ص) که از امامان پاک عترت روایت شده، در آن نیست. برخی از این امامان، معاصر منصور و مالک بودند و خلیفه در دور نگهداشتن آنها از صحنه سیاسی و بریدن نفسهای آنان، تلاش می کرد.

* ششم: می بینیم که نخستین کتابی که در زمینه سنت، تدوین شده و احادیث صحابه و تابعین را در بردارد، به درخواست دولت، و از زبان شخصی خلیفه صورت گرفته تا در صورت لزوم، مردم را به زور و به ضرب شمشیر، به پیروی آن وا دار کنند.

پس ناگزیر باید این روایات، ساخته دست امویان و عباسیان باشد و در خدمت منافع آنان و در راه گسترش نفوذ و قدرت آنان به کار آید، و مردم را از حقایق اسلام که پیامبر رحمت آنها را آورده، دور سازد.

* هفتم: می بینیم که امام مالک از کسی جز مردم عراق نمی ترسد، زیرا آنان شیعیان علی بن ابی طالب بوده اند، و در علم و فقه نیز از او و امامان پاک از فرزندان او پیروی کرده اند. و به مالک و امثال او اعتنایی ندارند، زیرا می دانند که اینان با اهل بیت (ع) مخالفند و خود را به دستگاه قدرت نزدیک می سازند. و دین خود را به دینار و درهم به آنان می فروشند.

به همین دلیل، مالک به خلیفه می گوید: خدا امیر را به سلامت دارد. مردم عراق دانش ما را نمی پسندند و در عمل به آن پایبند نیستند. و منصور، با تکبر پاسخ می دهد: ما آنها را وادار می کنیم و با شمشیر بر سر آنها می کوبیم و پشتشان را با تازیانه می شکنیم.

از اینجا در می‌یابیم که مذاهبی که قدرتهای حاکم پدید آورده بودند، چگونه گسترش می‌یافت، و همین مذاهب است که مذاهب «اهل سنت و جماعت» نام گرفته است.

شگفت‌آورتر از همه اینکه، ابوحنیفه با مالک، مخالفت می‌کند و مالک با او مخالف است. و هر دو با شافعی و احمد حنبل مخالفند. و این دو نیز با یکدیگر و با آن دو مخالفند. و هیچ مسأله‌ای نیست که هر چهار مذهب در آن اتفاق داشته باشند، جز اندکی از مسائل. ولی با این همه، همه «اهل سنت و جماعت» هستند! این چه جماعتی است؟

مالکی است یا حنفی یا شافعی یا حنبلی؟! نه این است و نه آن، بلکه جماعت معاویه فرزند ابو سفیان است که آنها با او در لعن علی ابی طالب موافقت و هشتاد سال این سنت را عمل کرده‌اند.

چرا اجازه داده می‌شود که در یک مسأله چندین فتوا داشته باشند و اختلاف آنان را تا زمانی که در چارچوب این چهار مذهب باشد، آزاد می‌دانند ولی اگر مجتهد دیگری با آنان مخالفند کند، او را تکفیر می‌کنند و از اسلام بیرون می‌دانند؟

اگر عاقل هستند؛ چرا اختلاف شیعه با خود رانیز مانند اختلاف درونی خویش نمی‌دانند؟ آیا این انصاف است؟

ولی گناه شیعه بخشودنی نیست، زیرا کسی را برتر از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب نمی‌دانند. و این گوهر اختلاف است که «اهل سنت و جماعت» نمی‌توانند آن را تحمل کنند، زیرا آنان، تنها بر یک چیز اتفاق

دارند، و آن هم کنار گذاشتند علی (ع) از خلافت و پوشانیدن فضایل و کمالات اوست.

• هشتم: می‌بینیم که زمامدارانی که با زور و خشونت بر دارایی مسلمانان دست یافتند، این اموال را سخاوتمندانه بر عالم نمایان پخش می‌کنند. و به نزدیکان خود می‌دهند، تا دل، وجدان و دین آنان را به دست آوردند.

مالک گفت: سپس دستور داد هزار دینار زر خالص و لباس گرانبها به من دادند. و دستور داد، هزار دینار هم برای پسرم بدهند. این چیزی است که مالک خودش اعتراف کرده و شاید آنچه نگفته بیش از آن باشد، زیرا مالک از بخششهای آشکار، خوشش نمی‌آمد و نمی‌خواست مردم به آن پی ببرند. و این را از سخن او می‌فهمیم که گفت: هنگامی که آن غلام خواجه، لباس را بر دوشم نهاد، خم شدم، زیرا نمی‌خواستم آن را به دوش بگیرم و از این کار بیزار بودم. چون منصور هم دانست، به آن غلام دستور داد که آن را تا چادر او ببرد تا مردم چیزی از آن سر در نیاورند.

امتحان علمای عصر، توسط حاکم عباسی

خلیفه عباسی ابو جعفر منصور، از سیاستمداران بزرگ بوده است. و می دانسته چگونه عقل و وجدان مردم را خریداری کند. و با شیوه های گوناگون از قبیل تشویق و تهدید، نفوذ خود را گسترش دهد.

چنانکه در رفتار او با مالک، زیرکی و نبوغ او آشکار است، زیرا پس از تازیانه خوردن او به دست فرماندار مدینه، نشان داد که از مدت ها پیش با امام مالک، رابطه دوستی داشته است.

مالک یک بار دیگر هم پانزده سال پیش از این حادثه با منصور دیدار کرده بود. و این در زمانی بود که منصور تازه به خلافت می رسید.^۱ منصور

۱ - ابن قتیبه در تاریخ الخلفاء، ج ۲، ص ۱۴۲ می نویسد که دیدار اول در سال ۱۴۸ و دومی در سال ۱۶۳ و در موسم حج بوده است.

ما می گویم که مالک همیشه با خلیفه دیدار می کرده و ابن قتیبه تنها همین دو دیدار را آورده، زیرا مالک خود، آن دو را روایت کرده، و در آنها مسائل مهمی بوده است، زیرا معقول نیست که خلیفه در ظرف پانزده سال تنها دوبار با مفتی رسمی کشور دیدار کند!

در این دیدار به مالک گفت:

«ای ابا عبدالله! من خوابی دیده‌ام!».

مالک گفت: خدا امیرمؤمنان را به اندیشهٔ درست رهنمون گرداند، و او را هدایت کند، امیرمؤمنان چه دیده است؟

ابو جعفر گفت: دیدم که تو را در این خانه نشانده‌ام و تو از آباد کنندگان خانهٔ خدا شده‌ای. و من مردم را به پیروی از دانش تو وادار ساخته‌ام. و با مردم شهرها و کشورها پیمان بسته‌ام که نمایندگان خود را در موسم حج به نزد تو بفرستند، تا تو آنان را در زمینهٔ دین به راه درست راهنمایی کنی، اگر خدا بخواهد. و علم، تنها علم مردم مدینه است و تو داناترین آنهایی^۱.

ابن قتیبه می‌نویسد: هنگامی که ابو جعفر منصور به خلافت رسید، مالک بن انس و ابن ابی ذؤیب و ابن سمعان را در یک مجلس گرد آورد، و از آنان پرسید: من در نظر شما چگونه مردی هستم؟ آیا از پیشوایان عادل هستم یا پیشوایان ستمکار؟

مالک می‌گوید: من گفتم: ای امیرمؤمنان! من خدای متعال و پیامبر (ص) و خویشاوندی تو را نزد او میانجی می‌سازم که مرا از این سخن معاف داری.

گفت: امیرمؤمنان بر تو بخشود.

ابن سمعان گفت: به خدا سوگند تو بهترین مرد هستی، به حج خانهٔ

۱ - تاریخ الخلفاء / ابن قتیبه، ج ۲، ص ۱۴۲.

خدا می‌روی و با دشمن جهاد می‌کنی. و در راهها امنیت برقرار می‌سازی، و ضعیفان به وسیله تو اطمینان می‌یابند و قویترها نمی‌توانند آنها را بخورند. و دین با تو استوار است! تو بهترین مردم و عادل‌ترین پیشوا هستی!!

ابن ابی ذؤیب گفت: به خدا سوگند! تو پیش من از بدترین مردم هستی، مال خدا و پیامبر را نزد خدا نگهداشته‌ای و سهم خویشاوندان او و یتیمان و فقیران را نمی‌دهی. ضعیفان را بیچاره کرده‌ای و نیرومندان را به رنج افکنده‌ای. و مال آنان را گرفته‌ای، فردا چه جوابی به خدا می‌دهی؟ ابو جعفر به او گفت: چه می‌گویی؟ می‌فهمی؟ بین در برابر تو کیست؟ گفت: آری، شمشیرهایی را می‌بینم و پای جان در میان است، ولی مرگ، حتمی است، و هر چه زودتر برسد بهتر است.

پس از این گفتگو، منصور، ابن ابی ذؤیب و ابن سمعان را بیرون راند و با مالک خلوت کرد و او را امان داد و به او گفت:

ای ابو عبدالله! با خوشی و خرمی، به شهر خود باز گرد، و اگر چیزهایی که نزد ماست بخواهی، ما کسی را بر تو برتری نمی‌دهیم و هیچ کس را با تو برابر نمی‌سازیم...

می‌گوید: فردا ابو جعفر منصور برای هر یک از آنان کیسه‌ای فرستاد که در آن پنج هزار دینار بود و همراه آن پول نیز یکی از پاسداران ویژه او بود. منصور به او گفت: به هر یک از آنان یک کیسه بده، و مالک بن انس اگر گرفت که هیچ و اگر باز گرداند هم کار او عیبی ندارد.

ولی ابن ابی ذؤیب اگر گرفت؛ سرش را ببر و برایم بیاور و اگر نگرفت اشکالی ندارد.

و ابن سمعان اگر نگرفت سرش را ببر و بیاور و اگر گرفت به سلامت می‌رود.

مالک می‌گوید: آن مرد پولها را نزد آنان برد، ابن سمعان گرفت و سالم ماند و ابن ابی ذؤیب هم نگرفت و سالم ماند ولی من به خدا سوگند به آن نیاز داشتم و آن را گرفتم.^۱

این همان روشی است که خوشایند فرمانروایان عباسی بوده و در آن روزگار برای آنان با اهمیت به شمار می‌آمده است، که مردم آنان را گرمی دارند، و بخاطر خویشاوندی با پیامبر (ص) آنها را احترام کنند. به همین دلیل، خلیفه مقصود مالک را دانست، و خوشش آمد و او را از سخن گفتن معاف داشت.

دومی که ابن سمعان باشد، خلیفه را به گونه‌ای ستود که در آن ترسی از مرگ نباشد، زیرا جلاد ایستاده و منتظر فرمان خلیفه بود.

سومی که ابن ابی ذؤیب باشد، دلیر و بی باک بود. و در راه خدا از سرزنش کسی نمی‌هراسید، و با ایمان، مخلص، راستگو و خیر خواه خدا و پیامبر و امت مسلمان بود. و حقیقت را بی پرده آشکار کرد و پرده از دروغ و فریبکاری او برداشت. و چون او را به کشتن ترسانند، اعلام آمادگی کرد و نترسید.

۱ - تاریخ الخلفاء / ابن قتیبه، ج ۲، ص ۱۴۴ - ۱۴۵.

به همین دلیل، خلیفه، آن دو مرد را با پول فراوان آزمود و امام مالک را از امتحان معاف داشت. و گفت که او در هر دو حال سالم می ماند، چه بگیرد و چه نگیرد.

ولی اگر ابن ابی ذؤیب پول را بگیرد یا ابن سمان نگیرد باید سرشان از تن جدا شود. ابو جعفر منصور یکی از سیاستمداران و نیرنگبازان بزرگ است. و می بینیم که موقعیت مالک را بالا برد و مذهب او را رسمی ساخت. و مذهب ابن ابی ذؤیب را از میان برد، با اینکه، ابن ابی ذؤیب داناتر از مالک بود، چنانکه احمد بن حنبل، اعتراف کرده است.^۱ لیث بن سعد نیز از مالک داناتر بود، و امام شافعی به آن اقرار نموده است.^۲

حقیقت درباره آن روزگار این است که امام جعفر صادق (ع) برتر و داناتر و فقیه تر از همه آنها بود. و همه نیز به آن اعتراف کرده اند.^۳ آیا کسی از این امت، جرأت آن را دارد که در علم یا عمل با او برابری کند. یا در فضل و شرف به او نزدیک شود؟ او کسی است که جدش علی بن ابی طالب، بهترین و داناترین و فقیه ترین مردم، پس از رسول خدا (ص) بوده است.

۱ - تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۷۶.

۲ - مناقب / شافعی، ج ۱، ص ۵۲۴.

۳ - پیش از این، سخن مالک را شنیدید که گفت: هیچ چشمی فقیه تر از امام صادق (ع) ندیده و گوشی نشنیده و به خاطر انسانی هم نگذشته است.

ولی این سیاست است که گروهی را بالا می‌برد، و گروهی را پایین می‌آورد. و این ثروت است که برخی را پیش می‌اندازد، و برخی را عقب می‌راند.

آنچه در اینجامهّم است، این که با دلایل روشن و براهین کوبنده ثابت کنیم که چهار مذهب «اهل سنت و جماعت» مذاهبی هستند که دست سیاست آنها را پدید آورده و با شیوه تهدید و تطمیع بر مردم تحمیل کردند. و مردم نیز پیرو دین پادشاهان خود هستند.

هر کس توضیح و تحقیق بیشتری می‌خواهد، باید کتاب «الامام الصادق و المذاهب الأربعة» نوشته شیخ اسد حیدر (رحمة الله علیه) را بخواند، آنگاه در می‌یابد که امام مالک چه نفوذ و محبوبیتی در نزد حاکمان داشته، تا آنجا که امام شافعی، فرماندار مدینه را واسطه می‌کند که بتواند به خانه امام مالک برود، و فرماندار به او می‌گوید:

«من خوشتر دارم که پیاده از مدینه به مکه بروم و بر در خانه مالک نایستم، زیرا من هیچگاه احساس ذلت نمی‌کنم، مگر هنگامی که بر در خانه مالک می‌ایستم».

احمد امین مصری در کتاب خود در «ظهر الاسلام» می‌نویسد: دولتها در تقویت مذاهب اهل سنت نقش عمده‌ای داشتند. و حکومتها هر گاه نیرومند باشند و مذهبی را یاری کنند، مردم از آن پیروی می‌کنند. و همچنان پا برجا می‌ماند، تا دولت سرنگون شود.^۱

۱ - کتاب ظهر الاسلام، ج ۴، ص ۹۶.

ما می‌گوییم مذهب امام جعفر صادق (ع) مذهب اهل البیت است. اگر نامگذاری آن به مذهب درست باشد - چنانکه عادت مسلمین است - وگرنه همان اسلام نابی است که رسول خدا (ص) آورده است. و هیچ دولتی آن را یاری نکرد و هیچ قدرتی آن را به رسمیت نشناخت، بلکه همه فرمانروایان برای از میان بردن آن می‌کوشیدند و می‌خواستند به هر وسیله‌ای که شده مردم را از آن دور کنند.

و اگر این تاریکی مطلق شکافته شده و در طول قرن‌ها، برای آن یار و یآوری هم پیدا شده، این از برکت لطف خدا به مسلمانان بوده؛ زیرا نور خدا را دهانها نمی‌توانند خاموش کنند. و شمشیرها قادر به کشتن آن نیستند. و تبلیغات فریبنده و شایعات مغرضانه، توان از بین بردن آن را ندارند. تا مردم در برابر خدا بهانه‌ای نداشته باشند و نگویند ما خبر نداشتیم.

آنان که پس از درگذشت پیامبر (ص) به امامان هدایت، از عترت پاک اقتدا کرده‌اند، اقلیتی کوچک و انگشت شمار بوده‌اند، و در طول تاریخ و در دوره‌های مختلف، افزایش یافته‌اند، زیرا شجره طیبه و درخت با برکت، ریشه در زمین دارد. و شاخه‌های آن در آسمان است. و در هر زمان به خواست خدا، میوه می‌آورد، و هر چه خدایی باشد، می‌ماند و پیوسته استمرار می‌یابد.

قریش می‌کوشیدند، در آغاز کار تبلیغ حضرت محمد (ص) او را نابود کنند، ولی چون به یاری خدا و با کوشش ابوطالب - که خود را فدایی آن

حضرت ساخته بود - راه به جایی نبردند، قریش خود را گول زدند که محمد (ص) اجاقش کور است، و هر گاه از دنیا برود، نسلی از او نمی ماند و کارش به پایان می رسد و با تلخی، صبر و شکیبایی پیشه ساختند. ولی خدای جهانیان، به او کوثر را داد. و محمد (ص) نیای حسنین شد و مؤمنان را مژده داد که آن دو امامند خواه پیا خیزند و خواه بر جای خود بنشینند. و اینکه امامان همه از فرزندان حسین هستند. و اینها همه به زیان قریش و آینده آنان بود.

قریش این را خوش نداشتند. و پس از درگذشت محمد (ص) به پا خاستند و کوشیدند خانواده او را از میان بردارند. و خانه فاطمه را با هیزم محاصره کردند. و اگر تسلیم شدن علی و قربانی کردن وی نبود، و سازش و آشتی پیش نیامده بود، آنها را از میان بر می داشتند، و کار اسلام، همان روز به پایان می رسید.

قریش آرام شدند و ترس آنان ریخت، زیرا دیدند که حکومت در دست خودشان است. و از نسل محمد (ص) کسی نمانده که منافع آنها را تهدید کند. و همینکه خلافت به علی (ع) بازگشت، دوباره قریش جنگهای توانفرسایی را بر ضد علی به راه انداختند و از پای نشستند تا او را از میان برداشتند. و خلافت را به پلیدترین تیره قریش باز گرداندند. و دوباره شاهنشاهی تزاری بازگشت و موروئی گردید. و هنگامی که حسین (ع) از بیعت با یزید خودداری کرد، قریش دوباره از جای جنبیدند و شورش سخت برای نابودی کامل عترت پیامبر به راه انداختند. و کوشیدند

حتی نامی از آنان هم بر جای نماند.

کشتار کربلا به وقوع پیوست و در آن، همه بازماندگان پیامبر را حتی کودکان شیر خوار را از میان بردند. و خواستند همه ریشه‌های درخت نبوت را بکنند، ولی خدای سبحان، وعده خود را به محمد (ص) عملی ساخت و علی بن الحسین (ع) را نجات داد. و از نسل او امامان دیگر را پدید آورد. و زمین و شرق و غرب آن از نسل او پر شد و کوثر تحقق یافت. هیچ سرزمین و شهر و روستای نیست مگر آنکه یکی از فرزندان رسول خدا (ص) در آنجا حضور یا اثری دارد. و مورد احترام مردم است و مردم به آنها عشق می‌ورزند.

ما می‌بینیم که پس از همه این توطئه‌های نافرجام، جمعیت شیعیان جعفری، امروز در جهان به ۲۵۰ میلیون مسلمان می‌رسد. و همه آنها پیرو دوازده امام از خاندان پیامبر هستند. و می‌خواهند با دوستی و پیروی از آنان به خدا نزدیک شوند و به شفاعت جد آنها برسند.

این شمار و جمعیت را در هیچ مذهب دیگری نمی‌یابید، با اینکه همه دولت‌ها از آنها پشتیبانی کردند، و آنها را بر مردم تحمیل نمودند.

«وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»^۱

یعنی: «آنها نیرنگ می‌بازند و خدا هم نیرنگ می‌بازد. و خدا بهترین نیرنگ‌بازان است».

آیا فرعون دستور نداد که همه نوزادان پسر را در بنی اسرائیل بکشند. و

علت آن این بود که منجمان خبر دادند که نوزادی در بنی اسرائیل به دنیا می‌آید که پادشاهی او را تهدید می‌کند، ولی بهترین نیرنگبازان (خدا)، موسی را از نیرنگ فرعون نجات داد و او را به جایی رسانید که درد امان خود فرعون بزرگ شد و پادشاهی او را سرنگون ساخت. و حزب او را نابود کرد و کار خدا شدنی است. آیا معاویه (فرعون زمان) به لعن علی و کشتن او و کشتن فرزندان و شیعیانش اقدام نکرد؟ آیا حتی یاد کردن از فضایل او را هم ممنوع ساخت؟ آیا با همه نیرنگ و فریب خود نکوشید که نور خدا را خاموش کند و روزگار جاهلیت را دوباره بازگرداند، ولی بهترین نیرنگبازان (خدا) نام علی را بر خلاف خواست معاویه و حزبش همه جا بلند آوازه ساخت، تا آنجا که امروز همه مسلمانان از شیعه و سنی و حتی یهودی و مسیحی همه جا نام علی را می‌برند. و قبر او پس از ضریح رسول خدا (ص) زیارتگاهی شده که میلیونها تن گرد ضریح او می‌چرخند و اشک می‌ریزند. و با دوستی او به خدا تقرب می‌جویند و در جای قبر او گنبدی و گلدسته‌های بلندی در آسمان برافراشته شده که چشمها را خیره می‌سازند.

در حالی که معاویه امپراتور - که بر زمین فرمانروایی می‌کرد و در آن فساد می‌نمود - نامش از میان رفته است. آیا خاطره‌ای از او در اذهان هست؟ و یا مزار و ضریحی دارد که کسی آن را زیارت کند، جز یک مقبره تاریک و ویرانه؟ باطل تنها تاخت و تازی می‌کند و حق، دولت پایدار دارد، ای خردمندان پند گیرید!

خدای را بر هدایت او سپاس می‌گوییم که به ما نشان داد که شیعیان، پیروان راستین سنت پیامبر هستند، زیرا به اهل بیت اقتدا می‌کنند، و اهل بیت بهتر از هر کس از درون خانهٔ پیامبر خبر دارند. و آنها هستند که خدا ایشان را برگزیده و دانش کتاب را به آنها داده است.

و نیز به ما آموخت که «اهل سنت و جماعت» پیرو بدعت‌های فرمانروایان خود سر در گذشته و حال هستند، و در آنچه ادعا می‌کنند، دلیلی ندارند.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

حدیث ثقلین، نزد شیعه

یکی از چیزهایی که ثابت می‌کند که شیعه، تنها پیروان سنت درست پیامبر هستند، روایتی است که از رسول خدا (ص) نقل شده، و آن حدیث ثقلین است که در آن فرموده است: من در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم که یکی کتاب خدا و دیگری خاندان من و خانواده‌ام هستند. تا هنگامی که به آن دو چنگ بزنید، هرگز پس از من گمراه نخواهید شد، از آنها جلو نیفتید که بیچاره می‌شوید و از آنها عقب هم نیفتید که بدبخت می‌شوید. و به آنان چیزی نیاموزید که آنان از شما داناترند.^۱ و در برخی از روایات آمده است: خدای دانا و آگاه به من خبر داد که آن دو از هم جدا

۱ - صحیح / ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۱، ح ۳۷۸۶ (مناقب آل البيت). صحیح / مسلم، ج ۷، ص ۱۲۳. مستدرک / حاکم. مسند / احمد، ج ۳، ص ۱۴. کنز العمال، ج ۱، ص ۱۸۵-۱۸۷. خصائص / نسائی، ج ۱۵، ح ۷۹ (ط محمودی). طبقات / ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۴. المعجم الكبير، ج ۳، ص ۶۳، ح ۲۶۷۸ و ص ۶۴، ح ۲۶۸۱ و ص ۶۵، ح ۲۶۸۳. الدر المنثور / سیوطی، ج ۲، ص ۲۸۵ (تفسیر سورة آل عمران). الصواعق المحرقة / ابن حجر، ص ۱۲۶. النهایة / ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۱۶ (ط مکتبه الاسلامیه)

نمی شوند تا بر سر حوض کوثر نزد من آیند.

این حدیث ثقلین را «اهل سنت و جماعت» هم با سند در بیش از بیست کتاب از قبیل صحیح و مسند روایت کرده‌اند. و شیعه نیز آن را در همه کتابهای حدیثی خود آورده‌اند.

و چنانکه می‌بینید، این حدیث، صریح و آشکار می‌گوید: «اهل سنت و جماعت» گمراه شده‌اند، و به آن دو با هم چنگ زده‌اند، و بیچاره شده‌اند، زیرا از اهل بیت، جلو افتاده‌اند و گمان می‌کنند که ابوحنیفه، مالک، شافعی و ابن حنبل، داناتر از عترت پاک هستند. و از آنها پیروی می‌کنند، و عترت پاک را به کناری نهاده‌اند!!

با این که سخن برخی از آنها که می‌گویند: به قرآن چسبیده‌اند، هم درست نیست، زیرا یک رشته عمومات است و بیان و تفصیل و جزئیات آن مورد نیاز است، و قابل توجیه و تفسیر به شیوه‌های گوناگون است. و بی شک، نیاز به مفسر و شارح دارد، چنانکه سنت پیامبر نیز، نیازمند راویان راستگو و شارحان داناست.

و این مشکل، هیچ راهی جز رفتن به سراغ اهل بیت، یعنی امامان عترت پاک ندارد، که پیامبر به همین کار سفارش کرده است. هرگاه حدیث ثقلین را با روایات دیگر در همین زمینه همراه کنیم، مانند این حدیث:

«علی با قرآن است و قرآن با علی و هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا بر سر

حوض آیند».^۱

و نیز فرموده است: علی با حق و حق با علی است، و هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در روز رستاخیز بر سر حوض آیند.^۲ آن وقت ما و همه محققان، باور می‌کنیم که هر کس علی را رها کند، تفسیر درست قرآن را کنار گذاشته، و هر کس از علی جدا شود، حق را پشت سر نهاده، و باطل را پیشوای خود ساخته، و جز حق، هر چه باشد باطل است.

همچنین باور می‌کنیم که «اهل سنت و جماعت» قرآن و سنت پیامبر را بارها کردن علی (ع)، رها کرده‌اند چنانکه پیشگویی حضرت محمد (ص) درست درآمد که امتش به هفتاد و سه فرقه تبدیل می‌شوند و همه جز یک گروه، در گمراهی هستند. این گروه رستگار، همان است که حق و هدایت را با دنباله روی از علی (علیه السلام) پیروی کرده، با دشمنانش جنگیده، با دوستانش آشتی نموده، از علم او پیروی کرده و فرزندان با برکت او را پیشوای خود ساخته‌اند.

«أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ، جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ

۱ - حاکم آن را در مستدرک، ج ۳، ص ۱۲۴ و ذهبی در تلخیص خود آورده است.
۲ - مسند احمد، ج ۵، ص ۳۰. منتخب کنز العمال، ج ۵، ص ۳۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۱۹.

تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ، ذَلِكَ لِمَنْ
خَشِيَ رَبَّهُ.^۱

یعنی: «آنان بهترین مردم هستند. و پاداش آنان در نزد پروردگارشان بهشتهای
انبوهی است که از زیر آنان جویها روان است در آن جاودانند. خدا از آنان خوشنود
شده و آنان از خدا خوشنودند. و این برای کسی است که از خدا بترسد».



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

حدیث ثقلین نزد «اهل سنت»

چنانکه پیش از این نیز گفتیم، همان حدیث را علمای «اهل سنت و جماعت» در بیش از بیست کتاب مرجع خود، آورده‌اند، و به درستی آن اعتراف کرده‌اند.

اگر آنان به صحت این حدیث اعتراف کرده باشند، پس به گمراهی خود هم گواهی داده‌اند، زیرا به عترت چنگ نزدند و از مذاهب بی پایه‌ای پیروی کرده‌اند که خدا درباره آنها دستوری نداده و در سنت نبوی اثری از آنها نیست.

شگفتی در این است که علمای «اهل سنت و جماعت» امروز، پس از بر افتادن بنی‌امیه و نابودی آنها، و در زمانی که ارتباط مستقیم، فراوان شده و ابزار پژوهشهای علمی، فراهم آمده، چگونه توبه نمی‌کنند و به خدا بر نمی‌گردند. و به او نزدیک نمی‌شوند تا این آیه شامل آنان نیز بشود که:

«وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»^۱.

یعنی: «من برای کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند و راه را بیابند بسیار بخشاینده هستم».

اگر مردم، در قرنهای گذشته، و در زمان خلافت، ناچار بوده‌اند که از قدرت حاکم، فرمانبرداری کنند زیرا زور و سرکوب در کار بوده است اما امروز دیگر چه می‌گویند و چه عذری دارند؟ در حالی که امروز دیگر دولتها کاری به دین ندارند به شرط آنکه حاکمیت آنها پا برجا باشد، بلکه به دموکراسی و حقوق بشر افتخار می‌کنند که یکی از آنها آزادی اندیشه و عقیده است.

تنها یک چیز باقی می‌ماند که آنهم اعتراض علمای «اهل سنت» بر حدیث ثقلین و روایت یاد شده است. و آن اینکه می‌گویند: این روایت به این صورت هم آمده است: «در میان شما کتاب خدا و سنت خویش را می‌گذارم»^۱.

کمترین چیزی که به اینان می‌گوییم این است که: آنها از معیارهای علم و روشهای بحث و شناخت و اثبات حجت و دلیل، به دور هستند (چنانکه در فصل بعد خواهیم دید).

۱ - در بحثهای گذشته گفتیم که حدیث «کتاب الله و سنتی» بی سند است و مرسل به شمار می‌رود. و در کتاب صحاح، سند آن را نیاورده و ارزیابی نکرده‌اند، در حالی که «حدیث کتاب الله و عترتی» حدیثی صحیح و متواتر است. و همه کتب صحاح از سنی و شیعه آن را آورده‌اند.

کتاب الله و عترتی یا کتاب الله و سنتی؟

ما در کتاب «همراه با راستگویان» در این باره به طور گسترده سخن گفته‌ایم. کوتاه سخن این که این دو حدیث با هم ناسازگار نیستند، زیرا سنت در سینه نبوی در نزد عترت پاک یعنی اهل بیت (علیهم السلام) است که بیرون خانه داناترند. و علی بن ابی طالب، دروازه سنت پیامبر است. و از شایسته‌ترین فرد برای روایت اسلام است، نه ابوهریره و کعب الاحبار و غیره. بن منبه.

با اینهمه برای توضیح و بیان بیشتر - هر چند مایه تکرار باشد - می‌گوییم زیرا گاهی تکرار سودمند است. و شاید برخی از آنان، آن کتاب را نخوانده باشند، و اینجا توضیح و بیان بهتری پیدا کنند.

شاید خوانندگان گرامی در این بحث، شواهدی بیابند که آنها را قانع کند که حدیث «کتاب الله و عترتی» اصل است و خلفا، آن را به حدیث «کتاب الله و سنتی» تغییر داده‌اند تا اهل بیت را از صحنه زندگی کنار بگذارند.

باید توجه داشته باشیم که حدیث «کتاب الله و سنتی» حتی نزد «اهل سنت و جماعت» صحیح نیست، زیرا آنها در کتابهای صحاح خود روایت

کرده‌اند که پیامبر (ص) آنها را از نوشتن حدیث باز داشته، پس چگونه می‌تواند بگوید: من در میان شما سنت خود را گذاشته‌ام که نه نوشته شده و نه معلوم است؟!

و از این گذشته، اگر حدیث «کتاب الله و سنتی» صحیح باشد، چگونه عمر بن خطاب جرأت کرد با رسول خدا (ص) مخالفت کند و بگوید: کتاب خدا برای ما بس است؟!

و اگر پیامبر (ص) سنت نوشته شده‌ای را بر جای گذاشته، چگونه ابوبکر و عمر اجازه یافتند که آن را بسوزانند و مردم را از آن دور کنند؟!

و اگر حدیث «کتاب الله و سنتی» صحیح باشد، چرا ابوبکر در سخنرانی خود پس از درگذشت پیامبر (ص) می‌گوید: از رسول خدا (ص) چیزی روایت نکنید. و اگر کسی چیزی پرسید، بگوید میان ما و شما کتاب خدا هست، حلال آن را حلال و حرام آن را حرام بشمارید؟!

و اگر حدیث کتاب الله و سنتی صحیح باشد، چرا ابوبکر در زمینه جنگ با خودداری کنندگان از پرداخت زکات، آن را زیر پا گذاشت، با آنکه پیامبر (ص) فرموده بود: هر کس لا اله الا الله بگوید، خون و مال خود را از دست من در امان نگهداشته و حساب او با خداست؟!

و اگر حدیث کتاب الله و سنتی درست باشد، چگونه ابوبکر و عمر و همراهان آنها از صحابه توانستند احترام زهرا را زیر پا بگذارند و بر خانه او یورش برند و تهدید کنند که آن را با هر که در آن است به آتش

می‌کشند؟ آیا سخن پیامبر را نشنیده بودند که فرمود: فاطمه، پاره تن من است، هر که او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است و هر که او را بیازارد مرا آزرده است؟

آری، به خدا سوگند! آن را شنیده و دریافته بودند. آیا سخن خدا را نشنیدند که فرمود:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»^۱.

یعنی: «من از شما پاداشی جز دوستی نزدیکانم نمی‌خواهم».

این آیه درباره فاطمه و شوهر و دو فرزندش نازل شده بود. آیا دوستی با اهل بیت، این بود که آنان را بترسانند و تهدید کنند که خانه آنها را آتش می‌زنند؟ و در آن قدر بر شکم فاطمه (س) فشار دهند تا بچه‌ای را که در شکم دارد؛ سقط کند؟! پدر و مادرم به فدایش!

اگر حدیث کتاب الله و سنتی صحیح است، چگونه معاویه و صحابه‌ای که با او بیعت کرده بودند و در رکاب او بودند؛ به خود اجازه دادند که علی را لعنت کنند و در سراسر دوران حکومت بنی‌امیه او را بر فراز منابر دشنام دهند؟ آیا فرمان خدا را نشنیدند که باید بر او نیز مانند پیامبر درود بفرستند؟ آیا نشنیده بودند که پیامبر (ص) فرموده: هر کس علی را دشنام دهد؛ مرا دشنام داده، و هر که مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده است؟!^۲

۱ - شوری، ۲۳.

۲ - مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۱ می‌گوید: حدیثی است که بنا به شرط شیخین صحیح است. تاریخ الخلفاء / سیوطی، ص ۱۷۳. خصائص / نسائی، ص ۱۶۹. ←

اگر حدیث «کتاب الله و سنتی» صحیح است، پس چرا این سنت، از بیشتر صحابه پوشیده ماند، و آن را ندانستند و در احکام دین به نظریات شخصی خود فتوا دادند. و امامان چهار مذهب نیز چنین کردند. و به قیاس و اجتهاد پناه بردند، و به اجماع و سد باب ذرائع و مصالح مرسله و استصحاب و صوافی الامراء و اخف الضررین و مانند آن چسبیدند؟!^۱

اگر پیامبر (ص) کتاب خدا و سنت خویش را در میان مردم نهاده تا آنها را از گمراهی نگهدارد؛ پس نیازی به این بدعتها که «اهل سنت و جماعت» پدید آوردند؛ نبود، زیرا هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در آتش است، چنانکه حدیث شریف نبوی می گوید...!

از این گذشته، خردمندان و دانشوران، پیامبر (ص) را سرزنش می کنند که چرا سنت خویش را رها کرده و به کار گردآوری و نگهبانی و پاسداری آن از تحریف و اختلاف و جعل و تقلب همت نگمارده، و باز هم به مردم می گوید:

«من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم که اگر به آنها چنگ بزنید هرگز پس از من گمراه نمی شوید، کتاب خدا و سنت من.»

ولی اگر به خردمندان بگوییم که خود پیامبر نگذاشته سنتش را بنویسند، آن وقت به ما می خندند، زیرا این کار حکیمانه نیست، زیرا چگونه مسلمان را از نوشتن سنت خود باز می دارد، و باز هم می گوید: من

→ مناقب / خوارزمی، ص ۸۲.

۱ - جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۶۱.

در میان شما سنت خود را گذاشته‌ام؟!!

از این گذشته قرآن مجید، با وجود سنت که مسلمانان در طول قرن‌ها نگاهش کرده‌اند، باز هم دارای ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه است. و سنت هم چون قرآن است، با این تفاوت که قرآن همه‌اش صریح است، زیرا خدای سبحان خود عهده‌دار حفظ آن شده. و از آن گذشته قرآن نوشته شده ولی در سنت، حدیث دروغ بیش از راست است. پس سنت پیامبر، پیش از هر چیز، نیازمند یک معصوم است که ما را به صحیح آن رهنمون شود. و روایات موضوع و جعلی را به ما باز نماند. و نیز معصوم، اگر علامه هم باشد نمی‌تواند، چنین کاری را انجام بدهد.

«قرآن و سنت» با هم نیز، نیازمند دانشمندی زبردست و آشنای با همه احکام و مسائل است که به همه اسرار است که بتواند برای مردم، مسائل اختلافی پس از پیامبر را شرح دهد.

نمی‌بینید که خداوند سبحان، در قرآن کریم، اشاره می‌کند که قرآن نیازمند «مفسرین» (توضیح دهنده) است. و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ الَّذِي كَرَّمْنَا لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ.﴾^۱

یعنی: «ما این یاد خدا را بر تو نازل کردیم تا آنچه برای آنها فرود آمده، برایشان روشن سازی».

اگر پیامبر آنچه نازل شده را روشن نمی‌ساخت، مردم نمی‌توانستند

احکام خدا را بشناسند، هر چند قرآن به زبان آنها فرود آمده است! این، یک چیز بدیهی است، و همه مردم آن را می دانند، با اینکه قرآن واجباتی چون نماز، زکات، روزه و حج را آورده، مسلمانان نیازمند پیامبر (ص) هستند که چگونه نماز بگذارند، و نصاب زکات و احکام روزه و مناسک حج را بشناسند، و اگر او نبود، مردم چیزی نمی دانستند. هر گاه قرآن - که از اختلاف به دور است، و باطل از پیش و پس به آن راه ندارد - نیازمند مبین باشد، پس سنت پیامبر پیش از قرآن، به شارح و مبین نیاز دارد، زیرا در آن اختلافات بسیار پدید آمده و جدل و دروغ در آن راه یافته، و بسیار طبیعی است، بلکه یکی از بدیهیات عقلی است که هر پیامبری به نبوت و رسالت خود توجه داشته باشد، و کسی را به عنوان جانشین و سرپرست، به راهنمایی خدا برای آن برگزیده، تا رسالت او با مرگش از میان نرود، به همین دلیل، هر پیامبری یک جانشین داشته است. به همین دلیل هم، پیامبر (ص) خلیفه و جانشین خویش در میان امتش، یعنی علی بن ابی طالب را آماده ساخت و او را از کودکی با اخلاق پیامبری پرورش داد. و در بزرگی به او دانش اولین و آخرین را آموخت. و رازهایی را در اختیار او نهاد که به کسی دیگر نگفته بود. و بارها و بارها مردم را به او راهنمایی کرد. و به آنان گفت: این برادر، وصی و جانشین من است.

و فرمود: من بهترین پیامبر هستم و علی بهترین وصی و بهترین مردم پس از من است.

و فرمود: من بر سر تنزیل قرآن جنگیدم و علی بر سر تأویل قرآن می‌جنگد. و او مسائل اختلافی را برای امت من روشن می‌کند.
و فرمود: کسی از جانب من پیامی نمی‌رساند، مگر علی و او مولا و سرور هر مؤمنی پس از من است.

و فرمود: علی برای من مانند هارون است برای موسی. و علی از من است و من از اویم و او دروازه دانش من است!^۱

با دلیل علمی و تاریخی و از سیره مکتوب پیامبر ثابت شده که علی (ع) تنها مرجع علمی صحابه بود. و همه از عالم و جاهل، به او مراجعه می‌کردند. و همین کافی است که اهل سنت اعتراف کنند، ابن عباس که او را «دانشمند امت» نامیده‌اند، شاگرد علی و فارغ التحصیل مدرسه او بوده. و این نشانه آن است که همه دانشهای مسلمانان از علی (ع) است.^۲

به عنوان فرض می‌گوییم: اگر حدیث کتاب الله و سنتی با حدیث کتاب الله و عترتی، تعارض و ناسازگاری داشته باشد، باید دومی را جلو انداخت، یعنی «عترتی» را برگزید نه «سنتی» را تا هر مسلمان عاقلی بتواند به اهل بیت مراجعه کند و از آنان قرآن و سنت را فراگیرد.
و اگر حدیث «کتاب الله و سنتی» را انتخاب کنیم، هم در قرآن و هم

۱ - همه این روایات، نزد «اهل سنت و جماعت» صحیح است. و آنها هم آنها را صحیح شمرده‌اند. و ما آنها را در کتابهای پیشین خود آورده‌ایم. هر کس مایل است، می‌تواند به کتاب المراجعات، تحقیق حسین راضی مراجعه کند.

۲ - ر. ک: مقدمه شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، به قلم خود او.

در سنت، سرگردان می مانیم. و مرجع و پناهگاه مورد اعتمادی نمی یابیم که احکام ناشناخته را برای ما بیان کند. و یا در مسائلی که علما اختلاف کرده اند، و راه به جایی نبرده اند، و سخنان ضدّ و نقیض دارند، ما را به جایی برساند.

بی گمان اگر سخن این عالم یا آن عالم را بگیریم، یا از نظر این مذهب یا آن مذهب پیروی کنیم، کار بی دلیلی انجام داده ایم. و از روی تعصب کور و بدون حجت به چیزی معتقد شده ایم. خداوند متعال در قرآن می فرماید:

«وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»^۱.

یعنی: «بیشتر آنان جز از گمان پیروی نمی کنند، و گمان جای حق را نمی گیرد».

من برای این مسأله، نمونه ای می آورم تا خواننده گرامی به درستی این گفتار پی ببرد.

اگر قرآن کریم را بر داریم و در آن آیه وضو را بخوانیم، می بینیم که خدا می فرماید:

«وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَتَيْنِ»^۲.

یعنی: «سرهای و پاهای خود را تا حج، مسح کنید».

در نگاه اول می فهمیم که پاها را نیز باید مانند سر مسح کرد، ولی چون

۱ - یونس، ۳۶.

۲ - مائده، ۶.

به کار مسلمانان بنگریم می‌بینیم که در این باره اختلاف کرده‌اند. و «اهل سنت و جماعت» همه، پاها را می‌شویند و شیعه همگی، پاها را مسح می‌کنند.

در این هنگام، دچار شک و سرگردانی می‌شویم که کدام درست است؟ چون به علمای «اهل سنت و جماعت» و مفسران آنها مراجعه کنید، می‌بینید که آنها با هم اختلاف دارند، زیرا برخی از آنها آیه را با قرائت نصب و به صورت «أرجلكم» می‌خوانند و برخی به جزّ و به صورت «أرجلكم».

و می‌گویند هر دو قرائت صحیح است، و هر کس به نصب بخواند شستن پا را واجب می‌داند، و هر کس به جزّ بخواند مسح پا را واجب می‌شمارد.

پس از این، اگر دانشمندی ادیب و آشنای با زبان عربی از علمای اهل سنت^۱ به این مسأله برسد، می‌گوید: هر دو قرائت، مسح را واجب می‌کنند؛ زیرا «ارجل» یا محلاً منصوب است یا جزّ آن به جوار است. بعد می‌گوید: قرآن برای ما مسح را آورده و سنت به شستن پا فرمان می‌دهد. ای خواننده گرامی! دیدی که علمای «اهل سنت و جماعت» سرگردانی ما را از میان نبردند و سخنان خودشان هم، در هم ریخته و نابسامان بود، بلکه شک و تردید ما را بیشتر کردند که مگر سنت هم مخالف قرآن می‌شود؟

۱ - تفسیر کبیر / امام فخر رازی، ج ۱۱، ص ۱۶۱.

و هرگز مباد اینکه پیامبر با قرآن مخالفت کند. و در وضو پاهایش را بشوید. و اگر پیامبر (ص) در وضو پاهایش را شسته بود، بزرگان صحابه نمی‌توانستند با او مخالفت کنند، با اینکه از نظر دانش و بینش، کسانی مانند علی بن ابی طالب، ابن عباس، حسن و حسین، حذیفه بن یمان، انس بن مالک و همه صحابه‌ای که آیه را با جرّ خوانده‌اند، و اکثریت قاریان قرآن را تشکیل می‌دهند. و همه شیعیان که از عترت پاک پیامبر، پیروی کرده‌اند، در میان آنها هستند و گفته‌اند که در وضو مسح واجب است.

پس راه حل چیست؟!

ای خواننده گرامی! ندیدی که مسلمان - اگر چه فرد مورد اعتماد باشد - همچنان در شک خود سرگردان می‌ماند، و راه درست را نمی‌شناسد، و نمی‌داند که حکم درست خدا کدام است و حکم ناروا و نادرست کدام؟ من، دانسته این نمونه را از قرآن آوردم تا تو ای خواننده گرامی! ببینی اختلاف و ناهماهنگی در اندیشه علمای مسلمان «اهل سنت و جماعت» تا کجاست. و در این کار ساده که پیامبر (ص) در طول ۲۳ سال، روزی چند بار آن را انجام می‌داد، چقدر اختلاف کرده‌اند.

لازم بود که همه از خاص و عام یاران پیامبر (ص) آن را بدانند، ولی علمای «اهل سنت» در قرائتها اختلاف می‌کنند، و گاهی نصب می‌دهند و گاهی به جرّ می‌خوانند، و بر اثر آن، احکام ناهمگونی به دست می‌آورند!

علما در تفسیر قرآن و به دست آوردن احکام از قراءات گوناگون،

اختلافات بسیاری دارند، که بر محققان پوشیده نیست.
هر گاه اختلاف آنان در قرآن آشکار باشد، در سنت بیشتر
آشکارتر است.

پس راه حل چیست؟

اگر به وجوب مراجعه به افراد مورد اعتماد، در شرح و بیان احکام
درست از قرآن و سنت، عقیده داشته باشی، ما از تو می پرسیم که شخص
خردمند و اهل کلام، کدام است؟ زیرا قرآن و سنت نتوانستند از گمراهی
جلوگیری کنند، و آن دو خاموش هستند و سخن نمی گویند. و می توان آنها
را به چند گونه تعبیر و تفسیر کرد، چنانکه در آیه وضو دیدیم. و من و تو
ای خواننده گرامی! بر وجوب پیروی از علمای آگاه به حقایق قرآن و
سنت، همدستان هستیم. و تنها یک چیز مانده و آن هم شناسایی این
علمای آگاه به حقایق قرآن و سنت است.

اگر بگویی که آنها علمای امت هستند و پیشاپیش آنها صحابه بزرگوار
جای دارند، دیدیم که چگونه در آیه وضو و در مسائل دیگر، اختلاف
کردند. و نیز دانستیم که آنها با هم جنگیدند و یکدیگر را تکفیر کردند،
پس نمی توان بر همه آنها اعتماد کرد. و باید دانست که کدام بر حق
هستند و کدام بر باطل. و باز هم مشکل به جای خود باقی است.

اگر بگویند که باید به سراغ چهار امام مذاهب فقهی رفت، دانستیم که
آنها هم در بیشتر مسائل اختلاف کرده اند تا آنجا که برخی از آنها گفتند:
گفتن «بسم الله» در نماز کراهت دارد! برخی گفتند: نماز بی آن، باطل

است. و حال این مذاهب را هم دانستی که ساخته و پرورش یافته فرمانروایان ستمگر هستند. و نیز دانستی که از زمان پیامبر دورند. و صحابه را هم نمی‌شناسند تا چه رسد به شخص پیامبر.

تنها یک راه در برابر ما باقی است، و دومی ندارد. و آن اینکه به امامان عترت از خاندان پیامبر (ص) مراجعه کنیم که خدا آنان را پاکیزه ساخته و آلودگی را از آنان دور ساخته است. و آنان دانشمندان با عملی هستند که کسی در دانش و پرهیزگاری و حافظه و تقوا به پای آنان نرسیده است. و آنها از دروغ و اشتباه به دورند. و این سخن صریح قرآن،^۱ و گفته پیامبر بزرگوار است.^۲

خداوند، دانش قرآن را با برگزیدن آنها، علم دین را به آنان بخشیده. و پیامبر (ص) هر چه را که مردم نیاز داشته‌اند، به آنها آموخته، و اامت را به پیروی از آنها راهنمایی کرده و فرموده است: «خاندان من در میان شما مانند کشتی نوح هستند که هر کس بر آن سوار شود نجات می‌یابد و هر کس از آن جدا بماند، غرق می‌شود. این حجر که از علمای «اهل سنت و

۱ - خدای متعال فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا». (احزاب، ۳۳)

۲ - پیامبر (ص) فرمود: کتاب خدا و خاندانم اگر به آنها چنگ بزنی هرگز پس از من گمراه نمی‌شوید. چنانکه کتاب خدا معصوم است و اشتباه نمی‌کند، عترت پاک هم چنین هستند. و غیر معصوم، کسی نمی‌تواند هدایت را تضمین کند. و کسی که خود اشتباه می‌کند؛ نیازمند هدایت است.

جماعت» است، پس از صحیح شمردن این حدیث درباره آن می‌گوید:
تشبیه کردن آنان به سفینه از آن روست که هر که آنان را دوست بدارد
و به پاس زحمات پیامبر، آنان را گرامی بدارد، و از راهنمایی دانشمندان
آنها استفاده کند، از تاریکی مخالفت با خدا رهایی می‌یابد. و هر کس از
آنها جدا بماند، در دریای ناسپاسی غرق می‌شود و در بیابانهای سرکشی،
نابود می‌گردد.^۱

افزون بر این، هیچ دانشمندی را در گذشته و حال، در امت اسلامی از
زمان صحابه نمی‌یابیم که برای خود ادعا کرده باشد که از اهل بیت و
عترت پاک پیامبر (ص) داناتر و بهتر است. و هیچ کس نیز پیدا نشده که
ادعا کند به یکی از امامان اهل بیت، چیزی آموخته یا او را هدایت
کرده است.

ای خواننده عزیز! اگر توضیح و بیان بیشتری می‌خواهی به کتابهای
«المراجعات» و «الغدیر» مراجعه کن.

آنچه را که من در اینجا آوردم، برای تو کافی است اگر انصاف داشته
باشی، زیرا اگر چه حدیث «کتاب خدا و عترت خود را در میان شما
می‌گذارم»، همان حقی است که عقل و وجدان در برابر آن سر تسلیم فرود
می‌آورند و سنت و قرآن را ثابت می‌کنند.

با همه اینها، یکبار دیگر با ادله روشن، ثابت شد که شیعه امامیه،
پیروان راستین سنت پیامبر هستند و «اهل سنت و جماعت»، پیرو

۱ - الصواعق المحرقة / ابن حجر شافعی، ص ۱۵۲.

* کتاب الله و عترتی یا کتاب الله و سنتی؟ *

بزرگان و رهبران خویش هستند که آنها را از راه راست بدر برده‌اند. و در تاریکی رها کرده‌اند. و به دریای ناسپاسی و بیابان سرکشی، انداخته‌اند. چنانکه ابن حجر شافعی مذهب می‌گوید.

و ما خدای جهانیان را سپاس می‌گوییم که بندگان خالص خود را هدایت کرد.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

منابع فقه شیعه

کسی که در فقه شیعه امامیه جستجو کند، در می‌یابد که آنها در احکام فقهی، جز در مسائل نو ظهور،^۱ از راه دوازده امام اهل بیت، به پیامبر مراجعه می‌کنند.

نزد اینان منابع فقه دو تاست، و سومی ندارد: قرآن و سنت، یعنی منبع اول «قرآن کریم» و منبع دوم «سنت پیامبر» است، که درود و سلام خدا بر او باد. نظریات فقهی شیعه از قدیم و جدید، بلکه نظریات ائمه اهل بیت همه اینگونه است. و هیچیک از آنان ادعا نکرده که به رأی شخصی خود عمل کرده یا حکمی از پیش خود صادر نموده است.

هنگامی که امام علی بن ابی طالب را برای خلافت برگزیدند، با او شرط کردند که به شیوه شیخین؛ ابوبکر و عمر عمل کند، حضرت فرمود: جز به کتاب خدا و سنت پیامبر عمل نخواهم کرد.^۲

۱ - مقصود، اجتهاد علما در زمینه‌ای است که پس از غیبت امام دوازدهم پیدا شده و نص و دستور روشنی درباره آن در دست نیست.

۲ - در برخی روایات آمده است که فرمود: در غیر آن دو به اجتهاد خودم عمل می‌کنم که این بخش بر حدیث افزوده شده، و دروغ است. و آن را پیروان مکتب ←

ما در بحثهای آینده روشن خواهیم ساخت که او (علیه السلام) همواره به سنت پیامبر (ص) پایبند بود و از آن روی نمی‌گرداند. و با کوشش فراوان می‌خواست مردم را به سوی آن بازگرداند، تا آنجا که خلفا بر او خشم گرفتند و مردم از او رنجیدند، زیرا در راه خدا سرسخت و به سنت پیامبر (ص) پایبند بود.

امام باقر (ع) همواره می‌فرمود: اگر ما از پیش خود باشما سخن بگوییم، هم خودمان گمراه شده‌ایم، و هم شما را گمراه کرده‌ایم، ولی ما با نشانه‌ای روشن از خدا و پیامبر با شما سخن می‌گوییم.

بار دیگر می‌فرمود: ای جابرا! اگر ما با شما از روی میل خود سخن بگوییم و نظریات شخصی خود را برای شما بیان کنیم، بیچاره می‌شویم بلکه روایاتی از پیامبر نگهداری کرده‌ایم، مانند اینکه آنها زر و سیم خود را ذخیره می‌کنند و از اینها با شما سخن می‌گوییم.

امام جعفر صادق (علیه السلام) می‌گوید: به خدا سوگند! مانه از روی خواهش دل، یا نظر شخصی خود سخن نمی‌گوییم. ما جز سخن پروردگار خود چیزی را نمی‌گوییم و هر خبری که به شما دادیم، از رسول خداست و

→ اجتهاد بر آن افزوده‌اند، زیرا علی (ع) هیچگاه ادعا نکرد که از پیش خود چیزی را اجتهاد می‌کند، بلکه همیشه احکام را از کتاب خدا و سنت پیامبر به دست می‌آورد و می‌فرمود: (کتاب) جامعه در نزد ماست و هر چه مردم نیاز داشته باشند، حتی تاوان یک خراش هم در آن است. و این کتاب، املائی پیامبر و خط علی بوده و در فصل «اهل سنت و نابودی سنت» از آن سخن گفتیم.

ما با نظر خود چیزی نمی‌گوییم.

دانشمندان و محققان نیز این را از ائمه اهل بیت می‌دانند، و چیزی را در زمینه رأی و قیاس و استحسان، یا غیر قرآن و سنت از آن ثبت نکرده‌اند.

حتی اگر به سید محمد باقر صدر، مرجع بزرگ معاصر مراجعه کنیم؛ می‌بینیم در رساله عملیه خود که درباره فقه عبادات و معامله نوشته شده، به نام «الفتاوی الواضحة» می‌گوید: لازم می‌دانیم اشاره‌ای مختصر به منابع اصلی خودمان در استنباط فتاوی واضحه داشته باشیم که آنها - همان گونه که در آغاز سخن آمد - عبارتند از روایات ارزشمندی که از راه راستگویان پرهیزکار در نقل حدیث، از مذاهب مختلف به ما رسیده است.^۱ ولی مجوز شرعی برای پیروی از قیاس و استحسان و مانند آنها نداشته‌ایم تا بر آنها اعتماد کنیم.

آنچه دلیل عقلی نامیده می‌شود، به این معنا مجتهدان و اخباریان درباره جواز عمل به آن اختلاف دارند و ما چیزی پیدا نکردیم که اثبات آن متوقف بر دلیل عقلی به این معنا باشد، هر چند ما عمل به آن را جایز می‌دانیم، زیرا هر چه با دلیل عقلی ثابت شود، در عین حال از کتاب یا سنت، قابل اثبات است.

و چیزی که «اجماع» نامیده می‌شود، ما آن را در کنار کتاب و سنت، یک منبع جداگانه نمی‌شناسیم، جز در برخی موارد که به عنوان وسیله

۱ - الفتاوی الواضحة / شهید باقر صدر، ص ۹۸.

اثبات، بر آن اعتماد می‌کنیم.

بنابراین، دو مصدر اصلی در نزد ما «قرآن و سنت» است و از خدای بزرگ می‌خواهیم که ما را از پیروان آن دو قرار دهد. و هر کس به آن دو چنگ بزند، به ریسمان محکمی چنگ انداخته که بریده نمی‌شود و خدا شنوا و داناست.^۱

آری، ما این پدیده را همیشه در میان شیعه، حاکم می‌دیدیم، چه در زمانهای گذشته و چه در زمان حال. و آنها جز بر این دو اعتماد نمی‌کنند. و هیچ یک از آنها فتوایی ندارند که از قیاس یا استحسان برخاسته باشد. و داستان امام صادق (ع) با ابوحنیفه معروف است که چگونه او را از قیاس باز داشت و در سخنان خود به او فرمود: در دین خدا قیاس مکن، زیرا شریعت اگر با قیاس آمیخته شود، دین از میان می‌رود. و نخستین کسی که قیاس کرد، ابلیس بود که دربارهٔ آدم گفت: من از او بهترم مرا از آتش و او را از گل آفریدی.

اینها منابع فقه شیعه بود که از زمان امام علی بن ابی طالب تا به امروز به آن مراجعه می‌کرده‌اند. اکنون بینیم منابع فقه «اهل سنت و جماعت» چیست؟

۱. همان مدرک.

منابع فقه نزد «اهل سنت و جماعت»

هر گاه منابع فقه در «اهل سنت و جماعت» را جستجو کنیم، می بینیم که بسیاری از آنها از مرزهای قرآن و سنت - که خدا و پیامبر تعیین کرده اند - به دور هستند.

منابع، نزد آنان، گذشته از کتاب و سنت، سنت خلفای راشدین و سنت صحابه و سنت تابعین است که علمای حدیث هستند و سنت فرمانروایان است که آن را «صوافی الامراء» می خوانند. و سپس قیاس، استحسان، اجماع و سدّ باب ذرائع است.

چنانکه می بینید این ده منبع در نزد آنان بر دین خدا حکومت می کند. و برای اینکه بی دلیل سخن نگفته باشیم و توسن زبان را لگام گسیخته به تاخت نیاورده باشیم، یا برخی، ما را به گزافه گویی متهم ن سازند، باید چند دلیل از سخنان آنان بیاوریم تا خواننده گرامی در این باره به روشنی نتیجه بگیرد.

ما با «اهل سنت و جماعت» درباره دو منبع نخستین یعنی کتاب و سنت، بحث نمی کنیم، زیرا در آن دو با آنان اختلافی نداریم، بلکه می گوئیم واجب هم همین است که به آن دو مراجعه کنیم و نقل و عقل و اجماع، همین را نشان می دهد. و خدای متعال می فرماید:

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^۱.

یعنی: «هر چه پیامبر به شما داد، بگیرید و از هر چه شما را باز داشت، خودداری کنید».

و نیز از باب این آیه است که:

«إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ...»^۲.

یعنی: «هرگاه خدا و رسول به چیزی داوری کردند...».

و دیگر آیات روشنی که نشان می‌دهد احکام شرعی، تنها از کتاب خدا و سنت پیامبر به دست می‌آید. ولی گفتگوی ما با آنان درباره منابع دیگری است که از پیش خود افزوده‌اند.



نخست - سنت خلفای راشدین

آنان به این حدیث استدلال کرده‌اند که: «بر شما باد به پیروی از سنت من و سنت خلفای راشدین پس از من، به آن چنگ بزنید و با چنگ و دندان، آن را نگهدارید»^۳.

در کتاب «همراه با راستگویان» روشن ساختیم که مقصود از خلفای

۱ - حشر، ۷.

۲ - احزاب، ۳۶.

۳ - ترمذی، ج ۵، ص ۴۳، ح ۲۶۷۶. سنن / ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۵ - ۱۶، ح ۴۲. شعب الایمان / بیهقی، ج ۶، ص ۶۷، ح ۷۵۱۶. مسند / احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۲۶ - ۱۲۷.

راشدین در این حدیث، امامان اهل بیت هستند. و اینجا چند دلیل دیگر نیز برای کسانی که آن کتاب را نخوانده‌اند، می‌آوریم:

بخاری و مسلم و همه محدثان آورده‌اند که رسول خدا خلفای خود را در دوازده تن، محدود کرده، و فرموده است: جانشینان من دوازده نفرند که همه از قریشند. این حدیث صحیح، نشان می‌دهد که مقصود، امامان اهل بیت (علیهم‌السلام) هستند نه خلفا و فرمانروایانی که خلافت را غصب کردند.

کسی را می‌رسد که بگوید: خواه مقصود، دوازده امام از اهل بیت باشد، چنانکه شیعه می‌گوید یا خلفای چهارگانه (راشدین) چنانکه «سنی» می‌گوید، منابع فقه سه چیز است: قرآن، سنت و سنت خلفا. و این بنا به مذهب «اهل سنت» درست است، ولی بنا به نظر شیعه درست نیست، زیرا امامان اهل بیت - چنانکه پیش از این گفتیم - چیزی را به اجتهاد خود نیفزوده‌اند، بلکه تنها سنت جدشان رسول خدا را می‌گویند که از او آموخته‌اند و آن را نگهداشته‌اند، تا در حالت نیاز به مردم نشان دهند.

ولی «اهل سنت و جماعت»، کتابهای خود را با استدلال به سنت ابوبکر و عمر به عنوان منابع قانونگذاری و فقه، پر کرده‌اند. هر چند اینها با کتاب و سنت، مخالف باشد.

چیزی که بر یقین ما می‌افزاید اینکه ابوبکر و عمر، مقصود پیامبر در این حدیث نبوده‌اند، زیرا علی (ع) پذیرفت که با سنت آنان حکومت

کند، هر چند صحابه می‌کوشیدند این شرط را به گردن او بگذارند. اگر مقصود پیامبر از خلفای راشدین، ابوبکر و عمر بود، علی (ع) نمی‌توانست، سخن رسول خدا را زیر پا بگذارد و سنت آنان را رد کند. پس حدیث نشان می‌دهد که نه ابوبکر و نه عمر، هیچکدام از خلفای راشدین نیستند. با اینکه «اهل سنت و جماعت» از خلفای راشدین، جز ابوبکر، عمر و عثمان کسی را اراده نمی‌کنند، زیرا علی که نزد آنان از خلفا شمرده نمی‌شده، و مدت‌ها بعد به آنها پیوسته و او را بر فراز منبرها لعنت می‌کردند، پس چگونه از سنت او پیروی کنند؟!

اگر روایاتی را که جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا آورده از نظر بگذرانیم، درستی عقیده خود را بیشتر می‌فهمیم.

سیوطی به نقل از حاجب بن خلیفه می‌نویسد: دیدم که عمر بن عبدالعزیز در زمان خلافت خود سخنرانی می‌کرد، و در خطبه خود گفت: «آگاه باشید که آنچه رسول خدا (ص) و دو یار او، سنت نهاده‌اند، آن دین ماست و از آن پیروی می‌کنیم و هر چه را غیر آنان رسم و سنت کرده باشند، رها می‌کنیم».^۱

حقیقت این است که بیشتر صحابه و فرمانروایان اموی و عباسی معتقد بودند که آنچه ابوبکر، عمر و عثمان رسم کرده‌اند، دین است و باید آن را عمل کنند و در حد آن بایستند.

و اگر این سه خلیفه از ترویج سنت پیامبر (ص) جلوگیری کرده باشند

۱ - تاریخ الخلفا / سیوطی، ص ۲۴۱.

- چنانکه دیدیم و دانستیم - پس دیگر چیزی نمی ماند، جز آنچه که آنان نگهداشته اند.

دوم: سنت همه صحابه

می بینیم که بسیاری از ادله و شواهد، نشان می دهند که «اهل سنت و جماعت» از سنت همه صحابه بدون استثنا پیروی می کنند.

آنها به یک حدیث دروغ استدلال می کنند که در کتاب «همراه با راستگویان» به طور گسترده درباره آن سخن گفته ایم. این حدیث عبارت است از این جمله که: «یاران من چون ستاره اند از هر یک پیروی کنید، راه را می یابید» ابن قیم جوزیه، این حدیث را دلیل بر حجت بودن نظر صحابی می داند.^۱

شیخ ابو زهره، به این حقیقت اعتراف می کند و می گوید: می بینیم که آنها یعنی فقهای اهل سنت همه فتوای صحابه را عمل می کنند. سپس در جای دیگر می افزاید:

استدلال به سخنان صحابه و فتوای آنها، شیوه اکثریت قاطع فقهاست. و شیعه در این باره با آنان مخالف است.^۲ ولی ابن قیم جوزیه، نظر توده فقها را با ۴۶ وجه تأیید کرده و همه آنها نیرومند هستند...

۱ - اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۱۲۲.

۲ - این هم گواهی دیگری از ابو زهره، که ثابت می کند - چنانکه گفتیم - شیعه در دین خدا چیزی جز قرآن و سنت را نمی پذیرد.

ما به شیخ ابو زهره می‌گوییم: چگونه دلیلی که با قرآن و سنت مخالف باشد، نیرومند است؟! همه دلیلهایی که ابن قیم آورده، مانند تار عنکبوت، سست هستند. و تو خود آنها را از هم پاشیده‌ای و گفته‌ای: ما می‌بینیم که شوکانی می‌گوید: حق آن است که سخن صحابی، حجت نیست، زیرا خدای سبحان کسی را جز محمد (ص) برای این امت نفرستاده و ما جز یک پیامبر کسی را نداریم. و صحابه و کسانی که پس از آنها آمده‌اند، همه مکلف هستند تا از دین او که در کتاب و سنت آمده، پیروی کنند. و هر کس بگوید که دلیلی در دین خدا غیر از آن دو وجود دارد، در دین چیزی را گفته است که ثابت شدنی نیست. و قانونی آورده که خدا به آن فرمان نداده است.^۱

درود بر شوکانی که حق را گفته و سخن راست بر زبان رانده است. و تحت تأثیر مذهبگرایی نبوده است. و سخن او با گفته امامان هدایت از عترت پاک، موافق است. و خدا از او خشنود شود و او را خشنود گرداند اگر کردارش هم برابر گفتارش باشد.

سوم: سنت تابعین (علمای اثر)

همچنین می‌بینیم که «اهل سنت و جماعت» نظریات تابعین را عمل می‌کنند و آنها را «علمای اثر» می‌شناسند. و کسانی مانند اوزاعی، سفیان ثوری، حسن بصری، ابن عیینه و بسیاری دیگر، چنانکه آنان همه اتفاق

۱- کتاب شیخ ابو زهره، ص ۱۰۲.

دارند که اجتهادات امامان چهار مذهب فقهی را عمل کنند و از آنان تقلید نمایند، با آنکه آنها از تابعین تابعین هستند.

و اگر صحابه خود به اشتباه خود در بسیاری از امور اعتراف کرده‌اند، و می‌گویند که ما چیزهایی را گفته‌ایم که به درستی آنها اعتقاد نداریم. و ابوبکر در پاسخ مسأله‌ای می‌گوید: من نظر خودم را می‌گویم. اگر درست باشد؛ از خداست، و اگر نادرست بود از من یا از شیطان است. و عمر به یارانش می‌گوید: چه بسا من به چیزهایی فرمان دهم که به سود شما نباشد، و شما را از کارهایی باز دارم که به سود شماست.^۱

اگر دانش آنها تا این پایه باشد، و آنها پیرو گمان باشند که جای حق را نمی‌گیرد، پس چگونه برای مسلمان شایسته است که با آنکه اسلام را می‌شناسد، کارها و گفتار اینان را سنت معتبر و یکی از منابع فقه بشمارد؟ و آیا پس از این، اثری از حدیث «اصحابی کالنجوم» (یاران من چون ستارگانند) باقی می‌ماند؟

و اگر حال صحابه که در مجالس پیامبر (ص) حاضر می‌شدند و از او دانش می‌آموختند؛ اینگونه باشد، پس حال دیگران که پس از آنها آمده‌اند، و از آنان دانش آموخته‌اند و در فتنه‌ها حضور داشتند، چه

۱ - تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۸۱: ما به اینان می‌گوییم: اگر دانش شما تا این پایه است، پس چرا خود را از کسانی که دانش اولین و آخرین را داشته‌اند، جلو انداخته‌اید. و امت را از هدایت و نور آنها، بی بهره ساختید. و در فتنه و نادانی و گمراهی فرو بردید؟!

می تواند باشد؟

و اگر امامان مذاهب چهارگانه در دین خدا با نظریات شخصی سخن می گویند و خود آشکارا سخن از احتمال و امکان اشتباه خویش می رانند، و یکی از آنها می گوید: این چیزی است که من آن را درست می دانم. و شاید هم نظر دیگران درست باشد، پس چگونه مسلمانان خود را به پیروی آنان و ادار ساخته اند؟!

چهارم: شیوه فرمانروایان

این شیوه نزد «اهل سنت و جماعت» صوفی الامراء خوانده می شود. و این آیه را دلیل آن می دانند:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱

یعنی: «از خدا و پیامبر و صاحبان فرمان از خودتان، فرمانبرداری کنید».

«اولو الامر» نزد آنان، همان فرمانروایان هستند، هر چند با زور و کودتا بر سر کار آمده باشند. آنها عقیده دارند که این فرمانروایان را خداوند بر گردن بندگان خود سوار کرده، پس فرمانبرداری از آنها و پیروی از سنت و شیوه آنها واجب است!!!

۱ - نساء، ۵۹: ما در کتاب «همراه با راستگویان» با دلایل بسیار، روشن ساختیم که اولو الامر، پیشوایان هدایت و امامان عترت پاک پیامبر هستند، نه فرمانروایان غاصب. و محال است که خداوند ما را به فرمانبرداری از ستمکاران و تبهکاران و کافران و ادار سازد.

ابن حزم ظاهری در پاسخ «اهل سنت و جماعت» می‌گوید: بنابر آنچه شما می‌گویید، پس فرمانروایان آنچه را از شریعت خدا و رسول بخواهند می‌توانند باطل سازند و می‌توانند بر آن بیفزایند. و در این زمینه تفاوتی میان افزودن و کاستن در دین نیست. و هر کس این را اجازه بدهد، به اجماع امت، کافر است.^۱

ذهبی به ابن حزم پاسخ می‌دهد که: این گزارشی نادرست و اشتباهی آشکار است، زیرا همه امت بجز داوود بن علی و پیروان او اتفاق نظر دارند که اولوالامر، حق صدور حکم و فتوا با نظر و اجتهاد را دارند، به شرط آنکه در حادثه مورد نظر، نص وجود نداشته باشد. و می‌گویند: با علم به نص و گفتار صریح، آنان حق اجتهاد را ندارند. بنابر این روشن می‌شود که آنان می‌توانند چیزهایی را که اجازه داده شده بر دین بیفزایند ولی نمی‌توانند هر چه را بخواهند از دین باطل کنند.

ما به ذهبی می‌گوییم: چگونه ادعای اجماع می‌کنی با آنکه خودت، داوود بن علی و پیروانش را جدا کرده‌ای؟! و چرا پیروان او را نام نبرده‌ای؟ و چرا شیعه و امامان اهل بیت را استثنا نکرده‌ای؟ آیا به نظر تو، آنها بخشی از امت اسلامی نیستند؟! یا تمایل توبه نزدیک شدن به فرمانروایان، تو را وا داشته که به آنان اجازه دهی بر دین بیفزایند، تا بر ثروت و شهرت تو افزوده شود؟ آیا فرمانروایانی که به نام اسلام حکومت می‌کرده‌اند، چیزی از نصوص قرآنی و نصوص نبوی را می‌دانستند که در

۱ - ملخص ابطال القیاس / ابن حزم، ص ۳۷.

مرز آن توقف کنند؟

و اگر دو خلیفه نخست (ابوبکر و عمر) چنانکه در بحثهای پیشین آمد، با نصوص قرآنی و نبوی مخالفت کرده‌اند، پس چگونه کسانی که پس از آنها می‌آیند، به این نصوص که دگرگون شده و تغییر یافته و آثار آن از میان رفته پایبند باشند؟

و اگر فقهای «اهل سنت و جماعت» برای فرمانروایان اجازه می‌دهند که در دین خدا آنچه می‌خواهند بگویند، شگفت آور نیست اگر ذهبی از آنان پیروی کند.

در طبقات الفقهاء آمده است که سعید بن جبیر گفت: از عبدالله بن عمر پرسیدم حکم ایلاء چیست؟
گفت: آیا می‌خواهی بگویند: ابن عمر چنین گفت و ابن عمر چنان گفت؟^۱

گفتم: آری، و به گفته تو خشنود و قانع می‌شویم.

ابن عمر گفت: در این باره باید فرمانروایان سخن بگویند، بلکه خدا و رسول و کسی که از آنان خبر می‌دهد، باید سخن بگوید.

و از سعید بن جبیر روایت شده که گفت: رجاء بن حیاة از داناترین فقهای شام شمرده می‌شد، ولی هر گاه او را غربال می‌کردم، می‌دیدم که شامی است و می‌گوید: عبدالملک بن مروان در این باره چنین و چنان گفته است.^۱

۱ - طبقات الفقهاء، شرح حال سعید بن جبیر. طبقات / ابن سعد، ج ۶، ص ۲۵۸.

در طبقات ابن سعد از مسیب بن رافع آورده‌اند که گفت: اگر در چیزی قضاوت شود که در آن باره سخنی نه در قرآن و نه در سنت نیامده باشد، آن را «صوافی الامراء» می‌خوانند، و کار را به آنان می‌سپارند. و آنان اهل علم را برای آن کار جمع می‌کنند، نظر آنان بر هر چه قرار گرفت، همان حق است.^۱

و ما می‌گوییم: قرآن فرموده است:

«وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ، بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ».^۲

یعنی: «اگر حق از خواسته‌های آنان پیروی کند، آسمان و زمین تباه می‌شود بلکه حق را برای آنان آورده و بیشتر آنان حق را ناخوش دارند».

پنجم: دیگر منابع فقه، نزد «اهل سنت»

از میان آنها قیاس، استحسان، استصحاب، سدّ باب ذرائع و اجماع، بسیار مشهور است. امام ابو حنیفه در عمل به قیاس و کنار نهادن احادیث، شهرت داشته، چنانکه مالک، در مراجعه به عمل مردم مدینه و سدّ باب ذرائع و امام شافعی در مراجعه به فتوای صحابه، شهرت داشت. و آنان را به درجاتی تقسیم می‌کرد و «عشره مبشره» (ده تن که مژده بهشت یافته‌اند) را بر دیگران برتری می‌داد، سپس مهاجران نخستین، و سپس

۱ - طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۱۷۶.

۲ - مؤمنون، ۷۰ و ۷۱.

انصار، و سپس مسلمانان پس از فتح (مسلمة الفتح) را قرار می داد که مقصود همان کسانی هستند که پیامبر آنان را پس از فتح مکه بخشود و آنان اسلام آوردند.^۱

امام احمد حنبل به خودداری از اجتهاد و پرهیز از فتوا و پیروی از نظر صاحبه - هر چه که باشد - شهرت داشت. خطیب بغدادی از او نقل می کند که مردی از او مسأله ای را درباره حلال و حرام پرسید. احمد به او گفت: خدا تو را عافیت دهد، از دیگری جز ما پرس. از فقها پرس، از ابو ثور پرس.^۲

مروزی از او نقل می کند که گفت: از حدیث که راحت شدیم، و در زمینه پرسشهای مردم نیز هر کس از من چیزی بپرسد به او پاسخ نمی دهم.^۳

بی گمان، احمد بن حنبل، همان کسی است که نظریه عدالت همه صحابه را بدون استثنا مطرح کرده است، و مذهب او در «اهل سنت و جماعت» اثر گذاشته است.

خطیب در تاریخ بغداد، در جلد دوم با سند از محمد بن عبدالرحمان صیزی آورده است که به احمد بن حنبل گفتم: هر گاه اصحاب رسول خدا (ص) در مسأله ای اختلاف کنند، آیا می توانیم به سخنان آنان نگاه

۱ - مناقب / شافعی، ج ۱، ص ۴۴۳ - ۴۴۴.

۲ - تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۶۶.

۳ - مناقب / امام احمد بن حنبل، ص ۵۷.

کنیم و هر کدام که درست تر است، از آن پیروی کنیم؟
به من گفت: جایز نیست در میان اصحاب رسول خدا (ص) اظهار
نظر کنی.

گفتم: پس راه چیست؟

گفت: از هر کدام می خواهی پیروی کن.

ما می گوئیم: آیا تقلید کسی که حق را از باطل نمی شناسد، رواست؟
شگفت آور است، احمد که همیشه از فتوا می گریزد، چگونه در اینجا فتوا
می دهد از هر صحابه ای که دلت خواست پیروی کن، بی آنکه درباره
درستی سخن آنان اندیشه کنی!

پس از این بررسی کوتاه درباره منابع قانونگذاری و فقه در اسلام، از
نظر شیعه و از نظر «اهل سنت و جماعت» به روشنی در می یابیم که بی
هیچ پرده پوشی، تنها شیعیان هستند که به سنت پیامبر (ص) پایبندند، و
آن را با چیز دیگری عوض نمی کنند، تا آنجا که سنت پیامبر، شعار آنان
شده و حتی دشمنان آنها بر این، گواهی می دهند.

ولی «اهل سنت و جماعت» سنت هر صحابی و هر تابعی و هر
فرمانروایی را پیروی می کنند. کتابهای آنان و سخنانشان، همه بر ضد آنها
گواهی می دهند. و در فصل آینده به یاری خدا - خواهیم دید که کردار
آنان چگونه است. و خواهیم دید که کاری به سنت پیامبر ندارند.

ما نتیجه گیری در این باره را به خواننده گرامی وا می گذاریم تا خود
دریابند که اهل سنت کدامند و اهل بدعت کدام؟

مطالب ضروری، جهت اكمال بحث

گفتنی است که شیعیان همواره به منابع فقه از جمله کتاب و سنت، پایبند بودند، و چیزی بر آن نیفزودند، زیرا نصوص کافی نزد امامان آنها درباره همه مسائل مورد نیاز مردم، وجود داشت.

برخی از مردم تعجب می‌کنند و می‌گویند امامان اهل بیت، نصوص کافی برای همه مسائل، با وجود پیشرفت زمان از کجا آورده‌اند؟ برای اینکه واقعیت را به ذهن خواننده گرامی نزدیک کنیم باید به چند مسأله اشاره کنیم:

وقتی مسلمان عقیده داشته باشد که خداوند، حضرت محمد را با شریعتی فرستاده که کامل کننده همه شرایع گذشته و پاسدار آنهاست، تا راه انسانیت را کامل گرداند، و دیگر در این زمینه پس از آن نبوتی نیست و زندگی ابدی آغاز می‌گردد:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»^۱

یعنی: «اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه دینها

پیروز گرداند».

و اگر مسلمان عقیده دارد که خداوند سبحان از انسان خواسته است که در تمام گفتار و کردار، فرمانبردار احکام او باشد؛ و سر رشته کارها را به او بسپارد:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۱ «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»^۲.

یعنی: «هر کس جز اسلام، دینی را بجوید از او پذیرفته نمی شود».

وقتی چنین است، پس ناگزیر باید احکام خدا شامل و فراگیر باشد تا همه نیازهای انسان را در راه دشوار خود، برای پیروزی بر همه موانع و مشکلات و ایستادگی در برابر تهدیدها و رسیدن به هدف اعلام شده، یاری کند. به همین دلیل، خدای سبحان درباره این حقیقت می گوید:

«مَا قَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»^۳.

یعنی: «در کتاب چیزی را نا گفته نگذاشتیم».

بنابراین، چیزی نیست که در کتاب خدا نا گفته مانده باشد، ولی انسان باخرد کوتاه خویش نمی تواند همه چیزهایی را که خداوند سبحان فرموده، دریابد. و این دلیل دارد که بر دانایان پوشیده نیست زیرا خدای سبحان می فرماید:

۱- آل عمران، ۱۹.

۲- آل عمران، ۸۵.

۳- انعام، ۳۸.

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»^۱.

یعنی: «هیچ چیز نیست که تسبیح و ستایش خدا نکوید، اما شما تسبیح آنان را نمی فهمید».

عبارت «ان من شیء» (هیچ چیز) نشان می دهد که انسان و حیوان و جماد، تسبیح می کنند. انسان می تواند تسبیح حیوانات و موجودات زنده گیاهی را بپذیرد، ولی نمی تواند تسبیح سنگ را مثلاً باور کند، در حالی که خدای متعال می فرماید:

«إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ»^۲.

یعنی: «ما کوهها را با او فرمانبردار ساختیم که شامگاه و پگاه تسبیح می کنند». اگر این را می پذیریم و به آن ایمان می آوریم، ناگزیر باید بپذیریم که در قرآن، همه احکام مورد نیاز انسانها تا روز قیامت وجود دارد، ولی ما آنها را نمی فهمیم، مگر آنکه به کسی مراجعه کنیم که بر او نازل شده و همه معانی آن را فهمیده است. و آن پیامبر خدا (ص) است.

خداوند می فرماید: «وَوَنزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ»^۳.

یعنی: «ما کتاب را بر تو فرستادیم که روشن کننده همه چیز است».

اگر این را بپذیرفتیم و به آن ایمان آوردیم، ناگزیر باید بپذیریم و ایمان آوریم که خداوند سبحان، همه چیز را برای پیامبر، روشن ساخته تا او نیز

۱ - اسراء، ۴۴.

۲ - ص، ۱۸.

۳ - نحل، ۸۹.

برای مردم روشن سازد. پس ناگزیر باید بپذیریم که رسول خدا (ص) همه چیز را گفته و چیزی را که مردم تا روز قیامت به آن نیاز دارند، ناگفته نگذاشته است، بلکه درباره آن حکمی دارد.

و اگر این توضیح به ما نرسیده، این نتیجه کوتاهی و ناتوانی یا نادانی ماست، یا از خیانت میانجی‌هایی که ما را به پیامبر ربط می‌دهند، برخاسته است. یا از نادانستن صحابه و آگاهی نیافتن آنها از چیزی است که آن حضرت (ص) بیان کرده است.

ولی خدای سبحان، همه احتمالات ممکن را می‌دانسته و همه حوادث را پیش بینی کرده است. و اجازه نداده که شریعتش تباه شود، و از بندگان خود، امامانی را برگزیده و دانش کتاب را در میان آنها به ارث نهاده، و بیان آن را به ایشان داده است، تا مردم در پیش خدا بهانه‌ای نداشته باشند.

خدای متعال می‌فرماید:

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»^۱

یعنی: «سپس کتاب را به بندگان برگزیده خویش به ارث دادیم».

و رسول خدا (ص) آنچه را که مردم به آن نیاز دارند، برای ایشان بیان کرده، و وصی او علی (ع) را به علمی که مردم تا روز قیامت به آن احتیاج دارند، اختصاص داده و این به دلیل امتیازاتی بوده که علی (ع) در میان صحابه دارا بوده، و هوش فراوان و فهمی تیز و حافظه‌ای نیرومند داشتند و درک هر چه می‌شنیده از جمله آنها بوده است. بنابراین، پیامبر هر چه را

می دانسته به او آموخته و ائت را به سراغ او فرستاده و او را به عنوان درِ دانش خود، معرفی کرده است.

و اگر کسی بگوید که پیامبر خدا برای همهٔ مردم برانگیخته شده و نمی تواند یکی را به دانش اختصاص دهد و دیگران را محروم سازد، می گویم که پیامبر (ص) در این باره کاری نمی تواند انجام دهد و او بنده ای فرمانبر است که هر چه خدایش به او بفرماید انجام می دهد. و اسلام دین توحید است و بر پایهٔ یگانگی در همه چیز نهاده شده، بنابراین باید مردم را زیر فرماندهی واحدی گرد آورد. و این یک امر بدیهی است که قرآن، عقل و وجدان بر آن گواهی می دهند.

خدای متعال می فرماید:

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾^۱

یعنی: «اگر خدایی جز الله در آن دو (آسمان و زمین) بود، نابود می شدند».

و نیز فرموده است:

﴿وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى

بَعْضٍ﴾^۲

یعنی: «همراه او خدای دیگری نبوده، و گرنه هر خدایی آفریده های خود را با

خود می برد و برخی بر دیگری برتری می جستند».

همچنین اگر خداوند در یک زمان دو پیامبر مرسل می فرستاد، مردم به

۱ - انبیاء، ۲۲.

۲ - مؤمنون، ۹۱.

دو امت تقسیم می شدند، و کار به دسته بندی و گروه گرایی می کشید.

خداوند متعال می فرماید:

«وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»^۱

یعنی: «هیچ امتی نیست مگر آنکه در آن بیم دهنده ای آمده است».

و همچنین هر پیامبری وصیتی داشته که جانشین او در ملت و امت او بوده تا کار آنها به پراکندگی نگراید و جمعیت آنها از هم نپاشد.

به جان خودم سوگند! که این یک چیز طبیعی است. و همه مردم از دانا و نادان و مؤمن و کافر آن را می دانند. آیا نمی بینید که هر قبیله و حزب و دولتی باید یک رئیس داشته باشد که آن را رهبری کند، و نمی توانند در یک وقت، پیرو دو رئیس و رهبر باشند.

به همه این دلایل، خداوند پیام آورانی از فرشتگان و انسانها برگزیده و آنها را افتخار رهبری مردم داده است و پیشوایان مردم ساخته تا آنها را به فرمان خدا رهبری کنند.

خدای متعال می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»^۲

یعنی: «خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را برگزید و بر جهانیان برتری داد».

و امامانی که خدا آنها را برای جانشینی خاتم رسولان حضرت محمد

۱ - فاطر، ۲۴.

۲ - آل عمران، ۳۳.

(ص) برگزیده و آنان امامان هدایت از عترت پیامبرند؛ همگی از خاندان ابراهیم، و نوادگان یکدیگرند، و همینها هستند که پیامبر به آنها اشاره کرده و فرموده است: «جانشینان من پس از من، دوازده نفرند و همه از قریش هستند»^۱.

هر زمانی امامی شناخته شده دارد. و هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.

و خدای سبحان، امامی را برگزیده و پاک ساخته و معصوم گردانیده. و به او دانش آموخته، و حکمت و دانش جز به شایستگان داده نمی شود.

وقتی که به اصل موضوع مراجعه کنیم که آشنایی امام با همه چیزهایی است که مردم به آن نیاز دارند، از راه نصوصی که در کتاب و سنت آمده است و این نصوص، تا روز قیامت پا به پای نیازهای بشری حرکت می کنند، هیچکس از امت اسلامی این ادعا را ندارد، جز اهل بیت عصمت (علیهم السلام) که بارها و بارها گفته اند کتاب صحیفه جامعه نزد آنهاست که املائی پیامبر و خط علی بن ابی طالب است. و هر چه مردم تا روز قیامت نیاز دارند، - حتی تاوان یک خراش - در آن آمده است.

ما اشاره کردیم که این همان صحیفه جامعه ای است که علی آن را با

۱ - بخاری ابن حدیث را در صحیح خود، ج ۱، ص ۱۲۷ و مسلم در صحیح خود، ج ۶، ص ۳، با سند آورده اند. و عبارت او این است که همه آنها از بنی هاشم هستند به جای «قریش»، حال چه بنی هاشم باشد و چه قریش، بالأخره همه از خاندان ابراهیم هستند چنانکه معلوم است.

خود همه جا می‌برد. و بخاری و مسلم در صحاح خود به آن اشاره کرده‌اند. و هیچ مسلمانی نمی‌تواند آن را تکذیب کند.

بنابراین، شیعه که به امامان اهل بیت پیوسته‌اند، در مسائل شرعی، با نصوص قرآن و سنت، حکم می‌کنند و هرگز ناگزیر نشدند که به چیزی دیگر روی آوردند. و دست کم در طول سه قرن زندگی دوازده امام چنین بوده است.

ولی «اهل سنت و جماعت» ناگزیر شده‌اند از اجتهاد و قیاس و چیزهای دیگر استفاده کنند، زیرا نصوص کافی در دست نداشته‌اند و یا امامان آنها از زمان خلافت نخستین خلیفه با اینها آشنا نبوده‌اند. و اگر خلفای آنان به سوزاندن نصوص بر جای مانده از پیامبر پرداخته‌اند، و کوشیده‌اند مردم را از نقل آنها باز دارند و آنها را بپوشانند؛ و وقتی یکی از بزرگان آنها می‌گوید: کتاب خدا برای ما بس است، و سنت پیامبر را به کناری می‌اندازد، کاملاً طبیعی است که آنها دچار کمبود نصوص حتی برای بیان احکام قرآن باشند.

همه ما می‌دانیم که احکام ظاهری قرآن بسیار کم است، و آنها هم همگی نیازمند بیان پیامبر هستند. به همین سبب خدای متعال می‌فرماید:

«وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»^۱

یعنی: «ما یاد خدا - قرآن - را بر تو فرستادیم تا آنچه را برای مردم فرود آمده، برای آنها بیان کنی».

وقتی قرآن نیز برای روشن شدن احکام و مقصودهای خود نیازمند سنت نبوی باشد. و وقتی سران «اهل سنت و جماعت» سنت بیان کننده قرآن را آتش می‌زنند، پس دیگر نزد آنان نصوصی نمی‌ماند که قرآن وصی خود سنت را بیان کند.

پس از روی ناچاری به اجتهاد و قیاس روی آوردند، و با علما به مشورت پرداختند و به استحسان و منافع آنی و زود گذر روی آوردند. و باز هم طبیعی است که نیازمند این چیزها باشند، زیرا نصوص در اختیار آنها نبوده و از روی ناچاری به این کارها روی آورده‌اند.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

تقلید و مرجعیت نزد شیعه

هر مسلمان مکلفی اگر مجتهد نباشد - یعنی نتواند خودش احکام شرعی را از کتاب و سنت به دست آورد - باید از یکی از مراجع جامع الشرائط در زمینه علم، عدالت، پرهیزگاری، زهد و تقوا پیروی کند. چنانکه خدای متعال می فرماید:

«فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۱.

یعنی: «اگر نمی دانید از آنان که به یاد دارند، پرسید».

وقتی در این مسأله بررسی کنیم می بینیم که شیعه امامیه، همراه با حوادث، پیش رفته اند. و سلسله مرجعیت، در میان آنها هرگز قطع نشده است. و این وضع از زمان پیامبر (ص) تا به امروز ادامه داشته است.

شیعه، تقلید از امامان اهل بیت (علیهم السلام) را تا به امروز ادامه داده اند. و وجود این امامان بیش از سه قرن ادامه یافته، و هیچیک از آنان با سخن دیگری مخالفت نکرده است، زیرا نصوص شرعی از کتاب و سنت پیش همه آنها پذیرفته بوده و هرگز به قیاس و اجتهاد عمل نکرده اند. و اگر کرده بودند، اختلاف در میان آنان نیز فراوان بود، چنانکه

۱ - نحل، ۴۳.

در میان پیروان «اهل سنت و جماعت» روی داده است. از اینجا بر می آید که مذهب «اهل سنت و جماعت» خواه حنفی یا مالکی یا شافعی یا حنبلی، بر پایه نظریات یک تن نهاده شده که از زمان پیامبر، دور بوده است. و پیوندی با پیامبر نداشته است.

ولی مذهب شیعه امامیه، از دوازده امام به تواتر به ما رسیده. و همه آنها هم از نسل پیامبر (ص) هستند و پسر از پدر نقل می کنند، و هر کدام می گویند: حدیث من، حدیث پدرم و حدیث پدرم، حدیث جدم و حدیث جدم، حدیث امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و حدیث علی، حدیث رسول الله (ص) و حدیث رسول الله، حدیث جبرئیل (علیه السلام) است و سخن او سخن خداست:

«وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»^۱

یعنی: «اگر از پیش کسی جز خدا آمده بود، در آن ناهماهنگی بسیار می یافتند».

سپس مرحله پس از غیبت امام معصوم فرا رسید که مردم را به تقلید از دانشمند فقیه جامع الشرائط، رهبری کردند.

سپس یک رشته فقیهان مجتهد از آن زمان تا به امروز، پدید آمده اند و این رشته، قطع نشده، و در هر روزگاری در میان امت، یک یا چند مرجع شیعه بوده است که مردم از آنها تقلید می کرده اند. و رسائل عملیه ای داشته اند که در آنها احکام به دست آمده از کتاب و سنت را آورده اند.

اجتهاد تنها در مسائل نو ظهور است که در این قرن، به سبب پیشرفت علم و تکنولوژی پیش آمده، مانند پیوند قلب، و اعضای دیگر بدن یک انسان به انسان دیگر. یا با روری مصنوعی، یا معاملات بانکی و مانند آنها.

در میان این مجتهدان، هر کدام که اعلم باشد، مرجع اعلای شیعه نامیده می‌شود. و رهبر دینی این طایفه و رئیس حوزه‌های علمیه می‌گردد. و مراجع دیگر به او احترام می‌گذارند.

شیعه در هر روزگاری از فقیه زنده‌ای تقلید می‌کند که خود با مشکلات مردم آشناست و مسائل آنها را از نزدیک می‌بیند و آنها را از او می‌پرسند و او جواب می‌دهد.

به این ترتیب، شیعه در هر زمانی بر دو منبع اصلی شریعت اسلامی یعنی کتاب و سنت و نصوص بر جای مانده از امامان عترت، پافشاری کرده، و علمای آنها از قیاس و نظریات شخصی، بی‌نیاز شده‌اند، زیرا شیعه، سنت پیامبر را گرد آوری و حفظ کرده از زمان علی بن ابی طالب که صحیفه جامعه را داشت. و در آن همه مسائل مورد نیاز مردم تا روز قیامت را نوشته بود، و امامان از فرزندان او یکی پس از دیگری آن را به ارث می‌برده‌اند و مانند طلا و نقره آن را ذخیره می‌کرده‌اند.

ما سخن آیت الله شهید صدر را در رساله عملیه‌اش نقل کردیم که فرمود جز به قرآن و سنت، اعتماد نمی‌کند.

یادآوری سخن شهید صدر، تنها از باب نمونه بود، وگرنه، همه مراجع شیعه - بدون استثنا - همین را می‌گویند.

با این بحث کوتاه در مسأله تقلید شرعی و مرجعیت دینی، برای ما روشن شد که شیعه امامیه اهل قرآن و سنت نبوی هستند که مستقیماً از علی (دروازه شهر علم پیامبر) و آن عالم ربّانی و رهبر دوم امت پس از پیامبر نقل شده است، هموکه در قرآن، جان پیامبر نامیده شده است.^۱ هر کس به این شهر درآید و از راه دروازه آن وارد شود، بر چشمه زلالی می‌رسد و پیمان‌هایش لبریز می‌گردد و دردهایش درمان می‌شود، و دستگیره استواری را به دست می‌آورد که جدا شدنی نیست؛ زیرا خدای متعال می‌فرماید:

«وَأَتُوا الْبَيْتَ مِنْ أَبْوَابِهَا».^۲

یعنی: «به خانه‌ها از درهای آن وارد شوید».

و هر کس بخواهد از راهی غیر در وارد شود، دزد نامیده می‌شود، و نمی‌تواند به خانه درآید. و سنت پیامبر (ص) را نمی‌داند و خدا او را بخاطر نافرمانیش کیفر می‌دهد.

۱ - اشاره است به این آیه «قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ ابْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ». (آل عمران، ۶۱) که حضرت پس از فرود آمدن این آیه، علی را فرا خواند. مسلم آن را در صحیح خود در باب فضایل علی (علیه السلام) آورده است.

۲ - بقره، ۱۸۹.

تقلید و مرجعیت نزد «اهل سنت و جماعت»

هر گاه مسأله تقلید و مرجعیت را نزد «اهل سنت و جماعت» بررسی می‌کنیم، سرگردان می‌شویم که چگونه می‌توان، اینان را به پیامبر (ص) پیوند داد. همه ما می‌دانیم که «اهل سنت و جماعت» در تقلید به امامان چهار مذهب، یعنی ابو حنیفه، مالک، شافعی و احمد حنبل مراجعه می‌کنند، که هیچیک پیامبر را ندیده و با او همنشین نبوده‌اند.

در حالی که شیعه، از علی بن ابی طالب (علیه السلام) پیروی می‌کنند که در سراسر زندگی خود از پیامبر جدا نشد و پس از او نیز از دو جوانان بهشت؛ امام حسن و امام حسین و پس از آن دو، از امام علی بن الحسین زین العابدین و پسرش امام باقر و نواده‌اش امام صادق (علیهم السلام) پیروی می‌کنند. و «اهل سنت و جماعت» در آن زمان وجود نداشته و تاریخ نیز نمی‌گوید که کجا بودند. و امامشان که بوده، و در احکام شرعی و حلال و حرام از روز در گذشت پیامبر (ص) تا ظهور و پیدایش چهار مذهب، چه می‌کرده‌اند؟

از این پس، این چهار مذهب، یکی پس از دیگری در صحنه تاریخ پدیدار شدند، و هر یک در دوره‌ای به خواست فرمانروایان عباسی -

چنانکه در بحث پیشین گفتیم - مورد توجه قرار گرفتند. پس از آن، یک مجموعه‌ای پدید می‌آید که چهار مذهب را زیر یک شعار فریبده گرد می‌آورد، و آنها را «اهل سنت و جماعت» می‌نامد و همه دشمنان علی و عترت پاک، گرد آن شعار جمع می‌شوند. و همه هوا داران سه خلیفه نخستین و زمامداران بنی امیه و بنی عباس به آن می‌پیوندند و مردم نیز خواه و ناخواه از آن پیروی می‌کنند، زیرا دولتها با وعده و وعید، مردم را بر آن وا می‌دارند، مردم نیز بر دین پادشاهان خود هستند. سپس می‌بینیم که «اهل سنت و جماعت» پس از درگذشت چهار امام خود، ذرّ اجتهاد را بر روی علمای خویش می‌بندند و تنها تقلید از این امامان مرده را اجازه می‌دهند.

شاید علت اصلی آن باشد که فرمانروایان، ترسیده‌اند، آزاد اندیشی مایه پیدایش ناآرامی و آشوبهایی شود و منافع آنان و موجودیتشان را به خطر اندازد!

«اهل سنت و جماعت» ناگزیر شدند از انسان مرده‌ای تقلید کنند که او را ندیده‌اند و درست نمی‌شناسند. و حتی به عدالت، پرهیزگاری و دانش او اعتماد ندارند، و تنها به گذشتگان خود خوشبین بودند که هر کدام یک رشته مناقب خیالی برای امام خویش روایت می‌کنند و بیشتر آنها هم خواب و خیال و ظن و گمان است. و به این ترتیب، هر یک به آنچه دارند، شادمان هستند.

اگر امروز فرهنگیان و دانشگاهیان «اهل سنت و جماعت» در رسواییهایی که همان گذشتگان روایت کرده‌اند، نیک بنگرند، و

تناقض‌گویی برخی از آنها را ببینند که کار را به جنگ و تکفیر میان آنها کشانده‌اند، در موضوع خود در برابر این پیشوایان، تجدید نظر می‌کردند و راه درست را می‌یافتند.

از این گذشته، چگونه یک مسلمان خردمند، در این زمان از کسی پیروی می‌کند که از مسائل جدید این روزگار، چیزی نمی‌داند، و اگر از او چیزی پرسد نمی‌تواند پاسخ دهد؟ به یقین امام مالک و ابوحنیفه و دیگران در روز قیامت از «اهل سنت و جماعت» بیزاری می‌جویند و می‌گویند: پروردگارا ما را به کار اینان که ما آنها را ندیده‌ایم، و آنها هم ما را ندیده‌اند، مؤاخذه مفرما. و ما هرگز به آنها نگفته‌ایم که تقلید از ما واجب است.

من نمی‌دانم، اگر خداوند از «اهل سنت و جماعت» دربارهٔ ثقلین پرسد؛ چه جوابی به او خواهند داد؟ سپس پیامبر می‌آید و بر آنها گواهی می‌دهد و نمی‌تواند شهادت او را رد کنند و بگویند ما از بزرگان و رهبران خود فرمان می‌بردیم.

و اگر پرسد: آیا در قرآن یا سنت پیامبر دستوری و پیمانی یا دلیلی برای پیروی از چهار مذهب داشتید؟

پاسخ آن روشن است، و دانش بسیاری نمی‌خواهد، زیرا نه در قرآن و نه در سنت، چیزی در این باره نیست، بلکه هم در قرآن و هم در سنت، دستور صریح به پیروی از عترت پاک و دور نشدن از آنها آمده است. شاید آنها بگویند:

«رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَ سَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ»^۱

یعنی: «پروردگارا! دیدیم و شنیدیم، ما را باز گردان تا کار نیک انجام دهیم». و پاسخ این خواهد بود که هرگز! این سخنی است که شما می‌گویید. پیامبر (ص) می‌گوید: پروردگارا! امت من، قرآن را تنها گذاشتند. من آنها را به پیروی از عترت و خاندانم سفارش کردم و سخن تو را درباره دوستی با خویشاوندانم به آنها رساندم، ولی آنها بیعت مرا شکستند و خویشاوندی مرا نادیده گرفتند. و فرزندانم را کشتند و به خانواده من بی احترامی کردند. پروردگارا آنان را از شفاعت من بی بهره ساز!

باز هم در اینجا بر ما روشن شد که «اهل سنت و جماعت» با پیامبر پیوند و دوستی ندارند، زیرا هر کس از عترت، جدا شود، از قرآن جدا شده، و هر کس از قرآن جدا شود، یا رویاوری نخواهد یافت:

«يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً
يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَاناً خَلِيلاً لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَ
كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولاً»^۲

یعنی: «روزی که ستمکار انگشت به دندان می‌گیرد و می‌گوید: ای کاش! همراه پیامبر شده بودم، ای وای بر من! ای کاش فلانی را به دوستی نگرفته بودم! او مرا از ذکر و قرآن پس از آنکه به سویم آمد، دور ساخت و شیطان همواره انسان را تنها می‌گذارد».

۱ - سجده، ۱۲.

۲ - فرقان، ۲۷ - ۲۹.

خلفای راشدین نزد شیعه

آنان همان دوازده امام از عترت پاک پیامبر هستند، به این ترتیب:

۱* - امیرالمؤمنین و رهبر پرهیزگاران و پیشوای دست و رو سفیدان و سردار دین و شیر خدا و همیشه پیروز میدان نبرد علی بن ابی طالب (علیه السلام) دروازه شهر دانش که خردها را مات و دلها و جانها را شیفته خود کرده و دلها را روشن ساخته. و اگر او پس از رسول خدا (ص) نبود، دین پا برجا نمی ماند.

۲* - امام ابو محمد حسن بن علی (علیه السلام) سرور جوانان بهشت، و گلستان پیامبر در این امت، و پرهیزگار پاکدامن و خیرخواه و امین.

۳* - امام ابو عبدالله الحسین فرزند امام علی (علیه السلام) سرور جوانان بهشت و گلستان پیامبر، سرور شهیدان و کشته دشت کربلا که جانش را فدای اصلاح امت جدهش کرد.

۴* - امام علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) و سرور سجده کنندگان.

۵* - امام محمد بن علی «باقر» (علیه السلام) و سرور سجده کنندگان.

۶* - امام جعفر بن محمد «صادق» (علیه السلام) که دانش گذشته و

آینده را شکافت.

✱ ۷ - امام موسی بن جعفر «کاظم» (علیه السلام) از دودمان نبوت، گنجینه دانش.

✱ ۸ - امام علی بن موسی «الرضا» (علیه السلام) که از کودکی دانش و حکمت یافته بود.

✱ ۹ - امام محمد بن علی «جواد» (علیه السلام) پیشوای جود و کرم و اخلاق پسندیده.

✱ ۱۰ - امام علی بن محمد «هادی» (علیه السلام) دارای فضل و هدایت.

✱ ۱۱ - امام حسن بن علی «عسکری» (علیه السلام) پیشوای زهد و تقوا.

✱ ۱۲ - امام محمد بن حسن «مهدی» (علیه السلام) که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، پس از آنکه از ظلم و ستم پر شده باشد. همان کسی که عیسی بن مریم (علیه السلام) پشت سر او نماز می گذارد. و خداوند به وسیله او نور خود را کامل می کند و مؤمنان را خشنود می سازد.

اینان پیشوایان شیعه هستند که شمار آنان دوازده نفر است. و اگر می گویند «شیعه امامیه، یا اثنا عشریه، یا جعفریه» مقصود ایشان هستند، نه دیگری. و هیچ گروهی از این امت، جز این فرقه، به امامت آنان عقیده ندارد.

وقتی آیات قرآنی را که درباره اینان نازل شده، و گویای فضل و

شرف و منزلت و پاکی گوهر آنان است و پاکی دل و مقام والای آنان را نشان می‌دهد، مانند آیه مودت، آیه تطهیر، آیه مباهله، آیه ابرار، آیه صلوات و درود و غیر اینها - که زیاد است - را از نظر بگذرانیم، این مطالب روشن می‌شوند.

و هرگاه احادیث نبوی را درباره فضیلت و پیشوایی آنان برای امت و عصمت آنان در نظر آوریم، به یقین، امامت آنها را می‌پذیریم، و می‌یابیم که آنان مایه نگهداشتن این امت، از گمراهی و تنها راه رهایی و رهایی این امت هستند.

و به خوبی می‌فهمیم که شیعه رستگار است، زیرا به ریسمان استوار الهی چنگ زده که همان دوستی آنان است. و رشته استوار و ناگسستنی خدا همین دوستی آنان است. و شیعه به این ترتیب بر کشتی نجات سوار شده و از خطر غرق و نابودی رسته است.

به این ترتیب با یقین کامل می‌گوییم که شیعه امامیه پیر و سنت محمدی است:

«وَلَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ
حَدِيثٌ»^۱

یعنی: «تو این را نمی‌دانستی و ما پرده از کارت برداشته‌ایم و چشم بصیرت
بیناتر گردید.»

خلفای راشدین نزد اهل سنت و جماعت

آنها همان چهار خلیفه‌ای هستند که پس از درگذشت پیامبر (ص) بر کرسی خلافت نشستند. و «اهل سنت و جماعت» برتری آنان را بر حسب ترتیب خلافتشان می‌دانند. و آنان را از مردم دیگر برتر می‌شناسند. این چیزی است که امروز می‌شنویم. و در بحثهای گذشته دریافتیم که امام علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) نزد آنان از خلفای عادی هم شمرده نمی‌شد، تا چه رسد به خلفای راشدین!!! و امام احمد بن حنبل در دو قرن و نیم بعد، او را به کاروان خلفا رساند. و پیش از آن بر منبرهای سراسر جهان اسلام و امپراتوری اموی، او را لعنت می‌کردند!!!

برای تحقیق بیشتر و اطمینان خواننده گرامی از این حقیقت تلخ، باید به این نکات توجه کنیم: گفتیم که عبدالله بن عمر از بزرگان فقهای «اهل سنت و جماعت» است. و مالک در موطأ و بخاری و مسلم در صحیح خود و دیگر محدثان، همه به سخن او اعتماد کرده‌اند.

این مرد از ناصبیهایی بزرگ بود، در تاریخ به دشمنی آشکار با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) شناخته شده‌اند. و تاریخ به

ما می‌گوید که از بیعت با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) خود داری می‌کرد، ولی در عوض، خود با شتاب، داوطلب بیعت با حجاج ملعون، دشمن خدا و رسول شد!!^۱

عبدالله بن عمر هنگامی که می‌گوید: علی (علیه‌السلام) هیچ برتری و فضیلت و منقبتی ندارد!!! و او را در درجه‌ای پایین‌تر از عثمان بن عفان قرار می‌دهد، کینه‌های درونی خود را بازگو می‌کند.

دانستیم که او فقط ابوبکر، عمر و عثمان را ترجیح می‌دهد، ولی علی (علیه‌السلام) در نظر او مانند مردم کوچه و بازار است، اگر کمتر نباشد!!! در اینجا حقیقت دیگری هم هست که محدثان و تاریخ‌نویسان آن را

۱ - حجاج بن یوسف ثقفی که در بی بند و باری و بی دینی و اهانت به دین، مشهور بود. حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۵۵۶ و ابن عساکر در تاریخ خود، ج ۴، ص ۲۳۶، آورده‌اند که حجاج می‌گفت: ابن مسعود می‌گوید: قرآنی را که از نزد خدا آمده؛ می‌خواند، به خدا سوگند! این یک رجز خوانی از رجزهای اعراب است. و می‌گفت: هر چه می‌توانید تقوا پیشه سازید ولی ثواب ندارد، اما فرمانداری امیرالمؤمنین عبدالملک بن مروان ثواب دارد.

ابن عقیل در النصائح الکافیة، ج ۱، ص ۱۰۶ می‌نویسد: حجاج در کوفه سخنرانی کرد و درباره‌ی کسانی که به زیارت پیامبر به مدینه می‌روند؛ گفت: مرگ بر آنانکه برگرد چند چوب و استخوان پوسیده می‌چرخند. چرا برگرد کاخ امیرالمؤمنین عبدالملک نمی‌چرخید؟ نمی‌دانید خلیفه‌ی انسان بهتر از پیامبر اوست!!!

آورده‌اند، و آشکارا، روانشناسی عبدالله بن عمر و دشمنی او را با علی (ع) و امامان اهل بیت و عترت پاک پیامبر (ع) نشان می‌دهد.

عبدالله بن عمر در زمینه تفسیر حدیث نبوی (ص) که فرموده است: خلفا پس از من دوازده نفرند؛ می‌گوید: این امت دوازده خلیفه خواهد داشت که عبارتند از:

ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذوالنورین، معاویه و پسرش پادشاهان سرزمین مقدس، سفاح، سلام، منصور، جابر، مهدی، امین و امیر عصب، همه از بنی کعب بن لوی و همه شایسته‌اند و کسی مانند آنها پیدا نمی‌شود!!!^۱

ای خواننده گرامی! بخوان و ببین چگونه این فقیه بزرگ در نزد «اهل سنت و جماعت» حقایق را دگرگون می‌کند و معاویه و پسرش یزید و سفاح را بهترین مردم می‌داند، و می‌گوید همه شایسته‌اند و کسی مانند آنها یافت نمی‌شود!

چشم او را کینه توزی و جهل، کور کرده، و بینش او را نیز ابرهای دشمنی پوشانده است.^۲

۱ - تاریخ الخلفاء / سیوطی، ص ۱۴۰، کنز العمال، ج ۶، ص ۶۷. تاریخ ابن عساکر و ذهبی.

۲ - بخوان و فراموش نکن که پیامبر (ص) در حدیثی که بخاری و مسلم نیز با سند آورده‌اند می‌فرماید: دوستی علی بن ابی طالب ایمان و دشمنی با او نفاق است. و منافقین را در زمان پیامبر (ص) جز به دشمنی با علی نمی‌شناختند.

و به نظر او، علی (ع) هیچ برتری و فضیلتی ندارد، و معاویه آزاد شده در جنگ و فرزندش یزید کافر و سفاح جنایتکار را بهتر از او می‌داند. و این از شگفتیهای روزگار است!

عبدالله بن عمر فرزند راستین پدر خویش است. و هر چیزی در جای خود، نباید مایه شگفتی گردد، زیرا از کوزه همان برون تراود که در اوست. پدرش با همه توان خود کوشید علی (علیه السلام) را از صحنه خلافت کنار بگذارد و در نظر مردم خوار سازد.

و پسر کینه توزش نیز، با آنکه علی (علیه السلام) پس از مرگ عثمان با بیعت مهاجر و انصار به خلافت رسیده، باز هم از بیعت با او خودداری می‌کند. و حدیث می‌خواند و چنین وانمود می‌سازد که علی (علیه السلام) هیچ امتیازی ندارد. و مانند یکی از مردم عادی است!!!

عبدالله بن عمر به دولت امویان بسیار خدمت کرد و معاویه و یزید را به دروغ و با تهمت زدن به پیامبر (ص) تاج خلافت بر سر نهاد و خلافت سفاح و منصور و همه فاسقان بی بند و بار اموی را پذیرفت. و آنان را بر سرور مسلمانان و رهبر مؤمنان - به نص قرآن و سنت - مقدم داشت. و خلافت او را با آنکه واقع شده بود، پذیرفت، و این شگفت آور است!

ما باز هم به خدمت ابن عمر می‌رسیم. و در بحث آینده، بیشتر از شخصیت او پرده بر می‌داریم. با آنکه در این نوشته نیز، اعتبار و عدالت او زیر سؤال می‌رود، و ساقط می‌گردد. و در شمار نواصب در می‌آید که مذهب «اهل سنت و جماعت» را تأسیس کرده‌اند. و نزد آنان از

*** خلفای راشدین نزد اهل سنت و جماعت ***

و شما اگر سراسر شرق و غرب زمین را بگردید و در مساجد «اهل سنت و جماعت» نماز بخوانید و با علمای آنها سخن بگویید، می بینید که همواره ائمه جماعات در هر فرصتی می گویند: عن عبدالله بن عمر رضی الله عنهما!!!



مرکز تحقیقات علوم دینی

پیامبر (ص) فقه اهل سنت و جماعت را نمی پذیرد

پیش از این دانستیم که «شیعه» به پیروی از امامان اهل بیت (علیهم السلام) هرگز به رأی و قیاس عمل نکرده اند، بلکه آن دو را تحریم کردند، زیرا نصوص رسیده از پیامبر اکرم (ص) نزد آنان داوری می کند. و آنها را نسل اندر نسل، به ارث برده بودند و گفتیم که کتاب صحیفه، با هفتاد ذراع طول، همه آنچه را که مسلمانان تا روز قیامت نیاز داشتند، در خود گرد آورده بود.

و نیز دانستیم که اهل سنت و جماعت، ناگزیر بودند به رأی و قیاس عمل کنند، زیرا نصوص نبوی نزد آنان به اندازه کافی وجود نداشت. و آنها از این نظر، دچار کمبود بودند، زیرا بزرگان و رهبران آنها، آن روایات را به دور انداخته و سوزانده بودند. و از نوشتن و گرد آوری آنها جلوگیری می کردند!

یاوران اجتهاد و اظهار نظر شخصی، حدیثی را از زبان پیامبر (ص) ساختند تا مذهب خود را تقویت کنند. و حق را با باطل، درهم آمیزند. آنان گفتند که پیامبر (ص) معاذ بن جبل را به یمن فرستاد و از او پرسید: هرگاه از تو بخواهند داوری کنی چگونه داوری خواهی کرد؟

معاذ گفت: با کتاب خدا قضاوت می کنم
پیامبر (ص) به او گفت، اگر در کتاب خدا نیافتی چه می کنی؟
گفت: با سنت پیامبر (ص).
پیامبر فرمود: اگر در سنت پیامبر نیافتی؟ در این هنگام معاذ گفت: اگر
نیافتم به نظر خود، اجتهاد می کنم.
پیامبر (ص) فرمود: سپاس خدایی را که نماینده پیامبرش را موفق
ساخت که به رضای خدا ورسولش عمل کند.
این حدیث، باطل است، وامکان ندارد از رسول الله (ص) صادر شده
باشد. پیامبر (ص) چگونه به معاذ می گوید: اگر در کتاب خدا و سنت
پیامبر نیافتی؟ در حالی که خدا به پیامبرش می فرماید:
«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» (۱)
یعنی «ما کتاب را بر تو فرستادیم که بیان کننده همه چیز است».
و نیز می فرماید: **«وَمَا قَرَأْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (۲)**
یعنی: «ما در کتاب، چیزی را نا گفته نگذاشتیم»
و نیز می فرماید: **«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۳)**
یعنی: «هر چه را که پیامبر به شما داد، بگیریید و از هر چه شما را

(۱) نحل، ۸۹

(۲) انعام، ۳۸

(۳) حشر، ۷

بازداشت ، بازایستید».

وبازهم به پیامبرش می فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ
لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (۱).

یعنی: «ما کتاب را به حق برای تو فرستادیم تا میان مردم آنگونه که
خدا به تو نشان داده، داوری کنی».

پس چگونه پیامبر(ص) پس از این، به معاذ می فرماید: اگر در کتاب
خدا وسنت پیامبر نیافتی؟! و آیا این جز اعتراف به این است که کتاب
خدا وسنت پیامبر(ص) نارسا بوده اند وهمه مسائل قضایی را بیان نکرده
اند!

ممکن است کسی بگوید: شاید حدیث معاذ، در آغاز کار تبلیغ بوده
که هنوز قرآن به تمامی نازل نشده بوده است. در پاسخ می گوئیم: این

سخن، درست نیست. *تحقیق کتب معتبره در علوم اسلامی*
نخست اینکه: معاذ گفت: با کتاب خدا داوری می کنم. و این نشان
می دهد که کتاب خدا نزد آنان به طور کامل حاضر بوده است.

دوم اینکه: این بهانه ای می شود برای هر کس که حکم خدا
وپیامبر(ص) را نمی داند، به نظر شخصی خود داوری کند. و به دلخواه
خویش قضاوت کند. وزحمت آموختن ویافتن نصوص را به خود ندهد.
سوم اینکه: خدای بزرگ در قرآن کریم می فرماید: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ

(۱) نساء، ۱۰۵.

بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (۱)

یعنی: کسانی که بر خلاف آنچه خدا فرستاده حکم کنند، کافر هستند.

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (۲)

یعنی: «کسانی که بر خلاف آنچه خدا فرستاده حکم کنند، ستمکارند».

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۳)

یعنی: «کسانی که بر خلاف آنچه خدا فرستاده، حکم کنند، فاسق هستند».

چهارم اینکه: کسی که احکام را نداند، حق ندارد به کار قضا و فتوا بپردازد، تا زمانی که حکم خدا و پیامبر را فرا گیرد.

و اگر خداوند به پیامبر (ص) حق قانونگذاری داده و فرموده است: «وَمَا

كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (۴)

یعنی: «هیچ مرد و زن مؤمنی حق ندارد با وجود حکم و داوری خدا

و پیامبرش، از خود انتخاب و اختیاری داشته باشد».

(۱) مائده، ۴۴.

(۲) مائده، ۴۵.

(۳) مائده، ۴۷.

(۴) احزاب، ۳۶.

با این همه، پیامبر(ص) حتی در یک مسأله هم به نظر شخصی خود یا به قیاس عمل نکرد و اجتهاد ننمود، بلکه همواره پیرو دستورهای خداوند بود، که جبرئیل (علیه السلام) هنگام نیاز برای او می آورد. و روایاتی که در این زمینه، با واقعیت ناسازگارند، همگی ساختگی هستند.

برای اطمینان بیشتر، ما از صحاح «اهل سنت» برای شما دلیل می آوریم. بخاری در صحیح خود، این حدیث را با سند آورده است که: «پیامبر(ص) هرگاه با پرسشی روبرو می شد، نمی فرمود: نمی دانم یا واجب نیست، تا آنکه وحی بر او فرود آید. و هرگز با نظر شخصی یا قیاس، سخن نگفت، زیرا خدا درباره او می فرماید: «بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ»^(۱) یعنی به آنچه که خدا به تو نشان داده است»^(۲)

آری، پروردگار جهانیان و بهترین داوران، به پیامبر خود می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»^(۳)

«ما کتاب را به حق بر تو فرورستادیم که تصدیق کننده کتابهای پیش روی آن است و پاسدار آنهاست پس میان آنان به آنچه خدا فرود آورده، داوری کن».

(۱) نساء، ۱۰۵.

(۲) صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۴۸ (کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة)

(۳) مائده، ۴۸.

آری این قرآن است که به پیامبر خدا محمد (ص) می فرماید: **وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَىكَ اللَّهُ** (۱)
یعنی: «ما کتاب را به حق بر تو فرستادیم تا به آنچه خدا به تو امر نموده در میان مردم داوری کنی».

اگر پیامبر به رأی و قیاس عمل نمی کرده است و صحاح آنان نیز بر این گواهی می دهد، پس چگونه آنان اجازه عمل به آن را دارند؟! و چگونه با حکم خدا و سنت پیامبر او مخالفت می کنند. و باز هم می گویند: ما «اهل سنت» هستیم. به راستی که شگفت آوراست!

یاد آوری ضروری



از آنجا که در فصلهای گذشته درباره «اهل سنت و جماعت» سخن گفتیم، باید دانست که مقصود ما مسلمانان امروز نیستند، زیرا بارها دیده ایم که اینان بیگناه هستند. و در آنچه که پیشینیان کرده اند، آنان را گناهی نیست. و گفتیم که اینان قربانیان دستکاری و حق پوشی تاریخی هستند که امویان و عباسیان و پیروانشان برای نابودی سنت پیامبر و بازگرداندن جاهلیت، طرح ریزی کردند.

ما هم از آنان بودیم و در کاروان آنان راه می پیمودیم. و از آنان

(۱) نساء، ۱۰۵.

رهنمود می گرفتیم ولی خدای بر ما منت نهاد و ما را به کشتی نجات رهبری کرد. و ما تنها می توانیم نزد خدا لایه وزاری کنیم که همه امت اسلامی را به این راه، هدایت کند تا چیزی جز حق برجای نماند.

شاید کسی بگوید: دست زدن به اینگونه انتقادهای از صحابه و خرده گیری بر آنها، احساسات اکثریت مسلمانان را - که معتقد به عدالت همه آنها هستند - جریحه دار می کند، زیرا اکثریت مسلمین، آنها را بهترین مردم پس از پیامبر (ص) می دانند!

ما در پاسخ می گوئیم: باید مسلمانان به خدا و پیامبر، اعتقاد داشته باشند. و به آنچه که این دومی گویند، عمل کنند. و در مرزهایی که آنها گذاشته اند، بمانند. و رهایی ورستگاری مسلمانان و از جمله صحابه، در این است. و هرکس از این مرز یا فراتر نهد. به دوزخ می رود، هرچند عمومی پیامبر یا پسر او باشد.

دست زدن به انتقاد از صحابه و جرح و تعدیل آنها به حکم حوادثی که با آن روبرو بوده اند و به سبب آن اختلاف کرده اند، بر ما لازم شده است؛ زیرا آنها مایه اختلاف امت ورنج و مصیبت آنها شده اند.

مخالفت اهل سنت با اهل بیت، افشاگر ماهیت آنان

وقتی هر پژوهشگری با این حقیقت روبرو شود که «اهل سنت وجماعت» دشمنان خانواده پاک پیامبر بوده اند، و از کسانی پیروی می کردند که با اهل بیت (علیهم السلام) جنگیدند و آنها را لعنت کردند، و به کشتن آنها کمر بستند و کوشیدند تا آثار و نشانه های آنان را از میان ببرند، گنج و سرگردان می شود. و دچار شوک می گردد و برجای خود می خشکد.

به همین دلیل، می بینیم که «اهل سنت وجماعت» اگر بدانند یک محدث، از خوارج یا ناصبیان هوادار عثمان است، او را موقت و عادل می دانند!! و اگر بفهمند که شیعه اهل بیت (علیهم السلام) است، او را متهم می شمارند.

شما می بینید که در کتابهای آنان، آشکارا گفته می شود که روایات صحیحی که در باره فضایل علی بن ابی طالب (علیه السلام) رسیده، را دروغ می شمارند. و راوی آن را تضعیف می کنند و می گویند، در سند آن

فلانی است که رافضی^(۱) (شیعه) است!!

همچنین احادیث دروغی را که درباره برتری خلفای دیگر و بزرگواری آنها رسیده را می پذیرند، هر چند راوی آن، از نواصب باشد، زیرا نصب (دشمنی با خاندان پیامبر)، پیش آنان، نوعی سرسختی و سختگیری در سنت، به شمار می رود!

ابن حجر، درباره عبدالله بن ادریس ازدی - که یکی از نواصب معروف بوده - می گوید: «او اهل سنت و جماعت و در سنت سختگیر و عثمانی بوده است!»^(۲).

و درباره عبدالله بن عون بصری می گوید: «او موثق است؟ اهل عبادت و سرسخت در سنت و بر پروان بدعتها، سختگیر بوده است. و ابن سعد گفته: عبدالله بن عون بصری، عثمانی بوده است.»^(۳)

همچنین درباره ابراهیم بن یعقوب جوزجانی - که به دشمنی با علی (علیه السلام) مشهور بوده - می گوید: «او حریزی مذهب؛ یعنی پیرو

(۱) «رافضی» یعنی کسی که پیرو و دوستدار علی (ع) است. و خلافت آن سه تن که پیش از او بودند را نمی پذیرد.

(۲) مشهور آن است که «عثمانیان» همان نواصبی هستند که علی (ع) را کافر می دانند! او را به کشتن عثمان متهم می سازند، و رهبر آنان معاویه فرزند ابو سفیان است که از همه آنها مهمتر بوده.

(۳) تهذیب التهذیب / ابن حجر، ج ۵، ص ۱۴۵. و نیز، ج ۱، ص ۸۲.

* مخالفت اهل سنت با اهل بیت، افشاگر ماهیت آنان *

مذهب حریر بن عثمان دمشقی بوده که همه او را به نصب و دشمنی با آن حضرت، می شناختند (۱)».

ابن حیان می گوید: «او در سنت سرسخت و حافظ حدیث بود».

اینجا شایسته است یاد آوری کنیم که این ناصبی - که او را به سرسختی در سنت و حفظ حدیث ستوده اند - از گردهمایی محدثان بر در خانه خویش، بهره می گرفت. و دخترکی را می فرستاد تا مرغی در دست گیرد، و گرد شهر بگردد و باز آید و بگوید: در شهر کسی را نیافته که این جوجه را برای او سر ببرد، سپس فریاد می کشید و می گفت: سبحان الله! کسی پیدا نمی شود که یک جوجه را سر ببرد. و علی در روز روشن، بیست و چند هزار مسلمان را سر برید!

با این نیرنگ وزیرکی، ناصبیها - این دشمنان خاندان پیامبر (ص) - می کوشیدند مردم را از حق دور سازند و آنان را با این یاوه گوییها و دروغها، گمراه سازند، تا دل مسلمانان و بویژه محدثان را از این سخنان پرکنند. و دشمنی و بیزاری از علی بن ابی طالب (علیه السلام) را در دل آنان جای دهند. و با این کار، دشنام و ناسزا و لعن بر او را روا بشمارند! شما می بینید که این پدیده تا به امروز نیز کشیده شده و بر

(۱) نواصب، دشمنان علی و خاندان او هستند. و خوارج، قاسطین، ناکشین و دشمنان او که با وی می جنگیدند و پس از شهادتش، او را دشنام می دادند و لعن می کردند، همه از این گروهند.

خلاف ادعای «اهل سنت وجماعت» در زمان ما که می گویند اهل بیت را دوست دارند و برای سرورمان علی (کرم الله وجهه) از خدا طلب خشنودی می کنند. - به ادعای خوشان سولی با اینهمه، هنگامی که حدیثی در فضیلت علی (علیه السلام) روایت می شود، می بینی که به هم اشاره می کنند و آن را به مسخره می گیرند. و تورا به شیعه گری، بدعت و غلو در دین، متهم می سازند!

و هرگاه حدیثی درباره ابو بکر، عمر و هر یک از صحابه دیگر، روایت کنی و از فضیلت و نیکی آنها سخن بگویی و در آن گزافه گویی کنی، از تو می پذیرند و به سخت گوش جان می سپارند و تورا بخاطر دانش فراوانت، گرامی می دارند!

این همان عقیده سلف صالح! آنهاست. تاریخ نگاران آورده اند که امام احمد بن حنبل، هر محدثی را که از ابو بکر یا عمر یا عثمان، انتقاد می کرد؛ ضعیف می شمرد. و ابراهیم جوزجانی ناصبی را - که نام بردیم - بسیار گرامی می داشت و به او نامه می نوشت و نامه های او را بر منبر می خواند و از آنها گواه می آورد!

اگر احمد بن حنبل که خلافت علی (علیه السلام) را بر مردم روزگار خود تحمیل کرد، و او را چهارمین خلیفه دانست، چنین حالی داشته باشد؛ درباره دیگران مگو و مپرس؛ زیرا هیچ یک از فضایل او را نپذیرفتند، و او را در منبرهای جمعه و عید، لعنت کردند!

دارقطنی می گوید: «ابن قتیبه؛ متکلم اهل سنت، به تشبیه، گرایش

مخالفت اهل سنت با اهل بیت، افشاگر ماهیت آنان

داشت. و از عترت (خاندان پیامبر) روی گردان بود (۱)». از اینجا روشن می شود که بیشتر اهل سنت و جماعت، از خاندان پیامبر (ص) روی گردان بودند.

متوکل - که اهل حدیث او را محی السنه! می خوانند. و احمد بن حنبل را بسیار گرامی می شمرد. و به بزرگداشت او می پرداخت، و در گماردن قاضیان، از او فرمان می برد - خود بزرگترین ناصبی و دشمن علی و اهل بیت (علیهم السلام) بود، تا جایی که دشمنی و کینه توزی، او را واداشت تا آرامگاه حسین بن علی را زیرورو کند، و مردم را از زیارت آن حضرت جلوگیری نماید. خوارزمی در رسائل خویش از او یاد کرده و می نویسد: او تنها به کسانی بخشش می کرد و هدیه می داد که خاندان ابی طالب (علیهم السلام) را ناسزا گویند و از مذهب ناصبها پشتیبانی کنند! (۲)

نیازی به گفتن ندارد که مذهب ناصبها، همان مذهب اهل سنت و جماعت است. و پشتیبان مذهب ناصبها؛ یعنی متوکل، همان محی السنه! است «نیک بیندیشید!».

ابن کثیر می نویسد: اهل سنت و جماعت؛ هنگامی که شنیدند اعمش «حدیث طیر مشوی» را - که در فضیلت علی بن ابی طالب (علیه السلام) آمده - روایت می کند، او را از مسجد بیرون نمودند و جای او را در مسجد

(۱) لسان المیزان / ابن حجر، ج ۳، ص ۳۵۷-۳۵۸.

(۲) رسائل / خوارزمی، ص ۱۳۵.

شستشو کردند! (۱)

آنها همچنین کوشیدند از دفن محمد بن جریر طبری - صاحب تفسیر طبری و تاریخ نویس بزرگ - جلوگیری کنند؛ زیرا او حدیث غدیر خم: «من کنت مولا فلهذا علی مولا» و روایات آن را از راههای گوناگون جمع آوری کرده، و نشان داده بود که این حدیث، متواتر است.

ابن کثیر می نویسد: یکی از کتابهای او را دیدم که در دو جلد بزرگ، احادیث «غدیر خم» را گرد آورده بود. و کتابی دیگر را دیدم که در آن «حدیث طیرمشوی» را جمع کرده بود (۲)

ابن حجر نیز او را در لسان المیزان، یاد کرده و می نویسد: او پیشوایی بزرگ و مفسر؛ مورد اعتماد و راستگوست. و اندکی تشیع و دوستی دارد که زیانی به او نمی رساند (۳)

محدث بزرگ، امام نسائی؛ نویسنده یکی از صحاح ست نزد اهل سنت، هنگامی که کتاب فضائل را درباره امیر المؤمنین علی (علیه السلام) نوشت، از او پرسیدند که فضایل معاویه کدام است؟ گفت: من درباره اوفضیلتی نمی شناسم جز اینکه پیامبر درباره اش فرمود: خدا شکمش را

(۱) البداية والنهاية / ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۱۴۷.

(۲) همان مدرک.

(۳) لسان المیزان / ابن حجر، ج ۵، ص ۱۰۳، شرح حال ابن جریر طبری.

* مخالفت اهل سنت با اهل بیت، افشاگر ماهیت آنان *

سیر نکند، پس به اندازه ای بر شرمگاهش زدند که بیهوش شد، و او را از آنجا بردند. و از این آسیب، درگذشت.

ابن کثیر در تاریخ خود، دربارهٔ حوادث سال ۳۰۳ در بغداد - که میان شیعه و اهل سنت و جماعت، به مناسبت روز عاشورا - روی داد به ما می گوید: گروهی از اهل سنت، زنی را بر چارپایی نشانده و او را عایشه نامیدند! و برخی نیز نام خود را طلحه و زبیر نهادند و گفتند: ما با یاران علی می جنگیم و با این کار (ابلهانه) گروه بسیاری کشته شدند (۱).

و این همان کاری است که امروز در هند انجام می گیرد. در آنجا اهل سنت و جماعت، در روز عاشورا بر شیعه حمله می برند تا آنان را از به راه انداختن دسته های عزاداری بازدارند. و با این کار، گروهی از مسلمانان بیگناه کشته می شوند.

پس از این بررسی، به روشنی در می یابیم که ناصبیان که با علی (علیه السلام) به دشمنی پرداختند و با اهل بیت (علیهم السلام) جنگیدند، خود را اهل سنت و جماعت، نامیدند. و نیز پی می بریم که مقصود آنها از سنت و جماعت چیست.

بدیهی است که هر کس دشمن خاندان پیامبر (ص) باشد، با جدّ آنها پیامبر خدا نیز دشمنی دارد. و هر کس دشمن پیامبر باشد، دشمن خدا به شمار می رود.

(۱) البدایه والنهایه / ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۲۷۵.

* اهل سنت واقعی *

همچنین بدیهی است که دشمن خدا و پیامبر و خاندانش، از بندگان خدا نیست و از اهل سنت هم شمرده نمی‌شود، مگر آنکه مقصود، سنت شیطان باشد. ولی سنت خدا، همان مهر ورزیدن به خدا، پیامبر و خاندان او و دوستی با آنان و پیروی از رهنمودهای آنان است. خدای بزرگ می‌فرماید:

وَقُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ (۱)

«بگو من از شما برای آن پاداشی نمی‌خواهم جز دوستی با خویشاوندان نزدیکم».

معاویه کجا و علی کجا؟ و رهبران گمراهی کجا و پیشوایان هدایت کجا؟ و اهل سنت و جماعت کجا و شیعیان را دشمنش کجا؟
وَهَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ (۲)

یعنی: «این، روشنگری برای مردم و راهنمایی و اندرزی برای پرهیزکاران است».

(۱) شوری، ۲۳.

(۲) آل عمران، ۱۳۸.

تحریف نمودن اهل سنت صلوات بر پیامبر و خاندانش را

خدا یار و یاور شما باد. در این بخش، ژرف بنگرید و ببینید که در اندرون اهل سنت و جماعت، چه می گذرد. و کینه توزی آنان با خاندان پیامبر (ص) به کجا رسیده که هیچ یک از فضایل و برجستگیهای اهل بیت (علیهم السلام) را رها نکرده اند مگر آنکه در آن دست برده اند. از آن جمله «صلوات و درود بر محمد و آل محمد» می باشد که در قرآن آمده است. و بخاری و مسلم و همه محدثان از اهل سنت و جماعت، روایت کرده اند که صحابه به هنگام نزول آیه:

وَإِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ
وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا^(۱)

به نزد پیامبر خدا آمدند و گفتند: به ما نشان بده که چگونه بر تو درود بفرستیم، ما نمی دانیم چگونه باید بر تو درود بفرستیم:

(۱) احزاب، ۵۶.

پیامبر(ص) فرمود: بگویید: «اللهم صلّ علی محمد وعلی آل محمد كما صلّیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم إنک حمید مجید»^(۱)

وبرخی این جمله را افزوده اند که حضرت فرموده است: «بر من صلوات نا تمام نفرستید». گفتند: ای پیامبر خدا! صلوات نا تمام چیست؟ فرمود: اینکه بگویید: «اللهم صلّ علی محمد» و سکوت کنید. خدا کامل است، و جز کامل، چیزی را نمی پذیرد.

وهمین باعث شده است که امام شافعی، آشکارا بگوید: «هر کس بر اهل بیت، درود نفرستد؛ نمازش پذیرفته نیست».

در سنن دار قطنی با سند وی از ابو مسعود انصاری آمده است که گفت: «رسول خدا(ص) فرمود: هر کس نمازی بخواند که در آن بر من و خاندانم درود نفرستد؛ نمازش قبول نیست»^(۲).

ابن حجر در الصواعق المحرقة می نویسد: «دیلمی با سند خود از پیامبر(ص) آورده است: دعا به آسمان بالا نمی رود، مگر زمانی که بر محمد و اهل بیتش درود بفرستند»^(۳).

طبرانی در المعجم الاوسط، از علی (علیه السلام) آورده است که: «هر دعایی نگهداشته می شود، تا زمانی که بر محمد و آل محمد درود

(۱) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۱۸.

(۲) سنن دار قطنی، ص ۳۵۵.

(۳) الصواعق المحرقة / ابن حجر، ص ۱۴۸.

بفرستند» (۱).

پس از آنکه از کتابهای صحاح اهل سنت و جماعت، چگونگی صلوات بر محمد و آل محمد را دانستیم، و دریافتیم که اگر بنده ای در نماز خود بر محمد و آل محمد (علیهم السلام) درود نفرستد، خدا نماز او را نمی پذیرد. و نیز دعای مسلمان، به خداوند نمی رسد تا آنکه بر محمد و آل محمد درود بفرستد، به خدا سوگند! این فضیلت بزرگی است که محمد و آل محمد، بدان اختصاص یافته اند. و بدان سبب به دیگر انسانها برتری دارند که مردم به وسیله آنها به خدا تقرب می جویند.

ولی اهل سنت و جماعت، نتوانستند تحمل کنند که این فضیلت، ویژه اهل بیت باشد. و اهمیت و خطر آن را دریافتند؛ زیرا ابوبکر، عمر، عثمان و همه صحابه، هر فضیلتی دروغین و منقبت ادعایی که داشته باشند، باز هم به این پایه نمی رسند. و به این برتری دست نمی یابند؛ زیرا آنها هم نمازشان، جز با درود بر علی بن ابی طالب پس از پیامبر، قبول نمی شود؛ زیرا او سرور عترت و بزرگ خاندان پیامبر است. و در این شکی نیست.

آنان به تحریف این فضیلت پرداختند و بخشی را بر آن افزودند، تا جایگاه رهبران خود را در میان صحابه بالا ببرند. و از همان قرن اول تاریخ اسلام نیز، آن را ناتمام و ناقص کردند. و هرگاه کتابی بنویسند، می بینی که صلوات را در آن به صورت ناتمام می آورند. و چون نام محمد یا پیامبر یا

(۱) فیض القدر، ج ۵، ص ۱۶. کنز العمال، ج ۱، ص ۴۹۰، حدیث ۲۱۵۳.

رسول خدا را بیاورند، فقط می گویند: «صلی الله علیه وسلم» ونامی از «آل محمد» نمی آورند!

اگر شما با یکی از آنان گفتگو کنید و بگویید: بر محمد صلوات بفرست، می گوید: «صلی الله علیه وسلم» ونامی از «آل» نمی آورد. وحتى برخی از آنها همان را هم چنان تند می گویند و درهم می شکتند که چیزی جز «صل وسلم» از آن نمی شنوی!! ولی شما از شیعه عرب یا ایرانی بخواهید که بر محمد صلوات بفرستد، می گوید: «اللهم صل علی محمد و آل محمد».

در کتابهای اهل سنت وجماعت، این سخن پیامبر آمده است که بگویید: «اللهم صل علی محمد و آل محمد» وآن را در زمانهای حال و آینده و به صورت دعا و درخواست از خداوند بخوانید ولی بازهم، تنها جمله «صلی الله علیه وسلم» را می آورند که به صورت گذشته و خبری است، ونامی از «آل» نمی آورند.

رهبر اهل سنت وجماعت، معاویه فرزند ابو سفیان، کوشید که نام پیامبر را از اذان بردارد^(۱) و شگفت آور نیست اگر پیروان او درود بر آن حضرت را کوتاه کنند و دگرگون سازند. و اگر می توانستند بکلی آن را برمی داشتند، ولی هرگز چنین کاری شدنی نیست.

امروز همه گویندگان بویژه وهابیان، همان صلوات تحریف شده را به

(۱) به کتاب «از آگاهان برسید» مراجعه شود، ص ۴۶.

کار می برند. وصلوات ناتمام می فرستند. و هرگاه بخواهند آن را کامل کنند، این عبارت را بر آن می افزایند «وعلی اصحابه اجمعین» یا می گویند: «وعلی اصحابه الطیبین الطاهرین» و با این کار، آیه تطهیر را که درباره اهل بیت نازل شده، متوجه صحابه می دانند تا به مردم وانمود کنند که اهل بیت و صحابه، از نظر فضیلت، در یک درجه هستند!!!
آنان دانش تحریف و فریب را از نخستین فقیه و راهنمای بزرگ خود «عبدالله بن عمر» گرفته اند که همواره به دشمنی با اهل بیت، معروف بود.

مالک در موطأ آورده است که عبدالله بن عمر، در کنار قبر پیامبر می ایستاد و بر پیامبر، ابو بکر و عمر درود می فرستاد^(۱)
اکنون ای پژوهشگر گرامی! اگر در واقعیت مسأله بیندیشید، می بینید که این بخش افزوده یعنی «صلوات بر صحابه» نه در قرآن آمده و نه در سنت. و قرآن، تنها به صلوات بر محمد و آل محمد (علیهم السلام) فرمان می دهد. و این فرمان، پیش از همه برای صحابه است؛ زیرا آنها پیش از دیگران، مکلف به اجرای فرامین قرآن بوده اند.

شما این افزودنی را جز پیش اهل سنت و جماعت، نمی یابید. چه بسیار بدعتهایی که در دین پدید آوردند، و آن را «سنت» نامیدند! و مقصود آنها نادیده گرفتن فضیلت کسی یا پوشیدن حقیقت چیزی بوده است:

(۱) تنویر الحوالک فی شرح موطأ مالک، ج ۱، ص ۱۸۰.

«يُرِيدُونَ لِيُطْفَؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ

الْكَافِرُونَ»

یعنی: «می خواهند نور خدا را با دهانهای خود خاموش کنند و خدا نور خود را کامل خواهد کرد، هر چند کافران را خوش نیامد».
با این بیان، روشن شد که اهل سنت راستین، چه کسانی هستند.
و مدعیان دروغین کیستند؟



مرکز تحقیقات علوم و تاریخ اسلامی

دروغهایی که حقایق، آنها را افشا می کند

می خواهیم در این فصل، بر هر خردمند و آزاده ای مطلب را روشن کنیم تا اگر تعصب را به کناری نهد. وتیرگیهارا از برابر چشمان و خرد خویش بردارد، به حقیقت برسد، و راه را بیابد. ما به او می گوییم: همه سران اهل سنت و جماعت، و پیشوایان آنها، با سنت آشکار پیامبر، مخالفت کرده اند. و آن را پشت سر انداختند. و با کمال میل و رغبت و از روی عمد، آن را رها نموده اند.

مسلمان نباید از آنچه از این و آن می شنوند، فریب بخورد و ستایش و خوشامدگویی دروغین، آنها را از راه بدر برد ما در این نوشتار، تنها چیزهایی را می آوریم که آنها در صحاح و مسانید و تاریخهای خود، یاد کرده اند. ما برخی از این حقایق را در کتابهای پیشین خود به طور گذرا و شتابزده آورده ایم. و در اینجا با شرح و توضیح بیشتری، آنها را مطرح می کنیم، تا خورشید حقیقت از پس ابرهای گمراهی بیرون آید و روشنایی، جایگزین تاریکی گردد.

در گذشته گفتیم که یادآوری، سودمند است. و اگر رویدادهای گذشته

را به صورتهای گوناگون بیان کنیم، خواننده بیشتر از آنها استفاده می کند؛ زیرا چه بسا خوانندگان به سبک ویژه ای علاقه مند می شوند. وبدون خستگی، مطلب را می خوانند. وما این شیوه را از قرآن کریم آموخته ایم که داستان حضرت موسی و حضرت عیسی (علیهما السلام) را در چندین سوره و با چند شیوه مطرح می کند که هر یک پشتیبان دیگری می گردند. ما در اینجا از پیشوایان و سرانی یاد می کنیم که اهل سنت و جماعت، آنان را در اوج علم و فقه می دانند. و از ائمه پاک اهل بیت، برتر می شمارند! و در اینجا نامی از آن دسته صحابه نمی بریم که همه، آنها را به فسق و فجور و آلودگی و تبهکاری، می شناسند. و دوری آنها را از اسلام و روح آن می دانند، که از این دسته می توان معاویه، یزید^(۱)، عمرو بن



مراحمه کتب و مطبوعات اسلامی

(۱) ابن سعد در کتاب الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۶۶ از عبدالله بن حنظله (غسیل الملائکه) آورده است که گفت: به خدا سوگند! ما بر ضد یزید شورش نکردیم مگر آنکه ترسیدیم اگر این کار را نکنیم از آسمان بر سر ما سنگ بیارد. او مردی بود که با نزدیکان خود، رابطه نا مشروع برقرار می کرد. و میگساری می نمود و نماز را از دست می نهاد. به خدا سوگند! اگر هیچ کس هم مرا یاری نمی کرد، من برای خدا با او مبارزه می کردم. و آزمایش خوبی می دادم.

آری این همان یزید شرابخوار تبهکاری است که گل بوستان پیامبر (ص) را پرپر کرد. و خانواده او را به شهادت رسانید. و شهر پیامبر را غارت کرد. و با این همه، امروز می بینم که در یک کشور اسلامی، کتابی منتشر می شود به نام: «حقائق

عاص، ابن مروان و مغیره ابن شعبه را نام برد.
اگر سراسر کشورهای عربی و اسلامی را بگردید، می بینید که اهل سنت و جماعت، از اینان به عظمت یاد می کنند. و خیابانها را به اسم آنها، نامگذاری می کنند. و در شخصیت، سیاست و اخلاق نیکوی آنها، کتاب می نویسند. و خلافت آنها را درست می دانند!!!

با وجود این، ما وقت خود را به نوشتن درباره آنها ضایع نمی کنیم تا آنان را رسوا کنیم؛ زیرا برخی از تاریخ نویسان و اندیشمندان آزاده، این کار را به جای ما انجام داده اند، ولی در این تحقیق، ما از پیشوایانی سخن می گویم که به درستکاری، عدالت، زهد و تقوا مشهور شده اند. و بیشتر اعتماد اهل سنت و جماعت، به آنها بود تا از نزدیک، دریابیم که چگونه سنت پیامبر (ص) را تغییر داده اند. و در این امت، بدعتهایی پدید آوردند. و مایه پراکندگی و گمراهی شدند. و کاخ بلندی که پیامبر (ص) پدید آورده بود، ویران کردند. با آنکه همه عمر خود را در راه مبارزه، برای نگهداری و پا بر جا کردن آن، صرف کرده بود.

من از میان سران اهل سنت و جماعت، دوازده شخصیت را برگزیدم که نقش مهمی در مسیر حوادث، و دگرگون ساختن مسائل اساسی دین داشتند. و در تفرقه و پراکندگی امت، دست اندر کار بودند.

عن امیر المؤمنین یزید بن معاویه!!!».



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست مطالب

مقدمه سید محمد جواد مهری.....	الف
پیشگفتار.....	۱۳
معنای شیعه.....	۲۷
معنای اهل سنت.....	۳۷
نخستین حادثه ای که مسلمانان را به شیعه و سنی تقسیم کرد.....	۴۳
دومین حادثه در مخالفت با سنت پیامبر (ص).....	۴۶
حادثه سوم که شیعه را در برابر اهل سنت آشکار ساخت.....	۴۸
سنت پیامبر (ص) میان حقیقت و پندار.....	۵۷
اهل سنت، سنت پیامبر (ص) را نمی دانند.....	۶۹
دلایل.....	۷۲
«اهل سنت» وزیر پانهادن «سنت».....	۸۰
شیعه در نگاه اهل سنت.....	۹۷
اهل سنت و جماعت از نگاه شیعه.....	۱۰۳
معرفی امامان شیعه.....	۱۰۹

- ۱۱۶..... امامان «اهل سنت وجماعت»
- ۱۲۶..... معین نمودن امامان شیعه، توسط شخص پیامبر (ص)
- ۱۳۷..... نصب پیشوایان اهل سنت، توسط فرمانروایان ستمگر
- ۱۴۳..... رازگسترش مذاهب سنی
- ۱۵۲..... دیدار مالک با ابو جعفر منصور
- ۱۵۶..... نکته ای گفتنی برای بحث و تحقیق
- ۱۶۳..... امتحان علمای عصر، توسط حاکم عباسی
- ۱۷۴..... حدیث ثقلین، نزد اهل شیعه
- ۱۷۸..... حدیث ثقلین، نزد اهل سنت
- ۱۸۰..... کتاب الله و عترتی یا کتاب الله و سنتی
- ۱۹۴..... منابع فقه شیعه
- ۱۹۸..... منابع فقه نزد اهل سنت وجماعت
- ۲۱۱..... مطالب ضروری، جهت اكمال بحث
- ۲۲۰..... تقلید و مرجعیت نزد شیعه
- ۲۲۴..... تقلید و مرجعیت نزد اهل سنت وجماعت
- ۲۲۸..... خلفای راشدین نزد شیعه
- ۲۳۱..... خلفای راشدین نزد اهل سنت وجماعت
- ۳۳۶..... پیامبر (ص) فقه اهل سنت وجماعت را نمی پذیرد
- ۲۴۱..... یاد آوری ضروری
- ۲۴۳..... مخالفت اهل سنت با اهل بیت، افشاگر ماهیت آنان

* فهرست مطالب *

- تحریف نمودن اهل سنت صلوات بر پیامبر و خاندانش ر. ۲۵۱.....
دروغهایی که حقایق، آنها را افشا می کند. ۲۵۷.....



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

قسمتی از منشورات فارسی بنیاد معارف اسلامی

أ- کتابهای دکتر محمد تیجانی:

- ۱- آنگاه هدایت شدم.
- ۲- همراه با راستگویان.
- ۳- از آگاهان پرسید.
- ۴- اهل سنت واقعی - کتاب حاضر -

ب - کتابهای مترجم:

- ۱- پیشینه سیاسی فکری وهابیت تألیف محمد إبراهيم انصاری لاری.
- ۲- در جستجوی حقیقت - تألیف دکتر اسعد وحید القاسم.
- ۳- خاطرات مدرسه تألیف سید محمد جواد مهري.
- ۴- تناسب آیات - قسمتی - از کتاب تمهید - تألیف آية الله محمد هادی معرفت.